Islam & Socialism

اسلام وسوسیالزم

تالیف

علامه مولانا سیّد شمس الحق افغانی رحمه الله تعالی

ترجمه

محمّد أنور بدخشانی

شَیْخ الحَدِیث بجامِعَة العُلوم الإسْلامیّة

علّامه یوسف بنوري تاؤن کراتشي

Banuri

بنوری

www.islaminsight.org

Islam & Socialism

اسلام وسوسیالزم

تالیف

علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی رحمہ اللہ

ترجمہ

محمد أنور بدخشانی

شَيخ الحدِيث بجَامِعَة العُلوْم الإسْلامِيَّة

علامه يوسف بنوري تاؤن كراتشي

Banuri
بنوری

www.islaminsight.org

2004

Email: umaranwer@gmail.com
Cell: +923333900441

نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا

اسلام و سوسیالزم

مذہبی کتب خانہ عقب قصہ خوانی پشاور

تالیف

علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی مدظلہ

ترجمہ

محمد انور بدخشانی

استاد مدرسہ جامعہ علوم اسلامیہ بنوری ٹاؤن کراچی

فہرست

کتبِ ذیل عنقریب بزیورِ طباعت آراستہ شدہ در میدانِ مُطالعہ

نمودار خواہد شد

۱ - "الشرح والتفصیل فی الجرح والتعدیل" اصول حدیث (عربی)

۲ - "آئینۂ اسماعیلیہ" دربیان فِرق ومذاہب وعقائد وفریب باطنیہ (فارسی)

۳ - "حیاتِ خضر" علیہ السلام (عربی)

۴ - تعلیم الاطفال - مصنفۂ مولانا مفتی کفایت اللہؒ (فارسی)

۵ - "النفائس المرغوبہ فی الدعاء بعد المکتوبہ" از مفتی کفایت اللہؒ (فارسی)

بسم الله الرحمن الرحیم

تعارف مصنفِ کتاب

نام ونسب حضرت الاستاذ علامه سید شمس الحق افغانی از اولاد سید جلال الدین حیدر اند، که سلسلهٔ حسینی ایشان در کتاب اعجاز الحق قدوسی "کتاب صوفیای پنجاب" ص۱۵۵ درج است. نسب شان این است: شمس الحق بن غلام حیدر بن خان عالم بن سعد الله. والد محترم شان شاگرد مولٰنا عبد الحلیم لکهنوی رح وجدِ شان خلیفهٔ سید احمد شهید بریلوی رح بودند آن مشاهیر که برای نفاذِ شریعت در افغانستان وسرحد کوشیده بودند نام جدِ ایشان نیز دران فهرس مندرج است۔

(سیرت سید احمد شهید را ملاحظه فرمائید از غلام رسول مهر)

ولادت ۔جناب مولانا در مورخه ۷ رمضان المبارک ۱۳۱۸ھ ستمبر ۱۹۰۱ء بمقام قصبه ترنگ زئی تحصیل چارسده ضلع پشاور تولد شدند۔

تحصیل علم از همه پیش تعلیم کتب ابتدائی ووسطانی را از والد ماجدِ خود مولانا غلام حیدر حاصل کرد بعد ازان از علماء ومشاهیر سرحد وافغانستان تمام علوم وفنون نقلیه وعقلیه را تکمیل کرد، در ۱۳۳۹ھ مطابق ۱۹۲۱ء در دار العلوم دیوبند که منبع علوم ومعارف است از امام العصر حضرت مولانا سید انور شاه کشمیری نور الله

مرقده دورهٔ حدیث را خوانده سند تکمیل حاصل کردند در سنه ۱۳۴۰ھ مطابق سنه ۱۹۲۲ء

برای حج بیت الله تشریف بردند. بعد از حج ده ماه در حجازِ مقدس قیام نموده

از کتب خانه های مختلف جواهرِ علمی حاصل کردند۔

تدریس | از سنه ۱۳۴۱ھ مطابق سنه ۱۹۲۳ء تا سنه ۱۳۵۵ھ مطابق سنه ۱۹۳۶ء در مدارسِ

مختلف خدمتِ تدریس را انجام میدادند۔ در مدارسِ ذیل بمنصب صدرالمدرسین

فائز بوده تشنگانِ علم را سیراب کردند۔ مدرسہ مظہر العلوم کھڈہ کراچی، ارشاد

العلوم ضلع لارکانہ سندھ، قاسم العلوم لاہور، دارالرشاد جھنڈہ ضلع نوابشاہ

سندھ، دارالفیوض ھاشمیہ سجاول سندھ۔ در دارالعلوم دیوبند بحیثیتِ شیخ

التفسیر علوم قرآنی را نیز اشاعت کردند۔ در جامعہ اسلامیہ ڈابھیل سورت

بحیثیتِ شیخ الحدیث احادیثِ نبوی صلی الله علیہ وسلم را شائع کردند۔ از سنه ۱۳۵۷ھ

مطابق سنه ۱۹۳۹ء تا سنه ۱۳۷۴ھ مطابق سنه ۱۹۵۵ء (که تمام ده سال و هفت ماه میشود) در

ریاستِ قلات وزیر معارف شرعیہ بودند۔ بعدًا در دانشکدهٔ علوم اسلامیہ

کوئٹہ صدر مدرس مقرر شدند که بعد از آن بجامعہ اسلامیہ بہاولپور منتقل شدند

و در اینجا تا الحال بحیثیت شیخ التفسیر در اشاعتِ دین مصروف اند۔

تبلیغ و مناظره | علاوه بر خدمات تدریسی بذریعهٔ مواعظ و تقاریر و مناظرات

خود نیز هر باطل و تحریکِ طاغوتی را بعون الله بیخ کنی کردند۔ خصوصًا در سنه ۱۹۲۶ء

برائے انسداد تحریک ارتداد شدھی بمع دیگر علماء از طرفِ دارالعلوم دیوبند

فرستاده شدند۔ در مناظرات متعدد پنڈت های سرکردهٔ این تحریک را شکست

فاش دادند که از اثر آن تعدادِ کثیر از ہنود در حلقهٔ اسلام داخل شدند۔

بیعت و ارشاد | از سلسلهٔ اربعهٔ صوفیای کرام جناب مولانا را اجازت و

بیعت سه سلسلهٔ طیبه حاصل است. سلسلهٔ عالیه قادریه که بحضرت شیخ

عبد القادر جیلانی منسوب است خلافت را درین از والد ماجد خود مولانا غلام حیدرؒ حاصل کرده اند. سلسلهٔ نقشبندیه که بحضرت بهاؤالدین نقشبندیؒ وابسته است در عرصهٔ حج بیت الله از حضرت مولانا علاؤالدین عراقی رحمة الله علیه بیعت حاصل کردند واجازتِ بیعت نیز گرفتند. سلسلهٔ ربانیه چشتیه که بحضرت معین الدین چشتی اجمیریؒ منسوب است، منازلِ این طریقهٔ عالیه را از حکیم الامت حضرت مولٰنا اشرفعلی تهانویؒ طی نموده بتوسط حضرت مفتی محمد حسن رحمة الله علیه مجاز بیعت شدند. علاوه بر اشاعت علوم شرعیه جناب مولانا در فیض رسانی طالبانِ طریقت نیز منهمک اند.

مبشراتِ غیبیه : جناب مولانا بارها بر رؤیای صالحه سرفراز شده اند که از آنها چند مبشرات درج ذیل است :-

۱ - هرگاه که بمقابلهٔ تحریکِ ارتداد آریه سماج حضرت مولانا از طرفِ دیوبند فرستاده شد، چونکه اولین مناظره بود لهذا قدری پریشانی لاحق شد. درخواب یک مسجدِ خام بنظر آمد و در نزد آن مسجد در قریب منبر یک مرد پیر نشسته بود آن مرد گفت که بگیر مرا در بالای منبر بنشان. مولانا بسیار کوشش کرد ولی آن مرد را با وجود ضعف و کمزوری بالا کردن نتوانست آخر بسم الله گفته آنرا بالا کرد و بدقت تمام آنرا بالای منبر نشانید. نامِ آنرا که پرسید گفت نام من محمد قاسم است این خواب را مولانا نوشته بدیوبند فرستاد. از دیوبند جواب آمد که این بشارت کامیابی شما است آن مردِ بزرگ حضرت مولانا محمد قاسم صاحب نانوتویؒ بودند وثقلِ ایشان توجهِ علم شان بود و شما که آنرا برداشتید معلوم می شود که علم آن بشما نصیب خواهد شد.

۲ - درهمین سلسله چند عرصه بعد بشارتِ دوم داده شد، مولانا درخواب

دید که با یک بزرگ در کنارهٔ دریا روان است آن بزرگ بطرفِ یک قبه اشاره کرده گفت به بین که این مزارِ امام اعظمؒ است ، وقتی که پیشتر رفتند یک جماعت از مردم بنظر میآمدند وجه جمع شدنِ مردم را دریافت کردند معلوم شد که امام غزالیؒ ارادهٔ خطاب کردن دارد لهذا مردم جمع شده اند. (مولانا با رفیقِ خود) بغرض استفاده از تقریر امام غزالیؒ بالای ریگ بر زمین بنشستند. درین اثنا امام غزالیؒ از منبر پائین شد و از اجتماع بیرون آمده از دستِ مولانا گرفت که بیا تقریر کن حضرت مولانا عرض کردند که اولاً تقریر عربی از راه بی مشقی بر من دشوار است دوم اینکه در نزد شما تقریر من سوء ادب است. امام غزالیؒ فرمود که تو را از تقریر مفری نیست - مولانا می فرماید که برائی تعمیلِ حکم وقتی که بر منبر نشستم باران شروع شد و مجمع منتشر گشت و امام غزالیؒ رحمة الله علیه نیز غائب شد.

این خواب را نیز نوشته به دیوبند فرستاد جواب آمد که بر مسندِ تقریر نشانیدنِ امام غزالیؒ دلیل است برین که شما را بطورِ وراثت از علمِ آن نیز نصیب است. این هم بشارتِ کامیابی است .

۳ - در زمانهٔ وزارتِ خود مقیم کراچی بودند که یک وفد از جماعتِ تبلیغی حاضر خدمت شدند و بغرض حصول هدایت درخواست کردند که تقریر کنید. مولٰنا از دست نزله وزکام مبتلای تکلیف بودند ولی بازهم تشریف بردند در تعلق سوره والعصر تقریر فرمودند بعداً درخواب دیدند که یک بزرگ بآن ملاقات کرد آن بزرگ دستِ مولانا را گرفته هردو بطرفِ آسمان پرواز کردند. آن بزرگ مقاماتِ مختلف را نشان داده گفت که این مقاماتِ جنتیان است بالاخر تا صحن جنت را سیر کردند. حضرت میفرمایند که از آن روز یقین من زیاده مضبوط شد که راه جماعتِ تبلیغی مقبول و موجب دخولِ جنت است .

تصنیف وتألیف | با وجود ضعف بدن و مصروفیات گوناگون سلسلہ تصنیف و تالیف نیز جاریست تاحال کتب طبع شدہ درج ذیل است :-

(۱) آئینۂ آریہ (اردو) (۲) اسلام دین فطرت است (اردو) (۳) اسلام مذہب عالمگیر است (اردو) (۴) اسلامی جہاد (اردو) (۵) ترقی واسلام (اردو) این در زبانِ بنگالی ترجمہ شدہ در مشرقی پاکستان شائع شدہ است ۔

(۶) معین القضاۃ والمفتیین (عربی) (۷) شرعی ضابطہ دیوانی (اردو) (۸) اثر مدارسِ عربیہ در معاشرۂ اسلامی (اردو) (۹) کمیونزم و اسلام (اردو) این نیز در زبانِ بنگالی ترجمہ شدہ شائع شدہ است ۔ (۱۰) علوم القرآن (اردو) بحمداللہ مترجم این را نیز در فارسی ترجمہ کردہ بہ طباعت رسانیدہ است ،

(۱۱) سوشلزم و اسلام (اردو) کہ این اضافہ وترمیم شدۂ کمیونزم واسلام است ۔

دعا میرود کہ اللہ تعالیٰ این شمسِ حق را ہمیشہ طالع و درخشان دارد ۔

احقر لطافت الرحمن سواتی افغانی استاذ الحدیث جامعہ اسلامیہ بہاولپور

تقریظ

مفکر اسلام، علامه مولانا مفتی محمود شیخ الحدیث مدرسه قاسم العلوم ملتان. سابق وزیر اعلی صوبه سرحد وحال صدر اتحادِ ملی پاکستان

این یک امر واقعی است که اسلام بذاتِ خود یک نظام کامل ودارای تمام ضروریات و حاوی بر تمام شعبهای حیات بشری است. در حیاتِ بشری گوشهٔ نیست که راجع بآن دین مقدس اسلام اصول وهدایات عالیه صادر نکرده باشد. عصری دو صد سال است که طاقت های غربی مسلمانان را مورد غلبه وتسلط خود قرار داده اند. تمام معاملات کشورهای اسلام و شعبهای حیات آنها را از اسلام جدا نموده در وضعی پیش می کنند که طبق هدف خود شان باشد. آن وضع سیاسی وتمدنی واخلاقی و معاشرتی وتعلیمی واقتصادی هرگونه می باشد. در حصول این مقصد از سعی بلیغ نیز کار می گیرند.

قیام وجریان نظام حیات اسلامی بدون این ممکن نیست که تمام اوضاع غربی که بضد اسلام است سلب نموده بجای آن مطابق اصول وهدایات اسلام یک نظام حیات کامل رائج کرده شود، نیز بعد از حصول آزادی و استقلال فریضهٔ اهم در پیش روی مسلمانان ملت همین است مگر حالات تغیر پذیر سیاسی ومعاشرتی واقتصادی طاقتهای غربی که

مقابلهٔ آن ضروری بود از میان خود یک نظام مخالف تولید کرد که آن را بنام اشتراکیت یاد می‌کنند حالا از نصف برّاعظم اروپا گرفته تا چین بلکه وسط آسیا حاوی شده است این نظام همیشه در سعی و کوشش است که پای خود را در مقام استعار غربی محکم کند پس باین طور علاوه از تصادم طاقت های استعاری این فتنهٔ اشتراکیت نیز مورد امتحان برای مسلمانان قرار گرفت۔

درین شک نیست که برای قیام نظام کامل و خالص اسلام چنانکه استیصال و بیخ کنی استعار و آثار تسلط آن ضروری است این نیز ضروری است که اشتراکیت را موقع داده نشود تا که بعد از فنای استعار خلای آنرا پر کند، بلکه بعوض اشتراکیت اسلام را باید قائم کرد۔ چنانچه تیقّظ و بیداری در مقابلهٔ فتنهٔ استعار ضروری است تا هر مسلمان را معلوم شود که حقیقت استعار چیست ؟ و اثرش برای اسلام چه خواهد بود ؟ نیز ازین بی خبر نباید بود که اشتراکیت چیست و برای مسلمانان چه خطرات لاحق خواهد کرد ؟ از امر اول غالباً اکثر مسلمانان واقف اند، امّا امر دوم را صحیح به حقیقتش نرسیده اند۔ کتاب زیر نظر را حضرت مولانا شمس الحق افغانی مدظله صرف برای همین مرام ترتیب داده اند تا که مسلمانان ازین فتنهٔ جدید خبردار شوند و بوقت ضرورت برای مقابله و مسدود ساختن آن تیار باشند۔ حضرت مولانا ممدوح این کتاب را علمی و سرسری تحریر کرده آن امور را زیر بحث آورده اند که عموماً در پیش است یا در پیش خواهد آمد۔ ازین نقطهٔ نظر فائده مندی این کتاب بهر کس عیان است۔ مزید برین بے حد ضروری است که تمام زاویه های فنی و فکری سرمایه داری و اشتراکیت را که تعلق بمسائلِ اقتصادی و معاشی عصر حاضر دارد در نظر داشته یک تنقیدِ معقول تحریر کرده شود۔ افکار و نظریات داعیانِ قدیم و جدید اشتراکیت و تجاویز آنها را از مأخذ و منشأ اصلی و صحیح نقل کرده

اغلاط و حیل آنہا را نمایان کردہ شود، از طرف دیگر ہمہ گیری و برتری اصول و ہدایات اسلام را واضح نشان دادہ شود تا حقیقت اشتراکیت کہ مسائل حاضرہ را موردِ اشکال نشان دادہ است بر مردم ظاہر شود۔ در تصادم موجودہ سرمایہ داری و اشتراکیت موقف اسلام در یک لباس جداگانہ و قشنگ در نزد مردم عصر حاضر نمودار شود۔ این ہدف عظیم را نیز در حقیقت علامہ ممدوح از وسعت علم و مطالعۂ خود بانجام رسانیدن می تواند۔ بعد ازین کتاب تکمیل ضروریاتِ مذکورہ از بس ضروری است۔ اگرچہ کتاب زیر بحث ہم خیلی خد و خال اشتراکیت را ظاہر می سازد و از گوشہ ہای حقیقی اسلام مردمان را خبردار می کند۔ بعد از مطالعہ این کتاب نسلِ جدید مسلمان خود را از اثرات فکری اشتراکیت خیلی محفوظ کردن می توانند

فقط محمود عفا اللہ عنہ

مُقدّمہ از مُترجم

بسم الله الرحمٰن الرحیم

الحمد لله الذی قسم بیننا معیشتنا فی الحیوٰۃ الدنیا، وفضّل بعضنا علی بعضٍ فی الرزق. والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وخاتم النبیّین، سیدنا محمدن الذی جعل المال للوارث وکفّل العیال بنفسہٖ، وعلی اٰلہٖ واصحابہٖ ومن تبعھم باحسان الی یوم الدین۔

امّا بعد!

چونکہ کتاب لاجواب "اسلام و اشتراکیت" مصنفہ حضرت علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی مدظلہ در افادیت و احتوای مباحث ضروریہ، واندراج اساس نظام ہای غیر اسلامی، وموازنۂ آنہا با دینِ مقدس اسلام ونظام عادلانۂ آن، وتنقیدِ فاضلانہ ومفکرانہ بر ہر اصلی از اصول موضوعۂ آنہا، و برداشتنِ پردۂ فریب از چشم مردمان ناواقف درین فن یک جوہری بود بیش قیمت ولی بہ نسبت اینکہ زبانش بہ لغۃ اردو بود از فوائد و عوائد آن صرف مردمانِ پاکستان وامثال شان استفادہ می توانست کرد. ما مردمانِ متعلقۂ افغانستان و دیگر فارسی زبانانی ایران و بخارا و وسط آسیا از آب زلال آن محروم بودیم. لہذا کتابِ موصوف را بزبان فارسی دری کہ متداول مردمان بدخشان است ترجمہ نمودم. بعد از اختتام ترجمہ معلوم شد کہ بسیاری اصطلاحات وکلماتِ دران واقع است کہ افرادیکہ با مکاتب و مدارسِ عصریہ تماس ندارند از ادراک مطالب آن کلمات و اصطلاحات قاصراند۔ پس طبعاً معلوم شد کہ انضمام یک مقدمہ کہ

دارای تشریح اصطلاحات غریبه و کلماتِ مشکله، و مشتمل بر تاریخ کمیونزم و تفصیل انواع حکومت که راهِ عبور این نظام های لادینی ست بی حد ضرور نیست، لهذا صفحات آینده را بطورِ مقدمه ترتیب داده منضم نمودم خدا کند که قارئین گرامی آن را مورد پذیرائی قرار دهند و در صورتِ اغلاط بنده را مطلع فرمایند.

تحقیقِ لفظ سوشلزم، کمیونزم، فاشزم، کیپٹل ازم، سیکولرازم

سوشلزم

لفظِ سوسائیٹی (society) که بمعنی معاشره است و سوشل (SOCIAL) که مفهومش معاشرتی ست و سوشلزم (SOCIALISM) که معنای لغوی آن معاشره پرستی ست و سوشیا لوژی (SOCIOLOGY) که مفهوم آن باهمی زندگی است (دراصل تمام این الفاظ از یک کلمهٔ لاطینی «سایسو» (Socio) ماخوذ اند، که بمعنای اسپ یا تربیهٔ آن مستعمل می شود اگرچه باعتبار اصل در حیوان یا تربیهٔ آن استعمال می شد لیکن اصطلاحاً برای تربیه و اصلاح انسان استعمال کرده شده اند.

پس مفهوم عرفی و اصطلاحی سوشلزم عبارت است از یک قانون اساسی اشتراکی که تعلق داشته باشد باصلاح معاشرهٔ بشری و بنیادش بر انکارِ دین سماوی و انکار خالق کائنات استوار باشد. سوشلزم (SOCIALISM) یک لفظ جدید ست که از همه پیشتر در یک جریدهٔ فرانس که بنام «گلوب» یاد می شد در ۱۸۳۲م مورد استعمال اهل اروپا قرار گرفت.

(۲) کمیونزم

دراصل از لفظ کم (COM) ماخوذ است ولفظ کم اگرچه در اینگریزی بمعنای آمدن استعمال می شود مگر درحقیقت این لفظ لاطینی ست که مفهوم آن مشترک یا اشتراک است از همین سبب است که دولتِ مشترکه را در انگلیسی کومن ویلت (COMMON WEALTH) می گویند پس مفهوم اصطلاحی سوشلزم وکمیونزم تقریباً یک است البتہ درطرزِ عمل فرق دارند زیراکه ماهرینِ قانون کمیونزم را آخری مرتبۂ سوشلزم قرار داده اند گویاکه مردمانِ شرقی وغربی اشتراکیت را قبل از بلوغ بپایۂ کمال سوشلزم می نامند وبعد از بلوغ کمونزم.

امالفظ سوشلسٹ وکمیونسٹ باصطلاح طلبۂ مدارس عربی اسم فاعلِ لفظ سوشلزم وکمیونزم اند که معنای هردو تابعدار وپرستارِ اشتراکیت است یعنی کسیکه خیالات وافکار اشتراکی داشته باشد آنرا سوشلسٹ یاکمیونسٹ گفته میشود۔

فرق درمیان سوشلزم وکمیونزم

۱- سوشلسٹ از نقطۂ سیاست جمهوریت را پسند نموده رآی اکثریت را فیصله کن قرار می دهد، کمیونسٹ میخواهد که حکومت مزدوران قائم شود تاکه اقتدار اعلیٰ بدست ایشان باشد.

۲- سوشلسٹ انقلابِ جمهور را پسند می کند که حکومت از راه جمهوریت بدست آید.

کمیونسٹ می خواهد که بذریعه کش مکش طبقاتی وبرانگیختن آنها به زبردستی حکومت را قابض شود.

۳- سوشلسٹ ضروری نمی پندارد که بمجرد قبضهٔ اقتدار مؤسسهای صنعت و حرفت را سرکاری کند. مگر کمیونسٹ می خواهد که فوراً بمجرد قابض شدن اقتدار وسائل پیداوار را سرکاری نماید اگرچه بذریعهٔ خون ریزی باشد۔

۴- سوشلسٹ طرح آزادانه را تا یک اندازه کریه نمی داند مگر کمیونسٹ می خواهد که این سلسله را بالکل ختم کند یعنی کسی باختیار خود چیزی را خریدن و فروختن نتواند۔

۵- سوشلسٹ میخواهد که تا حد الامکان قیمت اشیا را در نظر داشته شود کمیونسٹ می خواهد که هر چیز را بدون قیمت حاصل کند۔

خلاصه اینکه عملاً دشمن یک دیگر اند باوجودیکه در عقیده و نظریهٔ لادینی سگ زرد برادر شغال است۔

(۳) فاشزم

این لفظی ست که از یک کلمهٔ لاطینی (فاسز) گرفته شده است و معنای اصلی آن قوت و اتحاد است. عرفاً فاشزم (FASCISM) آن نظام با قانون اساسی را گویند که به غلبه و زبردستی مثل جانوران جنگل زور آور مال کمزور را قبضه کند یعنی در سلسلهٔ تقسیم اموال هیچ قانون وضعی یا اسمانی را تسلیم کرده نشود. درحقیقت نظام فاشزم بدترین دشمن سوشلزم و کمیونزم است در ۱۹۲۲ء میسولینی زعیم سیاسی اطالیا یک حزب تشکیل داد بخلاف سوشلزم و آن حزب را فاشسٹ (FASCIST) نام نهاد یعنی گروهِ که تقسیم قانونی را قائل نیستند۔

(۴) کیپٹلزم

این لفظ که مرکب است از کیپٹل و ازم کیپٹل بدو معنی استعمال میشود

یکی دار الخلافه دوم دولت و سرمایه و ازم بمعنی نظام و تابعداری استعمال میشود پس معنی کیپٹل ازم (CAPITALISM) تابعدار و پیرو نظام اکتنازیت و ذخیره اندوزی قرار یافت. اصطلاحاً این لفظ یعنی کیپٹل ازم اسم آن نظام معاشی و قانون اساسی است که ذخیرهٔ دولت را بطرز حرام و ظلم و غصب و حق تلفی جائز قرار می دہد تا آنکه غنی بمرتبهٔ قارونی می رسد و غریب مصداق او "مسکیناً ذامتربة" می گردد.

در سه الفاظ گذشته نیز مفهوم لفظ "ازم" را مرعی باید داشت چونکه آن هر سه نیز مرکب اند از لفظ سوشل و کمیون و فاشس و ازم که مجموعه سوشلزم، کمیونزم، فاشزم بوقوع می آید

(خلاصه از ماهنامه "الحق" ص۵۰ جلد ۱۲ شماره ۹)

۵ - سیکولرازم

قبلاً ذکر شد که "ازم" بمعنی نظام یا طرز و طریقه یا تابعداری استعمال می شود (ما لفظ "سیکولر" (SECULAR) مفهومش جدا کردن و علیحده نمودن سیاست است از مذهب یعنی لادینی. در اصل منشا استعمال این لفظ چنین بود که در کشورهای عیسائی کلیسا مرکز مذهب و سیاست بود که سیاست را جزء مذهب و دین عیسوی پنداشته می شد وقتیکه سیاست از مقام خود تنزل نموده بمرتبهٔ کذب و منافقت و ماده پرستی و ایفائی شهوات رسید مردمان سیاست مدار دیدند که مذهب منافی و سدّ راهِ سیاست است لهذا یک تحریک آغاز شد برائی علیحده نمودن مذهب از سیاست تاکه اهل آن مقاصدِ مادی خود را بپایهٔ تکمیل رسانیده بتوانند و آن تحریک را نام نهادند. سیکولرازم (SECULARISM) یعنی نظام لادینی بعداً هر تحریک و جنبش که برائی ختم نمودن قیود مذهبی از دولت آغاز شد آن را سیکولرازم گفتند. پس تعریف اصطلاحی سیکولرازم

چنین قرار یافت کہ ہر آن قانون ملکی واساسی کہ پابند مذہب نباشد آن را سیکولرازم و واضعین آن را سیکولسٹ وآن کشور را سیکولر سٹیٹ (حکومت) گفتہ میشود این بود آن ترنج نظام لادینی کہ دنیا را در جنگہای خون آلود مبتلا کردہ تعلیمات سماوی را از بین بردہ اند سکان بسیط زمین را در بلاک ہای مختلف تقسیم نمودہ اند وبشریت را از مقام خود نازل نمودہ بمرتبہ حیوانی رسانیدہ اندم. ان الدین عند الله الاسلام ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه.

اشتراکیت کی در معرض وجود آمد وباعث چہ بود؟

این سوال مشتمل بر دو اجزا است

(۱) ابراز تاریخ اشتراکیت (۲) محرکات واسبابیکہ باعث وضع این نظام گردید۔ راجع باول از مطالعہ تاریخ انقلاب جہانی وجنبشہای مذہبی معلوم می شود کہ این نظام در پنجم صدی۵ م میلادی از سعی و کوشش "مزدک" ایرانی در اقلیم خسرو مورد پذیرائی قرار گرفت تا آنکہ سرایت نمودہ بوی بدش بہ روم نیز رسید درحالیکہ اہل فارس دران عصر آتش پرست بودند واہل روم متدین بدین عیسوی۔ پیشوایان و پارسایان ایران اگرچہ در قیام عدل مطابق صواب دید خود با تا حدی می کوشیدند مگر اصحاب اقتدار کہ از نشہ چوکی مست بودند باین تحریکات جزئی وانفرادی نمی پرداختند چنانچہ از کثرت وغلبہ مردمان اکتنازیت پرست دلدادہ گان اشتراکیت درمرام خود با نائل نشدند۔ بلکی از دست ظلم اغنیا وسرمایہ داران غریب بجدی بلاکت رسیدہ بود کہ نہ حفاظت آبروی خود را می توانست کند ونہ حفاظت جان خود را این ہم بہ ہرکس معلوم

ــه الملل والنحل (ج ۳ ص۸۶) از شہرستانی

است که متمدن ترین اقوام عالم در بسیط زمین همین دو فوق الذکر بشمار
می رفتند چنانکه در عصر ما شوروی و امریکا را مورد تقلید قرار داده
اند. بالآخر تا یک صدی این نظام خفیه تربیه می یافت و می سر خود
را بالا کردن نمی توانست تا آنکه دین مقدس اسلام عالم را بانوار عدل و
انصاف خود منور ساخت نه قصر روم ماند و نه کاخ خسرو. نه ظلم اکتنازیت
را گذاشت و نه کفر و الحاد اشتراکیت را حتا که مردمان از ظلم و جبر و استبداد
ظالمان فراموش کردند. این سلسلهٔ عدل و انصاف معاشی و اقتصادی
وضع کردهٔ اسلام تا ۱۱۰۰ھ هزار هجری و هفدهم صدی ۱۷۰۰م میلادی که در جهان
معمول بود کسی را نوبت نرسید که حق دیگر را تلف کند بلکه آقا و مزدور مثل
پدر و فرزند متفق بوده پیداوار را مطابق شرط وضع شده تقسیم می کردند.
بعد ازین تا تاریخ مذکور که ظلم و حق تلفی مالکان با مزدوران و جبر و استحصال
اغنیا باغربا آغاز شد طبقهٔ مزدور یک حزب اتحادی تشکیل داده بغرض
ایفای حقوق خود در میدان مبارزه درآمدند. بطور جملهٔ معترضه یاد باید
داشت که از همه قبل این ظلم و آغاز تحریک بخلاف آن در المانیا (جرمنی)
در معرض وجود آمد که نه در آنجا اسلام بود و نه قانون اسلامی. اگرچه تا
اوائل نوزدهم صدی ۱۹۰۰ میلادی در هدف خود با کامیابی نمایان حاصل
نکردند لیکن بعد از در میدان آمدن «کارل مارکس» ۱۸۱۸ء تا ۱۸۸۵ء م
وتعاون و همکاری «انجلینز» این تحریک مرده زنده شد و از زاویهٔ اقتصادیات
و معاشیات عروج نموده باوج مذهب و سیاست و انقلاب جهانی رسید.
چنانچه در نوزدهم صدی ۱۹۰۰م میلادی کارل مارکس در «بروسلز»
بایک جماعهٔ از مزدوران خفیهٔ ملاقات نموده همکاری خود را تقدیم کرد
و برای ایشان مشوره‌های بزرگ انقلابی داد این جماعه که قبلاً خود را

« اخوان العدل » می گفت بعد از بدست آوردن راه نمای بزرگ (مارکس) نام سابق را تبدیل نموده خود را (COMMUNEST) کمیونسٹ نام کردند. دران وقت مفهوم کیمونست این بود که یک جماعه که باتحاد مزدوران عالم یک حکومت اشتراکی قائم کردن بتوانند. دراثنای که حزب را ضرورت منشور و قانون اساسی بود « انجلیز » نامی شخص که مذهباً عیسای بود و در فن اقتصادیات دسترسی کامل داشت با مارکس عهد اتحاد کرد. مارکس موقع را غنیمت شمرده فی الحال انجلیز را حکم داد که راجع بمقاصد واغراض حزب وسبب وضع وتأسیس آن یک دستور اساسی که ترجمان اشتراکیت و مادیت باشد تألیف کند مذکور چنانچه در ۱۸۴۸ء آن دستور را بنام (COMMUNEST MANIFESTO) شایع کرد این بود بنیاد و اساس دیوار اشتراکیت و تار و پودش که از وحی آسمان مقدس ترش می پنداوند درین روز ها ۱۸۴۸ء شاه جرمنی از اختشاش اندرونی مجلس شورا را برخاست کرد از روی « شر خیزد که خیرما دران باشد » نان مارکس در روغن زده بخلاف حکومت وقت و بادشاه یک جنبش آغاز کرد که مردم محصول ادا نه کنند واز حکومت وقت مخالفت کنند.

باثر این بغاوت مارکس را از جرمنی فرار کردند که ازان جا رفت به برطانیا و از آنجا بفرانسه. درین عرصه حزب کمیونست را قدر و مرتبه وشهرت بین المللی حاصل شد، چنانچه یک شاخ این حزب که بنیادش در « بروسلز » نهاده شده بود نام حزب خود را « انجمن مزدوران بین المللی » نهاد که در انگلیسی بنام (INTERNATIONAL ESSOCIATION) یاد می شد و مارکس را رئیس آن حزب مقرر کردند. مارکس در ۱۸۶۴ء یک کانفرنس طلب کرد که آن اولین کانفرنس

جهانی پیروان اشتراکیت بود مگر از اختلاف و بدنظمی کارکنان و مندوبین
کانفرنس ناکام شد که بدون وصول به یک هدف اساسی باختتام رسید.
باز در سنه ۱۸۸۹م یک کانفرنس عالمی دیگر منعقد کرد که این هم از اثر جنگ عظیم
که در سنه ۱۹۱۴م رونما شده بود به سبب اختلافات بعض شاخه‌های حزب ناکام
شد و بانجام نتیجه صحیح نرسید. بالاخیر در سنه ۱۹۱۹م یک کانفرنس بزرگ
سوم منعقد کرد که دران یک اساس محکم و بنیاد قوی برای اشتراکیت
تعمیر شد. همین کانفرنس بود که پروگرام و پروجه های مستقبل را وضع کرد
و پای چوبین خود را بفولاد ظلم مستحکم ساخت (از همه قبل در کجا
اشتراکیت شکل یک قانون اساسی را اختیار کرد؟ اگرچه این تحریک
لادینی و جنبش مادیت در هر عصر و هر خط مثل آب زیر کاه یا آتش در درون
لحاف در گردش بود و می خواست که عالم را در چنگ استعمار خود قبضه
کند مگر از همه قبل قدم نامبارکش به بخارا رسید که مرکز دین و اسلام و
منبع علم و علماء و سرچشمهٔ ثقافت شرق و آسیا بود چنانچه در سنه ۱۹۰۵م
در مقابلهٔ زار روس و حکومتش لینن (۱۸۷۰-۱۹۲۴م) یک شورش
عظیم برپا کرده بود که از اثر آن در بخارا انقلاب آمد و حزب کمیونست
که بسم مقامی آن بالشویک بود بر سر اقتدار آمد. در ۷ جنوری سنه ۱۹۱۸م
لینن (LENIN) برطرفی حکومت و مجلس شورای اسلامی را اعلان نموده
بر چوکی ریاست جمهور قابض شد. بعد از وفات لینن در سنه ۱۹۲۴م
ستالین (STALIN) به مسند خلافت لینن نشست که بعد ازان
نوبت خروشیف آمد این بود ابتدای مراحل سوشلزم در شوروی.
همسایهٔ جغرافیای و رفیق اشتراکی و معادن بزرگ مادی آن که امروز خود را
عظیم ترین طاقت عالمی می داند یعنی چین مرتبهٔ کمیونزم را خیلی بلند کرده

است حتاکه کشور های غربی و ریاستهای کوچک اسلامی عرب نیز ازین طوفان مادّیت و زلزلهٔ دهریت متاثر شده اند.

ما در استقصای این نیستیم که در چندین کشور های عالم این نظام نافذ است و تاکدام اندازه داعیانِ آن صادق معلوم شده اند.

راجع به جزء دوم سوال که باعث ایجاد این تحریک چه بود؟ اگرچه از ملاحظه مندرجات بالا معلوم می شود لیکن حسب وعده اگر تصریح شود زیاده بهتر باشد. باعث بروی کار آمدنِ این نظام تفاوت معاشی و ظلم اقتصادی و لعنت اکتنازیت و غفلت سربرایان کشورهای اسلام بود که از یک طرف غربا و مزدور در آسیا ظلم و حق تلفی آدمی شدند و از طرفِ دیگر فرمان روایان عیش پرست و آرام طلبان دوازدهم صد هجری یک خطه مخصوصه را بنام اسلام برای خود محدود کرده در آنجا ریاست خودرا بپایهٔ کمال رسانیدند دیگر بطرف تعلیماتِ اسلامی و سیاست و اقتصاد و طرزِ معاش و جنگ و صلح آن نه غور کردند و نه بدیگران رسانیدند اگر مساوات و عدل اسلامی در عالم منتشر می شد حق هرکس را مناسب و موافق تقسیم شرع داده می شد انجام سخن باین جا نمی رسید این یک تجزیهٔ مادّی بود در حقیقت از کثرت معاصی مسلمانان و ظهور فساد در بحر و برّ الله تعالی یک نظام ظلم و غلامی را بر مسلمانان مسلّط کرد اگر از روی « ان تنصروا الله ینصرکم » ما اعمال خود را اصلاح کنیم ضرور بالضرور آن وقار و عظمت گم شده ما بدست خواهد آمد.

لیکن این نصرتِ دین الله کار یک فرد و دو فرد نیست بلکه از روی « ولتکن منکم امة » الایة یک تحریک مذهبی مربوط و منظم در کار ست که این خواب غفلت چند ساله را دور کند.

کمیونزم از دروازهٔ اقتصادی داخل میشود

چونکه اسباب ظاهری این نظام های لادینی اکثر و بیشتر لاینحل شمردنِ مشکلات اقتصادی ست لهذا اگر یک شمه از علم الاقتصاد درج شود خالی از دلچسپی قارئین نخواهد بُود.

علم الاقتصاد

اقتصاد درلغت میانه روی و میانه خرچی وزندگی درمیانه را گویند و دراصطلاح تحقیق و دریافتِ وسائل کہ معاون باشد درپیداکردن دولت وثروت. و راه نمائی کند دراستعمال وخرچ دولت بطریقهٔ صحیح و محافظ باشد از تباهی و نیست ونابود شدن سرمایه آن را علم الاقتصاد گویند یا چنین باید فهمید کہ آن علمیکه از طریقِ حصول دولت وسرمایه و طرز مصرف آن مارا آگاه میسازد آن را علم الاقتصاد وامور یکه درمال ودولت بشمار می رود آنرا اقتصادیات می گویند. اگرچه ماهرین فن اقتصاد راجع بہ تعریف وتعین موضوع اقتصادیات خیلی بحث طویل واختلافات نظری دورازکار ذکر کرده اند لیکن ما درصدد ایفای آن نیستم. بل یکفینا هذا.

اقسام علم الاقتصاد

اگرچه نظر بہ زندگی بشری این علم را دو حصہ است یکی اقتصادیات شخصی یا منزلی دوم اقتصادیات اجتماعی مگر موضوع بحث مفکرین همیشه قسم دوم قرار گرفته است چونکه اصلی بنیاد زندگی و دلیل راه اقتصاد شخصی همین اقتصاد

اجتماعی ست. در جهان علم و فرهنگ مفکرین قدیم وجدید و مبتکرین هر عصر بدو طریقه در حل معضلات اقتصادی کوشیده اند (۱) علمی و (۲) عملی چنانچه تا حال آن کوششها در رنگهای مختلف جاری است فلاسفر مشهور یونان افلاطون نیز در کتاب خود که نامش جمهوریه (REPUBLIC) بود راجع به این مسئله نقطه نظر خود را ذکر کرده است و از علمای جدید کیل، مل، اسمته (SMITH) دیکارد و جون نیز در حل مشکلات این فن علماً و عملاً کوشیده اند که تصانیف ایشان نمایندگی از افکار شان می کند و در آخر کارل مارکس (KARAL MARK) در تعمیل و حل عملی مشکلات این فن کوشیده نظام اشتراکیت (SOCIALISM) را بروی کار آورد حتا که از رنگ عملی نمودن آن در اروپا انقلابی برپا شد که نتیجه اش به تقسیم خطهٔ ارضی در دو بلاک یعنی شرقی و غربی منجر شد و حرب های شبا روزی که در میان کشورهای کوچک جاریست از اثر همین تقسیم است که چیزی را شوروی در زیر اثر خود گرفته پشت و پناهی آن را می کند و چیز را امریکا که اسرائیل یک نمونهٔ بزرگ آن است.[1]

اقسام حکومتهای جهانی

چونکه مطابق ذکر سابق این نظام و دیگر نظامهای لادینی از دروازه اقتصاد بحفاظت و چوکی درای حکومت یا انقلاب داخل می شوند لهذا اگر از اقسام و طرز حکومت های که امروز رائج است بحث کرده شود بیفائده نخواهد بود موجوده نظام های حکومت[2] ماهرین سیاست سه تقسیم کرده اند (۱) بادشاهت (۲) جمهوریت (۳) اشرافیه

---

[1] نظام اقتصادی اسلام از مولانا حفظ الرحمٰن

(۱) بادشاهت (MONARCHY)

لفظ بادشاهت آنقدر کهنه شده است که نامش را مردم عیب می پندارند لیکن چونکه تاحال در دنیا رایج است لهذا ازان بحث میشود۔

بادشاهت بذات خود دو قسم است (۱) بادشاهت محدود۔ (۲) و بادشاهی مطلق العنان۔ اول الذکر آن است که اختیارات مخصوص به بادشاه داده شده است یعنی مجلس شوری در هرچیز ازان سوال کردن میتوانند بلکه اکثر اختیارات بدست پارلیمنټ است چنانچه در برطانیا و جاپان رائج است قسم دوم آنست که تمام اختیارات بدست خود شاه می باشد۔ بلکه خودرا درمقام « لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ » می بیند۔ مجلس شوری برای نام است عزل و نصب موقوف بر صواب دید اوست هرچه را او پسند کند قانون است۔ چنانچه ظاهرشاه سابق بادشاه افغانستان و رضا شاه بادشاه موجودهٔ ایران و شاه خالد سعودی عرب و شاه حسین اُردن۔

(۲) اشرافیه :- دراصل آن حکومت را گفته می شود که نظام حکومت حکومت و جریان و نفاذ آن بدست شرفای کشور باشد که آنها از شرافت و اخلاق و عدل و انصاف دل رعیت را از خود می کنند درین عصر این قسم حکومت وجود ندارد زیرا شرفای سیاست مدار ازمیان رفت اشرافیه ازکجا می آید؟ بلی در نظام قبائلی سابق یافته می شد۔

(۳) جمهوریت (DEMOCRACY) این لفظ آن قدر عام شده است که از زبان هرکس همین بیرون میشود اگرچه مصداق حقیقی آن بسیار کم است عموماً بلفظ دموکریسی زیاده یاد میشود دراصل مرکب است از دو لفظ یونانی دیماس و کریشیا که معنی دیماس رعیت است و معنی کریشیا طاقت پس مفهوم و مرکب این شد

کہ طاقت عوام و رعیت پس جمهوریت آن طرز حکومت را گفته میشود که اختیار و طاقت کل بدست عوام و رعیت باشد. خواه بالذات باشد یا بواسطهٔ وکلای شوریٰ مراد از اختیارات اینکه حکومت بدون مرضای عوام چیزی کردن نتواند و رعیت هرگاه بخواهند بذریعهٔ انتخابات حکومت را تبدیل کردن بتوانند تقرری هر منصب دار بمطابق خواهش ایشان باشد قانون اساسی مملکت مطابق رائ ایشان وضع شود. از هر فرد حکومت بازپرس کردن بتوانند که تو سرمایه ملت را چه کردی ؟ و برای ملت چه نفع رسانیدی ؟

اقسامِ جمهوریت :-

در دنیا دو قسم جمهوریت رائج است. صدارتی(۱)، وفاقی(۲)

دراصل هر حکومت مرکب می باشد از ۳ اجزاء۔

(۱) مقننه یا مجلس قانون ساز که عبارت است از اراکن شورا۔

(۲) انتظامیه یعنی افراد حکومت که نظم و نسق و تعمیل و تنفیذِ قوانین ملی بسپرد ایشان است۔

(۳) عدلیه یعنی شعبهٔ که قیام عدل و انصاف در کشور و فیصله های حقوق و اجزا مفوّض بایشان باشد۔ اگر درمیان رعیت و حکومت تصادم واقع شود۔ هر دو بعدلیه رجوع می کنند۔ لهذا اختیارات عدلیه از همه زیاده تر باید بود۔

درنظام صدارتی که تمام اختیارات نزد صدر مملکت می باشد صدر را حقوق زیاده می رسد که مجلس شورا بدون توثیق آن هیچ فیصله کردن نمی تواند۔ درین طرز حکومت سربراه مملکت را صدر

می گویند در نظام وفاقی اختیارات اعلی بدست مقننہ یعنی مجلس شوری می باشد کہ اگر خواهند وزیر اعظم را برطرف کردن می توانند درین نظام صدر صرف برای نام می باشد۔ حکومتهای کہ بزور قوۃ نظامی درمعرض وجود می آیند و پابند کدام قانون ملکی وملی نیستند از بادشاهت مطلق العنان بدرجها بدتراند زیراکہ آرای شخصی ایشان حاکم کشور می باشد نہ پروای قانون آسمانی را دارند و نہ قانون انسانی را لحاظ می کنند۔ از نگاہ شرع وقانون حق سربراهی ندارند۔

نمونہ حکومتهای وفاقی وصدارتی

---

(۱) انگلستان بادشاهت محدودِ وفاقی وجمهوری۔

(۲) امریکا :۔ جمهوری صدارتی۔

(۳) شوروی :۔ جمهوری اشتراکی وفاقی پارلیمانی۔

(۴) فرانسہ :۔ جمهوری صدارتی۔

(۵) پاکستان :۔ جمهوری وفاقی فی الحال۔ صدارتی در دورِ ایوب خان

(۶) هندوستان :۔ جمهوری وفاقی پارلیمانی۔

وفاقی ازینکہ قانون اساسی باتفاق نمایندگان تمام صوبها تصویب میشود پارلیمانی ازینکہ اختیاراتِ اعلیٰ بدست پارلیمان یعنی مجلس شورامی باشد۔

جمہوریت صحیح

جمہوریت. خواہی صداری باشد یا وفاقی بر دو قسم است ـ
(۱) اسلامی (۲) مغربی جمہوریت غربی را ماہرین قانون چنین تعریف می کنند۔ "DEMOCRACY IS THE GOVERNMENT OF THE PEOPLE BY THE PEOPLE FOR THE PEOPLE."

یعنی حکومت عوام بذریعۂ عوام بفائدہ و خواهش عوام، درین جمہوریت حکومت و فرمان روائی رعیت معتبر است ہر چیزی را کہ دلشان بخواهد بذریعہ حکومت جائز قرار می دهند و چیزیکہ از اهوای ایشان خلاف باشد بآن بندش صادر میکنند این است جمہوریت کہ امروز در شرق و غرب دنیا رائج است و علمبرداران آن خود را در مسند عدل و انصاف می بینند در ہمین جمہوریت ہا اگر مجلس شورا کہ مرتبۂ شارع را دارد قانون تجویز کنند بجواز نکاح مرد با مرد یا تنسیخ کند نکاح نسوان را حق دارد در جمہوریہ اسلامی نہ عوام حاکم است و نہ شخص منتخب کردہ آن ہا بلکہ از روی اِنَّ الحُکمُ اِلّا لِلّٰہ حاکم اعلیٰ خدائی متعال است کہ مجلس شورای جمہوریۂ اسلامی راجع بطرز و طریقۂ تنفیذ احکام سماوی غور و فکر می کنند۔
چنانچہ مفکرین اسلام جمہوریت اسلامی را چنین تعریف میکنند۔

Islamic Democracy is The Government of God by The People For God

یعنی حکومت الہی بذریعہ عوام و رعیت برای رضامندی خدائی متعال لہذا اگر دو نیم ارب انسانان خطۂ ارضی جمع شوند و فیصلہ کنند کہ شراب حلال است یا خنزیر نیز یا گاو حرام است، نہ حرام حلال می شود و نہ

حلال حرام این است اختیارات حکومت وجمهوریت اسلامی وآزادی
جمهوریت غرب. پس آشفته گان جمهوریت که پوست شیر را پوشیده در
باغ مسلمانان درآمده اند از آوازشان در مقابلۂ کشورهای جمهوری
دیگر شناخته شده اند که اینها شیر نیستند. پس ما مردمان رعیت بشکل
مهیب ایشان فریب نه می خوریم. (خلاصه از "اذان سحر" ص۱۱۸ مجموعۂ تقاریر مولانا مفتی محمود)

موازنہ درمیان نظام شخصی وجمهوری

انسان که اشرف المخلوقات ومخدوم کائنات است مقتضای
فطرتش همین بود که یک قوۂ قاهره وهستی فوق العاده را فرمانروا ومقتدی
خود قرار دهد رهبری توحید باری تعالیٰ وانحراف از غیر الله جذبۂ
همین تقاضای فطری است مگر یکی از فریب های شیطان همین بود که
قابلیت وزهد وتقوی وعدل وانصاف ودیگر صفات حسنه که از شرائط
حکومت وسلطنت اسلامی وانسانی بود تماماً را فراموش کنانیده ربط
نسبی وتناسب وراثت را شرط لازم بادشاهی نشان داد. ثمرۂ این
شجرۂ خبیثه چنین بیرون شد که کسانیکه لیاقت سلطنت وفرمان
روای مسلمانان را نداشتند صرف به سبب وراثت وتعلق نسبی ونام
شهزادگی به کرسی عدل وانصاف چادر ظلم را هموار نموده نشستند وافرادیکه
صلاحیت این خلافت الٰهیه را داشتند در نظر ملت تحقیر وتذلیل آنها را
دریغ نه کردند ازین غلطی نوع انسانی هزارها واقعۂ دلخراش در معرض
وجود آمد وهزارها عزیز ذلیل شد وهزارها جان ضائع شد. از ناحیۂ
دیگر افراد ملت را از علم وعرفان وفرهنگ دور داشتند تا که نسل
باصلاحیت ومستعد بیدار شده بخلاف مظالم ما آواز بلند نه کنند. واز

طرف دیگر صنعت وحرفت واستخراج معادن وارتقای مواشی را بافرادی سپرند که دران نفع شخصی خودشان مضمر باشد پس رعیت حکومت شخصی از دین هم محروم اند واز دنیا هم قانون سفر وتعلیم وتجارت خارج را بحدی پیچیده ومشکل می سازند که کسی از رعایا بخارج رفته از عیوب ایشان خبردار نشود. بلی یک خوبی دارد که جنگ وجدال تنازع وحزب بازی، قتل واختطاف، دزدی وبزورگیری وهلاک یک دیگر در نظام شخصی کم بوقوع می آید نه ازینکه بادشاه عادل است بلکه از سختی قانون ملکی که برای تحفظ اقتدار خود چنین رویه را مناسب می داند. کابینه وارکان شورا در هر معامله از خدا غافل گشته پسند و ناپسند شاه را ملحوظ می دارند اشارات شاهی را حکم قطعی تصور میکنند جمهوریت غربی باشد یا شرقی به هیچیکه در عالم رائج است آن هم متکفل قیام عدل وانصاف وایفای حقوق بشری نه می تواند شد، زیراکه رعایه حقوق بشری بدون اتکاء بدین سماوی _ امکانی ندارد چونکه در نظام جمهوری معهود اختیارات در اوّل امر بدست رعیت وعوام است که آنها مطابق مفکورهٔ ونظریات خود یکی رأی داده آن را در مجلس شورا ارسال می کنند واز آنجا بکرسی وزارت وریاست میرسد درین انتخاب ورأی دادن که فی نفسه توکیل است وباعتبار حضور وعلم هر فرد به توکیل دیگر شهادت. جذبات رعیت را ملحوظ داشته در مجلس شورای بحث میکنند یعنی اگر رأی دهندهٔ شراب را پسند کند وکیل آن مجبور است که در جواز وتکثیر شراب بکوشد. اگر آن قاتل است وکیل در معاف کنانیدن سزای قتل می کوشد. از طرف سربراه جمهوریه که آنرا صدر اعظم ویا رئیس دولت گفته می شود با تمام کابینهٔ خود که قانوناً همهٔ رکن مجلس شورا بودن

ضروریست در حل وفصل مسائل ملکی و تجویز و تردید نظریات داخلی خارجی و
پروجه های تعمیری کدام بنیاد و اساس معقول و مفید ملت را در پیش نمی
گیرند بلکه رخ رعیت را می بینند که بکدام طرف روان است و به چه چیز
مائل است درین نظام عزلی که رعیت خود را متصرف حکومت و بانی
آن میدانند یک مرکز صاحب اقتدار که متکا و مستند بتواند شد نیست
بلکه عوام در ترصد است که کی این سربراه را انداخته حکمران دیگر مسلط
کنیم؟ درحقیقت بنیاد جمهوریتها عالمی بر لادینی قائم است زیرا که
در نظام جمهوری اعتبار کثرت است مذهب را درین دخلی نیست
بلکه هر صاحب مذهب را حق آزادی تقریر و تحریر اجرای مجله و جراید
برای تبلیغ مذهب خود حاصل است. درحقیقت نظام جمهوریک تحریک
است برقائم کردن دهریت اگر جمهوریت نمی بود سوشلزم و
کمیونزم در شوروی و چین و دیگر کشورهای همنوای ایشان هرگز
نمی آمد. خلاصه این که در ریگستان خوشک اگر ماهی زندگی کردن نه
می تواند و در زمین شوره زراعت نمی شود و در [illegible] که از هوا خالی
باشد انسان زندگی به سر بردن میتواند پس در تاریکی نظام جمهوری اسلام
هرگز ترقی نمی کند شاید خوانندگان گرامی در دل بگویند که جمهوری غلط
شخصی غلط اخر آن نظام حکومتیکه اسلام پیش کرده است چیست و کدام است؟

نظام حکومت اسلامی نه شخصی است و نه جمهوری

جواب این سوال آنست که در دین اسلام انتخاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
فرمانروای آن ذات مبارک بحکم الهی بود که در ان کفار هم شک نمی کنند.
امابعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت صدیقی و عدل فاروقی و فتوحات عثمانی
به نتیجه یک ریاست و حکومت اسلامی بود در اسلام نه شخصیت محض را اجازت

است و نه جمهوریت شرقی و غربی را گنجائش زیرا که در اول الذکر قانون اساسی و اختیارات همگی از طرف بادشاه و مطابق مرضی آن می باشد و در حکومت جمهوری تمام این چیزها از طرف عوام و مطابق خواهش آنها می باشد مگر در حکومت اسلامی که نظامش بر اساس خلافت قائم است قانون از طرف خدا و رسول می باشد تنفیذ و اجرای آن مفوّض به حکومت است پس درین نظام اسلامی رعایهٔ قانون خدای و دستور سماوی ست، حکام در جستجوی حکمی می باشند که خلاف رضای خدا و رسول نباشد و خلاف کتاب الله و سنت نباشد. نه رأی شخصی را در تنفیذ احکام اسلامی دخل است و نه را لجامعه را، بلکه هر دو منقاد حکم و فیصلهٔ الهی اند نمونه های آن را خلفای راشدین پیش کردند و کلیات آن در کتاب و سنت موجود است و تا قیام قیامت حاکمان اسلام را هدایت است که مطابق آن وحی سماوی فیصله های خود را صادر نمایند. در نظام حکومت اسلامی دو رکن عظیم ضروری است که بدون آن اساس حکومت مستحکم نمی شود یکی صداقت دوم عدل و انصاف چنانچه ارشاد است «وتمت کلمة ربک صدقاً وعدلاً» البته انتخاب خلیفه در اسلام بطرز جمهوری میباشد که رضامندی اکثر اهل رأی ضروریست۔

اللهم اجعلنا من الصّادقین العادلین وسلّط علینا اهل الصّدق والعدل ولا تسلّط علینا من لا یرحمنا. آمین یا ارحم الرّاحمین

محمّد انور البدخشانی (الوردوجی)

محرم الحرام ۱۳۹۸ھ

جامعة العلوم الاسلامیة نیوتاؤن کراچی پاکستان

دیباچه

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ وحدہ، والصلوٰۃ والسلام علیٰ

من لا نبیّ بعدہ

امّا بعد. در دنیای جدید از دست کثرتِ مواصلات و (وسائل سفر) دائرۂ تبادلہ بے حد وسیع شدہ است، حتی کہ تمام اقوامِ عالمَ افرادِ یک خاندان معلوم میشوند. این تبادلہ فقط در اموال محدود نیست بلکہ بر افکار و نظریات نیز حاوی است. امروز در میدان معاشی اقوامِ عالم سہ نظریہ باہم کشمکش دارند کہ آن حسب ذیل است :-

(۱) سرمایہ داری و ذخیرۂ دولت. (۲) اشتراکیت و مساوات. (۳) نظریۂ عادلانہ کہ اسلام وضع کردہ است. در ترویج و حمایتِ دو نظریۂ اول الذکر طاقت ہای بزرگ عالم و تصنیفاتِ رنگارنگ و نظامِ تعلیم مخصوصِ ایشان موجود است. مزید قابلِ غور این است کہ حامیان و علمبردارانِ ہر دو نظریہ اول بر مسلک خود بیقینِ پختہ و اعتقادِ محکم دارند. و در زندگی ایشان آن نظریات عملاً نافذ است. مگر نظریۂ معاشی اسلام از تمامی این امور محروم است از ہمین سبب این دو نظریہ خصوصاً نظریۂ اشتراکیت بعجلت و زودی در میانِ مسلمانان رُو بعروج است کہ از آن خطرۂ زوال وجودِ ملّی و تاریخ قومی ایشان لاحق می گردد. خوف است کہ این نظریہ بیہودانۂ کارل مارکس اثاثۂ قیمتی ملّی و مذہبی ما را

تباه و برباد نکند. بنابرین من با وجودِ ضعفِ بدنی و مصروفیات بی پایان این کتاب را تحریر کردم تا که طبقهٔ تعلیم یافته درمیان این سه نظریه موازنه و مقابله نموده یک رای صحیح قائم کنند. بدرگاه خداوندی دست بدعاام که این کتاب را وسیلهٔ هدایت ناظرین و ذریعهٔ نجات آخرتِ من و تمام معاونینِ این کتاب گرداند. آمین

وَصَلی الله عَلیٰ خَیر خَلقه محمدٍ و آله وصحبه اجمعین

احقر سید شمس الحق افغانی

جامعه اسلامیه بهاولپور

۸ صفر ۱۳۸۸ھ

تمهید

حصول ضروریات وکسب وسائلِ معاشِ انسانی در دورِ حیاتِ سادہ وخالی از تکلف بسیار آسان بود، زیرا کہ تمدن آن وقت با مور ذیل وابستہ بود. میوۂ درخت، گوشت شکار بحری وبری، لباس سادہ، خیمہ ہای کم قیمت، کپہ ہا وعماراتِ خام، ظروف وکاسہ ہای چوبی وچرمی وخاکی. تمام این اشیاء سہل الحصول بود کہ در بدست آوری آنہا نہ سرمایۂ زیادہ را ضرورت بود ونہ حب مال وحرص شدید را ونہ درازالہ آن تشنگی قبضہ نمودن بر مملکت کسی ضرورت بود تا کہ نوبت تعمیر ملکِ خود و بدست آوری متاع غیر می آمد. بعد ازان طرزِ حیاتِ سادہ چون تمدن شہری در معرضِ وجود آمد وآن رفتہ رفتہ شکل ارتقای دورِ حاضر را اختیار کرد کہ از سبب آن دائرہ ضروریات وحاجاتِ معاشی وسیع تر شد حتی کہ خرچ و ضروریاتِ یک انسان متمدن امروز برابر مصرف صد افرادِ دورِ سادہ وغیر متمدن گشت. ثمرہ اش این برآمد کہ بر فرد متمدن در فراہم نمودنِ سرمایہ وجمع مال از ہمہ بیش ترسی نمودن گرفت. بالآخر آن زندگی سادہ در عیاشی تبدیل شد وآن قناعت وکفایت شعاری باسراف وحرص تبدیل گشت کہ در نتیجہ سنگ بنیادِ نظامِ سرمایہ داری قرار گرفت واین زندگی عیاشانہ عمل خود را در دوائر مختلف نمودار کرد

نظامِ اکتنازیت

عیّاشی و دیگر مفاسد اکتنازیت در شعبه‌ہای مختلف زندگی

(۱) **در ماکولات** راجع به طعام تعیّش و تن پروری ظهور نموده طعام ہای مختلف در معرضِ وجود آمد و برای آن خوراک ہا ظروف وسامانِ رنگارنگ ایجاد کردند و برای ترتیب دادن آنہا در بالای میز به ترتیب زیبا نوکرہا و خادمہای ماہر و باسلیقہ راکہ بہ تنخواہ کم دستیاب نمی شوند ضرورت افتاد. بلکہ تنخواہ بعض آش پز ہا ماہانہ بہ پنج ہزار دالر رسیدہ است برابر تنخواہ چرچل کہ سابق رئیس جمہور برطانیہ بود۔

(۲) **در مشروبات** عیش پرستی در دائرۂ مشروبات نیز وسعت را تولید کرد کہ علاوہ از شراب صدہا قسم بوتل در میدانِ استعمال آمد و رغبتِ شراب نوشی از اندازہ بیرون شد۔

(۱) سالانہ خرچ امریکا فقط در شراب پانزدہ کرور دالر است۔

راپور سرکاری نیویارک را ملاحظہ فرمائید۔ مندرجہ (میزان کوئٹہ ۱۶ رمضان ۱۹۵۲ء)

(۲) ملکہ الزبتھ (شاہ برطانیہ) در محفل تاج پوشی سی و نہم خود بقیمت سہ کرور دالر در شراب نوشی خرچ کرد۔ راپور۔ مندرجہ (امروز را ملاحظہ فرمائید) (۳ جون ۱۹۵۳ء)

عموماً خرچ سالانہ شراب نوشی انگلستان چہار ارب و ہفتاد و چہار کرور دالر است

(۳) در ملبوسات وغیرہ از برکت تمدن دور حاضر در لباس مردانہ و زنانہ چنان اضافگی بوقوع آمد کہ علاوہ از انسانان سگان و دیوارہای بیجان را نیز از لباس ہای قیمتی آراستہ کردہ اند و این رایک جزو لازم زندگی و تمدن خود میدانند۔ مزید بر ملبوسات محض خرچ عطریات سالانہ زنانِ انگلستان شش کرور و ہژدہ لک پوند است۔ (انجام ۳ اگست ۱۹۵۸ء)

خرچ سالانہ کمپل سگان در امریکا و دیگر اسباب تفریح آنھا ۵۲ کرور و ۵۰ لک دالر است (نقاد لاہور جولائی ۱۹۵۳ء)

در برطانیہ خرچ سالانہ برای تفریح یک ارب و ۲۵ کرور پوند است
(زمیندار ۴ فروری ۱۹۵۱ء)

(۴) در مسکن و دیگر ذرائع معاش غیر فطری گروہ سرمایہ دار برای تسکین خواہشات خود با چنین عمارات ساختند و برآنہا آنقدر رقم خرچ کردند کہ ضروریات حیات یک حصۂ بزرگ نوآبادی دنیا از ان تکمیل میرسید۔ علاوہ برین گروہ سرمایہ دار برای تسکین شہوت خود آن کسبہا اختیار کردند از زنا و رقاصی کہ یک طبقۂ علیا و عدۂ کثیری از صنف نازک را از کارہای ضروری معاشرہ جدا کردہ دران پیشہ ہای غیر فطری و مخرب اخلاق مصروف و مشغول ساختند بلکہ برای ازدیاد آرام و خوش کنی سرمایہ داران عالم افسانہ نویسی و بیہودہ گوئی و تصاویر فحش سینما نیز بوجود آمد۔ حتیٰ کہ مسلمانان نیز از تقلید کردنِ آنان فخر محسوس می کنند کہ آن فخر را دیدہ اقبال مرحوم ناچار می گوید ؎

وہی بت فروشی وہی بت گری ۔۔۔ سینما ہے یا صنعتِ آزری
وہ مذہب تھا اقوامِ عہدِ کہن کا ۔۔۔ یہ تہذیبِ حاضر کی سوداگری ہے

ترجمہ :۔ ہمان بت سازی وبت فروشی دورجاہلیت است خواہ سینما باشد یا کسب وکار آزر کہ بت تراشی می کرد آن (بت فروشی) مذہب اقوام سابقہ بود واین (سینما) سوداگری تھذیب وزندگی دورحاضر است۔ یعنی درحقیقت درمیانِ این وآن ہیچ فرقی نیست زیراکہ ہر دو لادینی اند۔ آمدنی وپیداواریک مسخرہ بازمشہور "چارلی چالس" از آمدنی وزرا ءاعظم تمام ممالکِ دنیا زیادہ بود۔

(۵) درقمار بازی وسگریت نوشی ہرگاہ کہ خواہش سرمایہ داران درتمدّن قدیم خود از اموربالا پورہ نشد قمار بازی را درتمدّن جدید بانواع مختلف آن جزءِ زندگی قرار دادند۔ چنانچہ مطابق اطلاع سرکاری کشورہای اردیا فقط درقمار بازی قانونی ہرسال ۳۰ ہزار دالرخرچ می کنند کہ از یک کھرب روپیہ پاکستانی زیادہ است وتاچند سال کفایت زندگی تمام دنیا رامی تواند کرد۔ وقمار بازی غیرقانونی علاوہ ازین است۔

(اخبار کوھستان ۳۰ دسمبر ۱۹۵۸ء را ملاحظہ کنید)

واز برکت تمدّن دورحاضر خرچ سالانہ امریکا فقط درسگریت ۴ کھرب و۲۳ ارب روپیہ می شود وخرچ جاپان ۹ ارب واز برطانیہ یک کھرب ویازدہ ارب وازفرانس ۳۶ ارب، وازمغربی جرمنی ۳۶ ارب وازاطالیہ ۳۶ ارب وازمیکسکو ۲ ارب وہشتاد کرور وازکنیڈا ۲۱ ارب وازکوریای جنوبی ۱۴ ارب ۳۰ کرور وازفلپائن ۱۳ ارب ۳۰ کروڑ درسگریت خرچ می شود[1] کہ آن (مبلغ آخری) کم از کم ۵ ارب ۵۲ کرور ۵۰ لک روپیہ می شود کہ یقیناً ضروریات تمام دنیا را کفایت می کند مگر ہمین بشکل سگریت نذرآتش می شود بازہم

[1] سندھ انجام ۱۰ فروری ۱۹۵۵ء

ایشان را عقلمند شمرده می شود نه دیوانه. لاکن اگر یک شخص فقط یک نوت پنجی را در آتش بسوزاند مردم بالاتفاق آنرا دیوانه می گویند. ع

ببین تفاوتِ راه از کجا است تا کجا

(۶) در ملک گیری و استعمار چونکه پیداوار ملکی در اخراجاتِ شیطانی نظام سرمایه داری کافی نبود لهذا این نظام استعمار و ملک گیری را تولید می کند تا که بر پیداوار کشورهای دیگر قبضه نماید و آن اخراجات وی پوره شود. علاوه برین خریداری مصنوعاتِ ایشان در ملک خودشان کم و محدود است لهذا کشورهای سرمایه دار برای فروخت نمودن مصنوعاتِ زیادتی خود در کشورهای دیگر جستجوی مندیهای تجارتی می کنند تا که از تجارت نفع بخش مصنوعاتِ خود ضروریات عیاشانه ایشان بکمال رسد چونکه هر کشور سرمایه دار درین کوشش مصروف است لهذا هر حکومت می خواهد که کشورهای دیگر را بصورتِ استعمار در زیر تصرف خود آورده تجارت خویش را فروغ دهد و کشورهای مقبوضه را برای مصنوعاتِ خود مخصوص گرداند. همچنان محصولِ درآمد ممالک دیگر را زیاده می کند تا که قیمتِ اشیای درآمد شده قدری زیاده معلوم شود. و محصول مصنوعاتِ خود را بالکل برای نام و کم مقرر می کند تا که از راه ارزانی بمقدار زیاد آنرا فروخت کردن بتواند. از سببِ همین کشمکش مقاصد استعماری بسا اوقات نوبت بجنگ میرسد که اقوام استعمار پسند در میان خویش تصادم می کنند بالآخر استعمار مفضی بجنگ می شود که بعد ازان طاقت های استعماری بسرعت در تیاری آلاتِ حربی می کوشند و آن سرمایهٔ که برای ضروریات حیات بود در جنگ صرف می شود

(۷) صرف دولت در تیاری آلات حرب مطابق نظامِ اکتنازیت هر ملک در اضافه نمودن قوتِ خود می کوشد تا که دولت های دیگر در مقاصد استعماری

ـه ملک گیری و ازدیاد آبادی خود ۱۲ فیروز اللغات

آن خلل نرسانند. نتیجه‌اش آخر همین می برآید که اکثر حصهٔ خزانه و دولتِ مملکت بشکل گوله‌باری در خاک میده می شود و ازان حالتِ معاشی اقوام عالم کمزور می گردد. درین عصر حاضر مصارف جنگی حکومت های استعماری بیشمار است مگر آن اخراجات جنگی که شانزده سال قبل بود آن هم چندان کم نیست. در سنهٔ ۱۹۵۲ء بودجهٔ جنگی امریکا نود کهرب دالر بود[1] که ضروریات آبادی انسانی تا صدها سال ازان پوره می شد. امریکا همین دولتِ کثیر را در مقاصدِ خیالی و استعماری خود صرف نموده نذرِ آتش کرد. اگر شخصی بجای نود کهرب دالر فقط نود روپیه را برباد کند مردم آنرا دیوانه می گویند مگر امریکا که نود کهرب دالر را برباد می کند کسی آنرا دیوانه نمی داند بلکه آنرا همه عقلمند می شمرند.

ازین بیان چنین نباید فهمید که صرف کردنِ روپیه برای سامان جنگ غلط است بلکه مقصدِ ما این است که در جنگ ظالمانه دولت خرچ نباید کرد زیرا که چنین جنگ یک جرم بزرگ انسانی است. نه جنگ برای اقامتِ عدل که آن یک خدمت عالیهٔ انسانی است بلکه رازِ تحفظ حقوقِ عالمی دران مضمر است.

جنگ شاهانِ جهان غارتگری است
جنگ مؤمن سنتِ پیغمبری است

جذبهٔ نظام اکتنازیت و سودخوری

در زیر سایهٔ نظام سرمایه داری امروز آن وسعت که در کاروبار سودی بنظر می آید نظیرش در هیچ تاریخ انسانی دیده نشده است. نظام سرمایه داری کاروبار سود را یک جزو لازم زندگی قرار داده است. حتی اینکه در ممالکِ سرمایه دار

---

[1] کوثر ۵ اپریل سنهٔ ۱۹۵۲ء

یک فرد محتاج رایج روپیه هم بطور قرض حسنه بدون سود دستیاب نمی شود. حالا ما آن نقصانات و تباهی سرمایه داری واکتنازیت را مختصرا بیان می کنیم که از سبب این نظام آن نقصانات بشکل جراثیم مهلک در معاشرهٔ انسانی پیوست شده است.

خسارهٔ اکتنازیت از نگاهِ مذہب

(۱) زوال محبتِ الٰهی روح دین همین است که محبتِ خدا در دل راسخ و مضبوط شده قلب بخاطر جمعی بطرف الله متوجه شود و سر تسلیم را خم کند. نتیجهٔ این سر خمی این است که در دل زنگِ عظمت خدا و شفقت بر مخلوق پیدا می شود و ازان جذبهٔ تحفظِ حقوق خدا و بنده بوجود می آید و تمام زندگی در قالب هدایاتِ الٰهی می در آید مگر (بعکس این) رخ محبت سرمایه داران بر زیادتی مال و سرمایهٔ مایل است و تمام زندگی ایشان در اضافه نمودن سرمایه وقف می گردد. رشتهٔ محبتِ خدا و مخلوقِ آن کنده میشود بلکه مثل حیوانات بدون قبول کردن کدام پابندی هر آن فعل که سبب اضافهٔ دولت باشد آن را می کنند، خواه آن سود باشد یا رشوت یا غصب و قماربازی. گویا که سرمایه برای آن سبب نفرت از دین می گردد. كَلَّآ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰٓى اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰى. چنین نیست بلکه انسان از قانون خدا باغی میشود. وقتیکه خود را غنی می بیند

(۲) زوال محبتِ انسانی از برای تکمیل انسانیت ارتباط با خدا و با انسانان دیگر ضروری است که بنیادش بر محبت با هر دو قائم است لاکن هرگاه محبتِ زر غالب آید محبتِ خدا و محبتِ دیگر انسانان را ختم می کند و از سبب آن احساسِ ذمه داری حقوق الٰهی و انسانی هر دو فنا میشود و رشتهٔ محبت فرد از جماعت کنده میشود و از غلبهٔ مفاد شخصی مفاسد بی شمار در معاشره پیدا شده آن مفاسد روز بروز اضافه

می شود. فلسفه تقابلی محبت همین است که چقدر محبتِ یک چیز زیاده می شود بهمان تناسب محبت از ضد آن کم می گردد بلکه بتدریج محبتِ آن چیز فنا می شود. اگر یک شخص دو زن دارد وقتی که محبت با یکی آنها زیاده شود محبت دیگرش یقیناً کم میشود از روی این فلسفه بر سرمایه دار حب ذات و مال غالب می آید و حب انسان مغلوب می گردد حتیٰ که اگر محبت انسان وقتی در دل آن پیدا شود از ان سبب پیدا می شود که بآن انسان کدام غرض و نفعی وابسته است گویا این یک محبت بالواسطه است. در حقیقت محبت آن انسان عمومی نیست بلکه حبِ ذات است که بآن ذات فائده را وابسته دیده است ورنه دلِ آن بغیر از مفاد ذاتی بدیگر طرف نمیرود نه بطرف خدا و نه بطرف بنی نوع انسان. پس در حقیقت قلب قلب نماند چونکه کار قلب و دل واپس شدن است۔

وما سمّی الانسان الّا لانسه　　　وما القلب الّا لانه یتقلّب

ترجمه:- انسان را از وجه انس و النفش انسان نامیده اند و دل را از وجه تبدیلی قلب نامیده اند۔

هرگاه که انس و محبت و میلانِ دل بطرفِ مفادِ دیگران باقی نماند در اصل آن انسان انسان نمی ماند۔ اگرچه صورتش صورت انسان باشد. چنانچه اسپ کاغذی با وجودی که تصویر اسپ دارد لاکن مستحق نیست که آنرا اسپ حقیقی گفته شود۔

بقول عارف رومیؒ ؎

آنچه می بینی خلافِ آدم اند　　　نیستند آدم غلافِ آدم اند

(۳) اثرِ اکتنازیت در اخلاق

ازین نظام اخلاقِ فاضله ختم و اخلاقِ رذیله مستحکم میشود۔ بنیاد اخلاق

بلند در انسان امورِ ذیل است :-

(۱) ایثار یعنی مفادِ خود را در مقابله مفاد دیگران فدا کردن ۔

(۲) رحمت وشفقت ۔ یعنی از حاجت و دردمندی دیگر انسانان متأثر شدن و بمطابقِ آن تأثر عمل کردن ۔

(۳) همدردی ۔ که آنرا در عربی نصیحت گویند ۔ معنایش آنکه نفع و نقصانِ دیگران را نفع و نقصانِ خود شمردن و بمقتضای آن عمل پیرا شدن ۔

(۴) شجاعت ۔ یعنی بهادری که از وجه آن برای مقاصد بلندترین انسانان جان را قربان کردن ۔

(۵) سخاوت ۔ برای حاجت برآری نوعِ انسان مالِ خود را قربان کردن ۔

امور مذکورهٔ بالا همان بنیادِ اخلاق اند که بر حسن و خوبیِ شان تمام اقوام عالَم متفق اند و آنان را بکمالات فطری انسان تعبیر توان کرد ۔ این اخلاق مذکوره آن خوبیهای روشن اند که لبّ لبابِ هدایاتِ متفقهٔ انبیاء علیهم السلام اند ۔ از نظام سرمایه داری انسان در یک قالب می افتد که دران اخلاق پنجگانه را هیچ گنجایش باقی نمی ماند ۔

۱ - ایثار هرگاه دولت دار به برادرِ خود یک پیسه را بدونِ سود نمیتواند داد پس ایثار دران از کجا آید ؟ بلکه بجای ایثار و قربانی نظام سرمایه داری در دلِ آن تخم حرص و مفادِ شخصی را کاشته است ۔ مقتضای جذبهٔ حرصش آنست که فقر و افلاس ، محتاجی و مصیبتِ آن دو چند شود تا که کاروبار سودِ آن خوب درخشان گردد ۔

۲ - شفقت و رحمت و سرمایه داری شخصی را که نظامِ سرمایه داری بسود خوری عادی کرده باشد و آن از زیادتی دولتِ خود مست نیز باشد و کامیابی خود را دران

منحصر میداند که تعداد فقراء وحاجت مندان روز بروز اضافه شود تا که بازارِ سود خوب گرم شود و از محتاجی مردم فائده گرفته دولتِ خود را اضافه کردن بتواند بمکن است که در دلِ دزد و رہزن یک وقت جذبۂ رحم و شفقت پیدا شده دزدی و راہزنی خود را بگذارد ولی ممکن نیست که سودخور تائب شده از سودخوری خود باز آید، خصوصًا ہرگاه که در قانونِ وقت دزدی جرم نباشد۔ لہذا دلِ سودخور از رحمت و شفقتِ انسانی خالی است۔

۳۔ ہمدردی وخیرخواہی | آن سرمایه داری که روزی ونفعش موقوف و وابسته بمصیبت وغربت وافلاسِ دیگران باشد در دلِ آن جذبۂ ہمدردی چطور پیدا خواہد شد، مفہوم ہمدردی اینست که انسان نفعِ دیگران را نفعِ خود و ضررِ دیگران را ضررِ خود شمار کند۔ مگر اینجا سرمایه دار مطابق قولِ متنبی مصیبتِ دیگران را فائده خود میداند ؎

مصائبُ قومٍ عند قومٍ فوائدُ

"درمصیبتِ یک قوم فائدۂ قوم دیگر است"

۴۔ شجاعت وسرمایه داری | شجاعت آن است که یک انسان از برای منفعتِ عامّه ومقاصدِ عالیۂ انسانی جانِ خود را قربان کند مگر یک سرمایه دار ہرگاه که برای حاجت برآری یک محتاج پنج روپیه رآ بدونِ سود دادن نمیتواند پس او جانِ خود را کی قربان میتواند کرد ؟ از ہمین سبب است که اقوام سودخور سخت بزدل وبے شجاعت اند۔ چنین اقوام وقتی که فوج را بجنگ آراسته می کنند بذریعه شراب نوشی در ایجادِ شجاعتِ مصنوعی می کوشند۔ مگر حقیقت ہرگز تبدیل نمی شود از ہمه روشن ترین دلیل بر ثبوتِ این دعویٰ جنگ حکومتِ امریکا است که از بزرگترین سرمایه دارانِ دنیا شمرده می شود۔ آن جنگ از چند سال

گذشته تا اکنون جاریست. باوجود وسائل بی شمار خود یک ریاست کوچک بسماندہ کہ کوریار شمالی وویت نام شمالی است ہرچند کہ تمام قوتِ خود را خرج کرد ہیچ کی را شکست دادن نتوانست نہ ویت نام شمالی را نہ کوریای شمالی را و نہ شکست خواہد داد. این دو جنگ ثابت کرد کہ اقوامِ سرمایہ دار تاجر از شجاعت خالی اند. و این نیز معلوم شد کہ بذریعۂ طاقتِ مشینی بدون بہادری فیصلہ نمی تواند شد. بلحاظِ اخلاق امریکا صفر است اکنون دیدہ شود کہ آلات سائنسی جنگ و دولت کہ قلعۂ حفاظتی خود میداند این قوم صفر را تا کی محفوظ میدارد. غالباً وقتی کہ حرفتِ اسلحہ سازی اقوام سرمایہ دار در اقوام تنگ دست نیز منتقل شود اگر ایشان برابرِ امریکا و اُروپا نباشند آن وقت وقت زوال این ممالک سرمایہ دار خواہد بود. در جنگ میانِ انسانان ہر قومیکہ دارای اخلاقِ عالیہ باشد یقیناً آنہا فتحمند خواہند شد.

نقصانات اقتصادی نظام سرمایہ داری

۱- **نقصان اول اقتصادی** حالت اقتصادی یک قوم در آن وقت بہتر میتواند شد کہ تمام افراد قوم را ضروریاتِ زندگی میسر باشد و ہیچ فرد از ضروریات حیات خود محروم نباشد. لیکن اگر دولت و ضروریاتِ حیات در نزد چند افراد محدودِ آن قوم بیخر وارہا باشد و اکثر افرادِ آن قوم از ضروریاتِ زندگی خود محروم باشند این از نگاہ اجتماعی انحطاطِ اقتصادی شمردہ می شود نہ ترقی. خاصۂ نظام سرمایہ داری این است کہ دولت را در چند افراد و خاندان محدود می دارد. باوجود اخراجاتِ مسرفانہ و مصارفِ شیطانی آن دولت را ختم کردن نمی تواند و باقیماندۂ قوم مفلوک الحال می ماند. وسعت دائرۂ غربت و افلاس بقدر وسعت نظام سرمایہ داریست کشورِ سرمایہ دار بکدام اقوام و ممالک کہ قابض می شود خواہ بالذات باشد یا بالواسطہ

اکثریتِ آن ممالک مفلوک الحال و فاقہ مست میشوند۔ نظامِ سرمایہ داری درجذب کردن خونِ دولت مانندیک شُلکؔ[۱] طاقتوراست ۔ درجائیکہ اثرش رسید خون دولت آنجا رامکیدہ ختم کرد۔ امروز دراکثر حصۂ دنیا بالذات یابالواسطہ اثرِ ممالکِ سرمایہ دار باقی است۔ لھذا اکثر آبادی تمام دنیا درفاقہ مبتلا اند۔ اگرچہ بذریعۂ آلات مشینی برای زراعت و وسائلِ سائنسی برای آبپاشی درازدیادِ پیداوارِ زمین بجدکوشش کردہ اند وہنوز کوشش جاریست۔ لاکن باز ہم در دور کردنِ قحط کہ نظام سرمایہ داری زائدہ بوداایشان راکامیابی نصیب نشد، دلیل قوی و واضحش اطلاع معاشرتی اقوام متحدہ مندرجۂ انجام کراچی ۱۱ مئی ۱۹۵۲ء است، دران مندرج است کہ :-

"نصف حصۂ آبادی دنیا از فقرونبودن ضروریاتِ زندگی دربیماری مبتلا اند"

معلوم شد کہ درنصف آبادی دنیا نزد ایشان نہ روپیہ برای خوراک است ونہ برائے ادائیگی قیمت دوا۔ چونکہ از سبب نظام سرمایہ داری مجموعی دولتِ زمین بقدر ضرورت درحصۂ تمام انسانان نیامدہ است بلکہ دردست چند تاجر و کارخانہ دار و سودخور بندشدہ است۔ دولت برائے زندگی اجتماعی چنان ضرورت است کہ خون برائے زندگی شخصی اگرخون حاصل شدہ بدن دریک عضو بند ماند برای نشوونمای دیگر اعضا چہ می ماند و دریں صورت باقی اعضا را چہ حال خواہد بود، ہمچنیں انسانیت نیز یک بدن است و طبقات مختلف بمنزلہ اعضائے مختلف اند۔ اگرطبقۂ واحدہ کہ امراء اند برمادۂ حیات انسانی کہ وسائل رزق است قابض شوند پس محرومی طبقات دیگر یقینی است

قرآن مجید مال را مادۂ حیات انسانی قرار دادہ است :-

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا۔

شما مال خود را بدست نادانان میدہید کہ زندگی شما باآن قائم است۔ امروز بر

---

[۱] کرمی است درآب کہ در کام حیوانات چسپیدہ خون را می مکد۔

اموال انسانی تقریباً سفہاء قابض اند کہ آن را بیجا خرج می کنند چنانچہ در آئندہ بیان می کنیم۔ مادۂ حیاتِ زندگی اجتماعی مال است چنانچہ خون مادۂ حیات شخص است۔ پس بند بودن مادۂ حیات در چند افراد خاندان نامعقول است بلکہ بمثل خون گردش وحرکت آن ضروریست۔ قرآن مجید در سلسلۂ تقسیم مالِ غنیمت بتمامِ فوج فرمود کَیۡ لَا یَکُوۡنَ دُوۡلَۃًۢ بَیۡنَ الۡاَغۡنِیَآءِ مِنۡکُمۡ۔ تاکہ مال صرف در دست طبقۂ دولت مند شما چکر نزند بلکہ افراد دیگر نیز ازان متمتع شوند

۲۔ نقصان دوم اقتصادی در نظام سرمایہ داری بسبب کمائی ناجائز مثل رشوت، قمار بازی، عقود فاسدہ، غصب، غارتگری، درآمد کردنِ مال بطور ناجائز وغیرایں امور دریک طبقۂ خاص افراطِ زر پیدا می شود کہ ازان قیمتِ اشیاءِ ضروریاتِ زندگی زیادہ می شود عوام از دست عاجزی وضعف مالی ضروریاتِ خود را خرید کردن نہ می توانند لہٰذا درغربت وافلاس وفقر وفاقہ مبتلا می شوند فقط یک طبقۂ قلیل خوشحال میباشند وبس حالتِ عوام قابل رحم می شود۔ لہٰذا حالت اقتصادی عوام ناہموار می گردد۔

نقصان سوم اقتصادی وقتیکہ رعیت بعد از محنت نیز ضروریاتِ خود را خریدن نہ تواند چونکہ افراطِ زر وقیمت بودنِ اشیای ضروری ایشان را عاجز کند وبا وجود برداشتِ مشقت در گرسنگی وافلاس مبتلا شوند پس نوبت بمظاہرہ واحتجاج می رسد تاکہ تنخواہ زیادہ شود لیکن ہرگاہ از مظاہرہ نیز مقصد ایشان پورہ نہ شد پس در جذبۂ عمل وجوشِ محنت کمی پیدا می شود کہ بسبب آن تحریکِ کسب وپیداوارِ مال کمزور می شود واز تعلیل برآمد عموماً حالاتِ معاشی خراب می شود، در ممالک سرمایہ دار روزمرہ این امور بمشاہدہ میآید۔

لہ زیادہ شدن سکہ۔

نقصانات سیاسی سرمایہ داری

نقصان اوّل سیاسی حکومت مستحکم را این ضروریست کہ رعیتِ آن مطمئن باشد و در میانِ ایشان تعصب و خصومتِ طبقاتی و منازعت نباشد۔ مگر خاصہ سرمایہ داری ہمیں است کہ روز بروز غنی تر و غریب غریب تر شدن می گیرد تا آنکہ ازیں جنگ طبقاتی برپا می شود۔ ہرگاہ بہ عوام معلوم می شود کہ سبب اصلی این جنگ و خستہ حالی ہا خود حکومت است کہ محافظ این نظام و قائم دارندہ آنست پس رخِ نفرت عوام بطرف حکومت می گردد کہ در نتیجہ در میان رعیت و حکومت کش مکش پیدا شود و از روی "بتنگ آمد بجنگ آمد" یک سلسلۂ طویلِ تصادم در میان رعیت و حکومت قائم می شود۔

غلام گرسنہ دیدی کہ بر آید آخر   بجان شاہ کہ رنگین ز خونِ ما بودہ است

و آواز ضمیرِ دہقان و زمیندار این میباشد ؎

جس کھیت سے دہقاں کو میسر نہ ہو روزی
اُس کھیت کے ہر خوشۂ گندم کو جلا دو

ترجمہ :- از زراعت کہ روزی و آرزوی دہقان حاصل نہ شود ہر خوشۂ گندم آنرا باتش بسوز۔ در ممالک کہ سلسلۂ بغاوت و احتجاج بنظر شما میاید آن ہمہ نتیجۂ این نظام معاش ناہموار است کہ حکومت نیز غیر مستحکم و کمزور شدن می گیرد۔

۲۔ **نقصان دوم سیاسی** نظام سرمایہ داری رعیت را در دو حصہ تقسیم می کند ، (۱) مالدار و (۲) غریب۔ ہرگاہ کہ در اغنیا بزدلی پیدا می شود چنانکہ نتیجہ لازمی مال است، و در غربا از نظام غلط حکومت بد دلی پیدا می شود دریں صورت در نزد حکومت برای دفاع و تحفظ حکومت خود چیزی باقی نمی ماند، چونکہ اغنیا از بزدلی از دفاع حکومت محروم می شوند و غربا را از حکومت متنفر اند کہ بدفاع دلچسپی نہ

می گیرند. حفاظتِ حکومت بدون جذبۂ قربانی و جاں نثاری ممکن نیست، لہٰذا حملہ آور خارجی بہ بسیار آسانی چنین مملکت قابض می تواند شد. جنگ ویتنام برین دلیل ظاہر است۔ آن بہادری راکہ عوام ویت کانگ ثبوت می دہند عوام امریکا از آن جذبہ محروم اند نتیجہ این است کہ امریکا باوجود بردی کار آوردن تمام وسائل جنگی بے شمار در مقابلۂ یک ریاستِ کوچک کامیابی نصیبش نشد بلکہ در شکست است سبب این شکست اینکہ آلات حرب در میدان جنگ بذات خود مقابلہ کردن نمی توانند بلکہ قوۃ انسانی آن آلات را استعمال می کند. مدار فتح و شکست بر قوت قلبی کہ شجاعت است و بر جفاکشی و جذبۂ عمل وابستہ است و این چیز از عوام امریکا صفر است فی الحال آلات حرب سائنسی و دولت قدری آنرا ستر کردہ است مگر وقتیکہ این آلات عام شود در ان لحظۂ انحطاط امریکا نمایاں شدہ پردہ اش چاک خواہد شد۔

۳۔ نقصان سوم سیاسی | برای یک نظام سیاسی محکم این ضروری است کہ تمام افراد قوم و مملکت متحد و منظم باشند تفریق و کش مکش طبقاتی در میان ایشان نباشد، ورنہ شیرازۂ نظام سیاسی درہم برہم می شود۔ و از سبب کمزوری داخلی قوم و مملکت ضعیف گشتہ ختم می شوند۔ در نظام سرمایہ داری بالضرور این کش مکش میباشد و از دست ہمیں کمزوری با حملہ آور خارجی ہرگز مقابلہ نمی تواند کرد و خیال ادیب و مورخ عیسائی جرجی زیدان ہمین است کہ قوتِ اسلامی حکومتِ روم و فارس را ازیں سبب شکست داد کہ از نظام سرمایہ داری انہا عوام و رعیت بددل بودند و چشم براہ بودند کہ انصاف اسلامی کی خواہد آمد۔ این سخن اگرچہ کلیۃً درست نیست لکن بالضرور نظام عدالتی و معاشی اندرونی مملکت اسلام مقابلۃً معقول و مستحکم بود

۴۔ نقصان چہارم سیاسی | برائے استحکام سیاسی کشور ضروری است کہ افراد

مملکت باوصاف ذیل متصف باشند صحتِ بدن، پختگی کردار، اخلاق حسنہ، محنت کش واز قتل وغارت بے خوف باشند تاکہ واقعات تلخ زندگی را بہ ہمت واستقامت کامل مقابلہ بتوانند کرد۔ مگر نظام سرمایہ داری کدام قسم زندگی عیاشانہ راکہ پیدا می کند آں خلاف ایں صفات است۔ آن اشیا کہ قوت اخلاقی و پختگی سیرت را تباہ می کند حسب ذیل است:

شراب[1] نوشی۔ سگریٹ، لواطت واغلام[2]۔ زنا۔ وزدی[3]۔ اکنوں در زندگی اخلاقی ممالک سرمایہ دار را ملاحظہ فرمائید۔

۱۔ شراب نوشی در انگلستان سالانہ ۴ ارب ۴، کرور روپیہ شراب صرف[4] می شود۔ ایں خرچ شراب قبل از چہل سال است۔

باشندگان امریکا سالانہ در شراب ۱۹ ارب ۱۵ کرور دالر خرچ می کنند، اگر قیمت یک ڈالر پنج روپیہ پاکستانی باشد مجموعہ خرچ شراب از روی سکہ پاکستان ۹۵ ارب ۵، کرور روپیہ می شود[5]۔ صرف ملکہ الزبتھ در سی و نہم مجلس تاجپوشی خود بقیمت ۴ کرور روپیہ شراب خرچ کرد۔ (امروز ۳ جون ۱۹۵۳ء)

۲۔ سگریٹ مطابق اطلاع مندرجۂ انجام کراچی ۱۰ فروری ۱۹۵۵ء بخاص در ہشت ممالک سرمایہ دار سالانہ بر سگریٹ پنجاہ ارب و پنجاہ لک روپیہ خرچ می کنند

۳۔ زنا مطابق اطلاع مندرجۂ نوای وقت لاہور ۲ اکتوبر ۱۹۲۵ء در جنگ عظیم گذشتہ افواج امریکائی از زنان جاپانی علاوہ از خفیہ واسقاط حمل ۲۰ لک فرزند حرام زادہ گذاشتند بعکس افواج مسلمان کہ اکثر حصہ دنیا را فتح کردند ولی یک واقعۂ زنا ہم پیش نیامد۔ در امریکا یک نوجوان ۱۲ سالہ دختران دوشیزہ ہفت مرتبہ زنا بالجبر کردند (پاسبان کوئٹہ ۴ مئی ۱۹۵۳ء)

---

[4] سچ۔ ۷ مئی ۱۹۲۷ء [5] میزان کوئٹہ ۱۶ جولائی ۱۹۵۲ء

تاکنون در تاریخ انسانی زناهی مرد را با عورت جبراً شاید شنیده باشید لاکن مجبور کردن زنان مرد را بزنا یک واقعهٔ عجیب است در این عصر ترقی وتهذیب جدید) در ۱۴ راگست ۱۹۴۵ء بجوش د خوش وقتی شکستی واسلحه انداختن جاپان "در سان فرانسسکو" افواج خوب شراب نوشیدند، دکان ها را چور کردند، دختر های دوشیزه را بی پرده کردند، و درمیان سرک آن عاجزان را لچ و برهنه کردند۔

(نوائے وقت لاہور ۲۶ راگست ۱۹۵۳ء)

در برطانیه تعداد آنکه عضو تناسل ایشان لچ است به پنج لک می رسد۔

(نوائے وقت ۱۴ رمئی ۱۹۵۳ء)

۴۔ لواطت واغلام | منصب دار بزرگ و رئیس محکمهٔ تمیز (عدالت عالیه) امریکا دو لک تصویرهای عاری وگندہ را دیده گفت نیویارک سدوم وعموریا گشته است و در آینده نیز خواهد گشت (سدوم وعموریا نام آن دیهای است که قوم لوط علیه السلام در آن جا بجرم لواطت تباه شده اند) (صدق جدید ۲ دسمبر ۱۹۵۳ء)

اغلام بازی (بچه بازی) یک جزء تهذیب فرنگ گشته است

(لندن ٹائمز ۲۶ دسمبر ۱۹۵۵ء)

در ۴ رجولائی ۱۹۶۷ء در دار العوام ودار الامراء انگلستان در مقابل ۱۴ رضا نامه باکثریت ۹۴ رضا نامه درجوش آواز چک زدن این قانون تصویب شد که مردان بالغ با رضامندی از یک دیگر تلذذ بالمثل حاصل کردن می توانند۔ بر آن دستخط ملکه الزبتھ نصب شده است اکنون جواز لواطت یک قانون قومی در کلیسا و دیرو مجلس شورا بلکه در تمام شعبه ها لواطت عام است (صدق جدید جنوری ۱۹۵۹ء)

سرقت | مطابق اطلاع محکمهٔ تحقیقات امریکا در هر ثانیه در امریکا یک جرم بزرگ بوقوع می آید۔ و در هر ۲۴ ساعت ۴۶۲۳ موتر دزدیده می شود۔

پاسبان کوئٹہ ۴ جنوری ۱۹۵۰ء)

درتقریب و دعوت صدارت صدر کینیڈی که در واشنگٹن برپا شده بود ۔ یازده هزار پیاله، شش هزار ظروف شیشگی، شش صد رو مال و یک مشین بزرگ دزدیده شد، این مشت نمونه، خروار است، (ترجمان اسلام ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ء)

ازین شما اندازه کردن می توانید که مرتبه اخلاقی اروپا در بے لجامی تاکدام حد رسیده است انحطاط اخلاقی که ازین امور پیدا می شود آن ظاہر است

نظام سرمایه داری و بے اطمینانی | خاصه این نظام این است که رشته محبت خدا از قلب وضمیر انسان منقطع گشته صرف بفوائد مادی مربوط می شود ۔ ازاں سبب در اشخاص و افرادیکه خواهشمندی این نظام مادی اند باندازه بے اطمینانی و بے آرامی یافته می شود که باوجود فراوانی سامان مادی از زندگی خود بیزار شده باختتام آن آماده می شوند، چنانچه دولتمند ترین کشورها و پیرو این نظام مادی که امریکا است حالش قراریکه از یک اطلاع ظاہر می شود ۔ این است که در امریکا از یکم جنوری ۱۹۶۳ء تا یکم نومبر ۱۹۶۳ء یعنی در دوران ده ماه ده لک افراد خودکشی کرده زندگی خویش را ختم کردند که این در تصدیق کلام ما کافی است (ملاحظه کنید اطلاع مندرجه روزنامه پاکستان ۲۳ نومبر ۱۹۶۳ء)

لیکن در هیچ دور نظام معاشی اسلام یک واقعه خودکشی مؤرخی را بدست نمی آید که الزاماً پیش تواند کرد

سرچشمه اصلی نظام اکتنازیت یهود است | نظام سرمایه داری که امروز در زیاده تر از نصف دنیا نافذ است مفاسد و نقصاناتش مختصراً بیان شد، سرچشمه اصلی این نظام و بربادیهای پیدا شده ازاں در اصل قوم یهود است ۔ اول مرکز ایشان فلسطین و جزیرة العرب بود که کاروبار سودی ایشان تمام قوم عرب

مندرجہ اعداد مردم شماری، مئی ۱۹۲۶ء حسب ذیل است۔

در ملک انگلستان چہارم حصہ آبادی تقریباً یک کرور است کہ بہ ناداری و فقر زندگی بسر می کنند از طرف دیگر یک کرور چنین است کہ در حالت نیم فاقہ کشی روز خود را می گذارند و از نام و نشان آسایش ہم واقف نیستند و بہ پرورش مواشی ہم قدرت ندارند ہر گاہ در انگلستان برای فقرا، و مساکین از خزانہ حصہ مقرر کردہ شد مردم گفتند کہ الحال افلاس کم شد۔ این سخن را شنیدہ ، "ڈیلی ہیرلڈ" نوشت کہ ہنوز چنیں خانہا موجود اند کہ از گوشت نیز محروم اند۔ و از سبزی علاوہ کچالو دیگر چیزی ایشان را میسر نیست۔ از یک طرف این افلاس و از طرف دیگر طبقہ خوشحال و مست سالانہ ہم ارب دہم، کرور روپیہ را در شراب خرچ می کنند۔ ضبط تولید از سبب ہمیں فقر بوجود آمد۔

سچ لکھنو ۵ رفروری ۱۹۲۶ء

این حال آن کشور سرمایہ دار است کہ "از دست کشادگی" در سلطنت آن آفتاب غروب نمی کرد۔ سالانہ در امریکا اوسطاً یک لک راہ زنی و پنج لک دزدی بوقوع می آید کہ سبب عظیم این فقر و افلاس است

(سچ اار اپریل ۱۹۲۶ء بحوالہ سنڈے ایکسپریس پانیر الہ آباد)

از دست فقر شمارہ آمادہ شوندگان بخودکشی صرف در یک انگلستان سالانہ ہزار است

اشتراکیت زادۂ اکتنازیت است | از نظام غیر فطری اکتنازیت، و سرمایہ داری مفاسد بے شمار بوجود آمد کہ یکی ازان جملہ اشتراکیت است کہ برائے شکست و ازالہ این نظام نامعقول از شکش نظام حرام زادۂ اشتراکیت پیدا شد۔ از شکش پیدا شد ازیں سبب گفتیم کہ موجد و بانی این ہر دو نظام (سرمایہ داری و کمیونزم) غیر فطری یہود بودند بانی کمیونزم یا اشتراکیت

را مفلس و قلاش ساخته بود. قرآن مجید نیز سرمایه داری و اکتنازیت ایشان را مذمت شدید نموده ارشاد فرمود:

وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ آنانکه طلا و نقره را ذخیره می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند پس خبر ده آنها را بعذاب دردناک.

در بخاری کتاب الزکوٰة از حضرت معاویه رض روایت است که این آیت در حق اهل کتاب است. در سرزمین عرب خصوصاً در مدینه طیبه از اهل کتاب یهود زیاده آباد بودند و آنان مرتکب جرم سرمایه داری و اکتنازیت نیز بودند. وقتیکه اسلام غالب شد یهود در مقابلهٔ اسلام ایستاده شدن نتوانست بلکه از عرب بیرون شده در اروپا و بعد ازان در امریکا منتشر شدند، کاروبار سودی و نظام سرمایه داری خویش را با خود بردند و آن نظام خود را در تمام اروپا و امریکا شائع کردند. الحال نیز یهود دعوی دارند که چهل حصهٔ دولت فی صد در قبضهٔ ایشان است. ازهمین سبب یهود نصف دنیا در جهنم کدهٔ نظام سود و سرمایه داری می سوزند. و این نظام یهودانه یک حصهٔ بزرگ دنیا را بشکل استعمار غلام قرار داده است که بعد از بیدار شدن در حصول آزادی با قاعده جنگ جاری است در قیام استعمار و حصول آزادی ازان چقدر خون کر ریزانیده شده و یا می شود تمام نتائج نظام یهودانه است.

رعیت دولتهای سرمایه دار همیشه مفلس میباشند آن نتائج مهلک که برای این نظام ناهموار و غیر متوازن بیان نموده ایم عقلی و منطقی محض نیست بلکه واقعی و تجرباتی است. آبادی برطانیه در سنه ۱۹۲۹ء ۴ کرور و ده لک بود و آمدنی فی کس هفتاد روپیه بود. مگر درین تعداد بزرگ کمی صرف ۵۴۳ افراد بودند (المقطف مصر نومبر سنه ۱۹۳۰م)

گویا که در مرکز اسراف همین چند اشخاص آسوده حال بودند. حال باقی افراد مطابق اطلاع

این سه اشخاص بودند، شوچن هار المانی، کارل مارکس و لینن۔ این هر سه افراد نسلاً و مذهباً یهودی بودند۔ (تفسیر الجواهر طنطاوی ص۱۳۰ ج ۲۔ را ملاحظه کنید) این دو تحریک یهودانه تمام دنیارا در دو شعبه تقسیم کرد۔ شعبۂ شرقی و اشتراکی، شعبۂ غربی و سرمایه داری۔ جنگ و دَورِ اسلحه سازی درین هر دو شعبه جاری است و از کش مکش این دو نظام لکها و کرورها جان ضائع شده است و می شود و مهلک ترین سامان که ایتم بم است آن شاتن یهودی برای این مقصد ایجاد کرده بود

بانی کمیونزم نیز مثل بانی سرمایه داری یهودی بود

این فتنه مادی عالم که دنیارا در دو حصه تقسیم کرده است و در هر دو حصۂ آن کم یا زیاد همیشه جنگ جاری است این فتنۂ یهودی است۔ این قوم ملعون این دو نظام را تشکیل داده بزور قلم خود در عالم آنرا مقبول کنانیدند۔ امروز تمام دنیا در دو آسیا سنگِ یهودی (سرمایه داری و کمیونزم) آرد می شوند۔ این قوم لعین صرف علم بردار این فتنۂ معاش نیستند بلکه سرچشمۂ تمام فتنه هائے دینی نیز بوده اند۔

توحید عیسائی و پولوس یهودی

توحید که دینِ اصلی حضرت عیسی علیه السلام بود پولوس یهودی بطور منافقت در عیسائیت داخل شده آنرا به شکل تثلیث و کفاره و الوهیت تبدیل کرد که از سببِ آن مسیحیت اصلی ویران شده شکل صنمیت جدید را اختیار کرد۔

برائے تفصیل "الجواب الفصیح لما لفقه عبدالمسیح" را باید ملاحظه فرمائید وبعد از فراغت از بحث نظام سرمایه داری اکنون در نظام اشتراکیت بحث می کنیم؛

نظام اشتراکی

محرکات تاریخی کمیونزم | در تقسیم منصفانہ اسباب معاش و وسائل رزق مشعلہ نظریات کمیونزم تا یک حدی در دور قدیم نیز بنظر می آید۔ افلاطون کہ در چہارم صد قبل از مسیح گذشتہ است، جارج سول در کتاب مشہور خود ـــ ”نظریات معاشی عظما“ ص۵ نظریہ معاشی آن را نقل می کند باین طور کہ افلاطون مناسب نمی دانست کہ طبقہ حکمران جائیداد زائد از ضروریات روزمرہ خود را قابض باشند۔ خیال افلاطون این بود کہ اصول شرکت ملکیت در تمامی جائیداد عام باید بود۔ ارسطو در مقابلہ پیش رو خود افلاطون زیادہ مبصر و ہوشیار بود، نظریات کہ ارسطو از مشاہدہ خویش پیش کردہ است آن در نظریات ابتدائی سائنسدانان دور جدید روشنی می اندازد۔ ارسطو قرض بسود را بسیار گندہ و ناپسندیدہ قرار داد۔ برعکس افلاطون نظریہ ارسطو این بود کہ ملکیت مشترکہ در جائیداد نہ ممکن العمل است و نہ بطبائع انسانی کدام مناسبتی دارد“ معاشیات جارج سول ص۵۸“

سلطنت روم | وقتیکہ اتحاد سلطنت روم منتشر شد نظام جاگیرداری در تمام اروپا قائم شدہ جاگیرداران در طبقات مختلفہ تقسیم شدند کہ در پیداوار زمین بقدر مرتبہ خود شریک بودند۔ ہر جاگیردار بزرگ از جاگیردار خورد حصہ مقررہ وصول می کرد۔ از غلامان و مزدوران کار گرفتہ می شد۔ درین نظام جاگیرداری بطبقہ کمزور از حد زیادہ ظلم می کردند کہ ازالہ آن را صورتے نبود چونکہ اقتدار در دست جاگیرداران بود و فائدہ مشترک ازان حاصل می کردند۔

کلیسا اگرچہ بر تمام اروپا اختیار حاصل بود و با حکمرانان دنیوی در حصول اختیارات مقابلہ نیز شروع کردند۔ بخلاف دور سابق کہ روپیہ صرف ذریعہ مبادلہ

است یعنی روپیہ برای این است کہ آزادادہ جنس دیگر حاصل کردہ شود نہ اینکہ آنرا جنس قرار دادہ در پیداوار دولت استعمال نمودہ ذریعۂ حصول آن قرار دادہ شود۔ پیشوای کلیسا کہ قبل ازیں سود را مذمت می کرد در معاشیات اروپائی مندرجہ ذیل سودگیری را جائز قرار داد۔

۱۔ قرض دہندہ روپیہ اگر از نفع محروم شود۔

۲۔ اگر قرض دہندہ را نقصان عائد شود

۳۔ خطرہ نقصان در صورت کہ روپیہ قرض را ادا کردن نتواند۔

۴۔ تاخیر در مدت واپسی قرض از مدتِ مقررہ۔

این فتوی مذہبی کاروبار سود را در اروپا خوب رائج کرد کہ ازاں بر طبقۂ غریب اثر محکم واقع شد۔ قبلاً از کمالِ ثقل نظام سرمایہ داری در زیر آن آرزمی شدند۔ اکنون حملۂ سودخوری نیز شروع شد۔

انقلاب صنعتی وقتیکہ ببرکت سائنس در اروپا انقلاب صنعتی بروی کار آمد کارخانہا و شرکت ہائے بزرگ تاسیس در آن عرصہ جاگیرداران صنعت را زیادہ نفع بخش دانستہ دولت را در شرکت ہا صرف کردن گرفتند۔ باین طور تا یک اندازہ نظام جاگیرداری بنظام صنعتی تبدیل شد این نظام غیر متوازن برابر جاری بود و از اشیاء تیار شدہ کارخانہ بقدر قوت لایموت مزدوران را می رسید۔ و باقی مصنوعاتِ تیار شدۂ محنت آن ہا را مالکِ شرکت خود منضم می کرد۔ چونکہ بانی ہمیں شرکت در دار الحکومت بر سر اقتدار بود لہٰذا اثر نفع اندوزی آن نہ صرف طبقہ بلکہ متکبرانہ و جابرانہ نرخ مقرر نمودہ اشیاء ضروریہ روزمرہ را از قیمت اصلی زیادہ فروخت می کردند کہ ازین طرز عمل نہ صرف مزدور بلکہ معاشی

حالت تمام عوام متأثر می شد۔ ہیگل کہ استاد مارکس بود بخلاف این بے انصافی آواز بلند کرد و افراد دیگر نیز کوشیدند کہ قیمتِ مصنوعاتِ شرکت ہا غیر از مصرف اصلی، باید کہ باقیماندہ درمیان مزدور و مالک برابر تقسیم شود۔ مگر دراں نقار خانہ آواز طوطی را کہ می شنید؟ آخر نتیجہ اش این برآمد کہ شکم سرمایہ چناں ورم کرد کہ فطرۃً پیدا شدن یک فرزند حرام زادہ کہ کمیونزم است ناگزیر بود۔ چنانچہ آں تحریک نظریاتی تحریک عملی بلکہ سیاسی اختیار کرد۔ خود ہیگل موجد این فلسفہ است کہ مثبت یک دعوی است و منفی جوابِ آن۔ و بعد از مرتبۂ مثبت و منفی مرتبۂ تطبیق آغاز می شود۔ این نظریہ در خیال ہیگل برتمام شعبۂ زندگی از مادیات و روحانیات و عقائد و اعمال حاوی است۔ سرمایہ داری فرد را حق داد و لی حق جماعت را انکار کرد۔ کمیونزم ملکیت شخصی و انفرادی را نفی کرد و حق جماعت را ترجیح داد۔ بقول ہیگل بعد ازین دو نظریۂ متناقض سوم نظریۂ تطبیق ضرورت است۔ من می گویم کہ آن نظریۂ تطبیق و اعتدال نظریۂ معاشیاتِ اسلام است کہ در آئندہ ان شاء اللہ تعالیٰ آن را تفصیلاً بیان خواہم کرد۔

کارل مارکس این از بزرگ ترین خواہشمندان و داعیان اشتراکیت جدید بود و لہٰذا نام دوم اشتراکیت جدید مارکس ازم است۔ مطابق قول جارج سول مادر و پدرش یہودی بودند۔ در ۱۸۱۸ء در جرمنی پیدا شد و در زیر نگرانی ہیگل سند دکتوری حاصل کرد۔ در ۱۸۶۷ء جلد اول کتاب خود را کہ نامش داس کیپٹل بود شائع کرد۔ جلد دوم و سوم این کتاب بعد از وفات مارکس در ۱۸۸۳ء شائع شد۔ مارکس روزِ خود را بہ بسیار خواری می گذرانید چونکہ بے حد تنگ دست بود۔ اگرچہ کہ اینجلز او را چیزی مالی امداد می کرد۔ با وجود اینکہ اکثر

پیشگوئیہا مارکس در متعلق مزدوراں و سرمایہ داران غلط برآمد لیکن باز ہم یک جماعۂ طاقتور را باخود ہمنوا ساخت۔ این نظریات اگرچہ در دور آن صورتِ یک حکومت عظیم اختیار نہ کرد مگر آں نظریات را یک داعی دیگر کہ آں ہم یہودی بود در روس (شوروی) جامۂ حکومت کمیونزم پوشانید۔ و آں مخالفت دین را صرف از ہمین سبب در نصب العین خود شامل کرد کہ طبقۂ خواہشمندِ کمیونزم و برسرِ اقتدار تعداد ارکان ایشان از ۳۶ لک زیادہ نبود۔ لہٰذا این احساس و خطرہ بر ایشاں لاحق شد کہ مبادا طبقۂ دین دار کہ تعدادشان زیادہ است بنابر اکثریتِ خود انقلاب برپا کردہ حکومت و اقتدار از او بگیرند لہٰذا اہتمام وسائل محکمۂ تعلیم و نشریات را بروی کار آوردہ در مخالفت دین پروپاگندہ شروع کرد۔ در بعض مقامات از ظلم و جبر نیز کار گرفت تا کہ نسل موجودہ اگرچہ پورہ کمیونسٹ نبودند مگر از وسائل بے شمار حکومت کار گرفتہ نسل آئندہ را چناں تربیت دادہ شود کہ از دین بیگانہ شدہ کاملاً در قالب کمیونزم داخل شوند و اقلیت نظریاتِ اربابِ حکومت در اکثریت تبدیل شود۔ اگرچہ بنام حمایتِ مزدور در حکومت حاصل کردہ آن برای مزدوران از صد روپیہ سہ روپیہ آمدنی ملک را قرار دادند۔ و باقی نود و ہفت روپیہ خود حکومت قابض بود و در اجرتِ مزدور نیز برائے نام چیزے اضافہ کردند لاکن بر اشیائے صرف و ضروریات روزمرہ خود حکومت قابض بود کہ قیمت آنہا اضافہ کرد گویا کہ آنچہ بنام زیادتِ تنخواہ برای مزدور مقرر کردہ بودند بریں بہانہ از دست دیگر آں را گرفتند کہ قیمتہائے زیادہ کردند از یک دست دادند و از دست دیگر گرفتند۔

دلیل بریں دورۂ روس (شوروی) وفدِ بھارتی (ہندوستان) است کہ صدرش کستور بھائی لال جی بو دوی در مجلس شورئ ہند یک بیان دادہ بود کہ در جریدۂ نوائے وقت اشاعت لاہور ۳ جنوری ۱۹۵۵ء درج است رئیس وفد ایں دورۂ روس

گفت کہ معیار زندگی در روس بسیار پست است چونکہ قیمت یک پوند سکہ ۱۲ روپیہ است و قیمت یک کرتہ یک صد و بیست روپیہ است قیمت یک سائیکل ہفت صد و ہشتاد روپیہ۔ لہٰذا بسیار افراد کم بائیسکل دارند زندگی یک فرد ہندوستانی کہ ماہوار ہشتاد روپیہ تنخواہ دارد از زندگی یک ہزار روپیہ معاش دار او بدرجہا بہتر است۔

نقصانات کمیونزم

خونریزی بنیاد ابتدائی این تحریک بر قتل و تباہی انسانان نہادہ شدہ است۔ چنانچہ در روس برائے قیام کمیونزم ۱۹ لک افراد را سزاے موت دادہ شد، و ۲۰ لک دیگر را بانواع عذاب و سزا مبتلا کردہ شد و ۹ لک را جلاوطن و فرار کردند۔ ستالین برای قیام کمیونزم پنج کرور مسلمان را قتل کرد۔ کوہستان ۱۳ نومبر ۱۹۶۷ء۔

در ۳ دسمبر ۱۹۵۱ء نمائندہ چینی در مجلس شوریٰ اتحادی فرانس یک اعلامیہ پیش کرد کہ چین بغرض قیام کمیونزم یک و نیم کرور زمیندار را بدار کشید۔
رالپور ہندرجہ انجام ۵ دسمبر ۱۹۵۱ء۔

نقصان معاشی مقصد این تحریک نجات دادن انسانان عالم بود از ظلم سرمایہ داران۔ لہٰذا حکومتہائے کمیونسٹ بذرائع معاش قبضہ کردند۔ مگر در حقیقت آنان تمام سرمایہ داران را ختم نمودہ ذرائع معاش را بدست یک سرمایہ دار دادند کہ آں حکومت است۔ گویا سرمایہ دارانِ متعدد را بہ یک سرمایہ دار تبدیل کردند کہ آن حکومت کمیونسٹ باشد۔ در صورت سرمایہ دارانِ متعدد عوام را ہمیں فائدہ و آسانی بود کہ اگر از یکی بر ایشان ظلم می شد بدیگر

رجوع نموده برای خود مزدوری ونوکری تلاش می کردند لاکن وقتیکه سرمایه دار یک شد که آں حکومت است، پس رعیت در وقت ظلم بکجا رجوع کنند؟ برای ازالۂ مظالم سرمایه داران علوام بحکومت و عدالت رجوع می کردند تاکہ آن ظلم را انسداد بتوانند کرد مگر وقتیکه خود حکومت یک سرمایه دار واحد گشت برای محفوظیت از ظلم آن ہیچ راہی باقی نه ماند. برائے حصول نجات از مظالم سرمایه دار وسائل نشر واشاعت را بروی کار آورده بشکل احتجاج ومظاہره در عوام جذبۂ اتحاد پیدا کرده ظلم را ازاله کردن میتوانستند مگر حکومت کمیونسٹ که خودش یک سرمایه دار واحد است، از آن این صورت ممکن نیست چونکه ذرائع نشر و اشاعت ہمه در قبضه حکومت است و تمام احتجاج ومظاہره خلاف قانون است بذریعۂ احتجاج مزدور حق خود را از سرمایه دار وصول کردن میتوانست لیکن وقتیکه نان بدست حکومت است آنجا از احتجاج سوالی پیدا نمی شود چونکه در صورت احتجاج مظاہره کنندگان از کجا نان می خورند؟ بظاہر این تحریک را تحریک مزدور نام نہاده اند، مگر مزدوران را از کمائی ایشان صرف ۳ فی صد میسر می شود باقی نود وہفت حصّه سرمایه در قبضۂ حکومت کمیونسٹ است (ملاحظ فرمائید ص۵۳ سرمایه داری واشتراکیت)

بندش در ارتقای معاشی

این تحریک فطرةً در راه ترقی معاشی یک بندش است. تعلق ووابستگی ترقی معاشی بر جذبۂ منفعت شخصی است ترقی معاشی از محنت وجوشِ عمل بوجود می آید که آں در فطرت انسان سبب اضافگی ملکیت شخص ومنافع وفوائد آن است، ہر انسان فطرةً خواہش دارد که محنت نموده منافع زیاده حاصل

کند و اموال مملوکہ خود را اضافہ کند. اگر آن جذبہ را ختم کردہ شود و کمائی ذریعۂ معاش کہ از محنت پیدا کردہ بود بر آن دولت حکومت یا ریاست قبضہ کند درین صورت اگرچہ از برای تعمیل محکم حکومت آن شخص محنت می کند مگر این محنت از آن محنت کہ بخوشنودی و شوق اضافۂ ملکیت می کرد کم است باوجودیکہ حکومت مصارف و ضروریات زندگی محنت کش را ہم پورہ کند، چونکہ محض جذبۂ ضروریات حیات محرک اکتساب دولت وجدّ وجہد معاشی نیست بلکہ محرک اصلی جذبۂ اضافۂ ملکیت است ۔ از ہمیں سبب نظام کمیونسٹ این غلطی را احساس کردہ در نظریاتِ سابقۂ کمیونزم ترمیم کرد و یک اندازہ ملکیت شخصی را اجازت داد کہ برقرار باشد۔ انجام تحریکہای غیر فطری ہمیں است

کمیونزم سلب شرف انسانیت است اصلی شرافتِ انسان در حریتِ فکر و عملِ اوست۔ اگر این حریت ختم شود انسان از مقامِ شرفِ انسانیت افتیدہ یک حیوان تیار جور می شود زندگی حیوانی چہ چیز است ۔ حیوان مثل گاؤ، اسپ وغیرہ را ہیچ اختیاری نیست بلکہ آنہا مطابق اختیار ما زندگی بسر می کنند۔ کدام کاریکہ ما بخواہیم صرف آن را انجام می دہند بعد ازان ما آن را علف و دانہ می خورانیم کمیونزم ہم از عوام ہمیں طور کار می گیرد کہ انسان از حیوان می گرفت پس ازان بند و بست طعام و لباس آن را می کند در مقابل حکومت کمیونزم آزادی فکر و عمل انسان و قوتِ ارادیت او بکلی ختم می شود۔ قصد زندگی انسان صرف ہمیں می ماند کہ خواہش و منشاء ریاست را تکمیل کند۔ درین صورت او بصورت انسان بودہ کار حیوانی را برای حکومت می کند تا کہ منشاء و غرضِ آن تکمیل یابد۔ و در عوضِ آن نان و پوشاک بدست می آرد۔ کمیونزم خدای حقیقی را انکار کردہ خدای چند افراد برسر اقتدار حکومت کمیونسٹ را تلقین نمود کہ این یک صورت بغاوت است

از خدائے حقیقی و اطاعت گذاری یک خدائے مصنوعی است کہ آں ہم مانند خودش عاجز است۔ درمیان این دو خدا زمین و آسمان فرق است، خدائے اصلی جان و روزی می دہد و خدائے مصنوعی نان دادہ جان را می گیرد مراد از جان شرف انسانیت است

آں خدا نانی دہد جانی دہد　　　　این خدا نانی دہد جانی برد

آں خدا یکتا است و این صد پارہ　　　　آں ہمہ چارہ و ایں بے چارہ

بنیاد کمیونزم قائم بر نفی است نہ بر اثبات حالانکہ بمحض نفی تسکین قلب حاصل نہ می شود تاکہ ثبوت خدائے اصلی نشود کہ سبب قوتِ تمام دلہا است۔ اگر این اعتماد ختم شود برای زندگی انسانِ ضعیف پر آلام و مصائب دیگر ہیچ سبب قوت و اعتماد نہ می ماند۔ حال کمیونزم این است بقول اقبال ؎

کردہ ام اندر مقاماتش نگاہ　　　　لا سلاطین لا کلیسا لا الٰہ

فکر او در تند باد لا بماند　　　　مرکبِ خود را سوئے اِلّا نراند

اگر بنظرِ عمیق دیدہ شود این سہ ستون منفی کمیونزم نیز غلط است۔ "لا الٰہ" انکار خدای اصلی و قادر مطلق است مگر در کمیونزم　　　　بجز خدائی ذات قوی منکر بخدائی ذات عاجز و ضعیف و فانی معترف است۔ ہمچناں در "سلاطین" از بادشاہان خورد انکار است مگر بہ بادشاہی یک بادشاہ بزرگ کہ منصب داران حکومت است اقرار دارد۔ مطابق مثال مشہور مارہای خورد را ختم نمودہ بجائش یک اژدہای بزرگ قائم کردن است یعنی از مذہب اصلی و خدائی انکار است مگر بمذہب مصنوعی و خود ساختہ انسان اقرار کہ در اصول کمیونزم شامل است و آں اصول را از مذہب بالاتر داشتہ از لائحہ زندگی خود گردانیدہ اند۔

کمیونزم جنگے است بخلاف فطرت انسانی | خلاصۂ نظریات مفکرین اشتراکیت قیام مساوات مصنوعی است درمیان افراد۔ اگرچہ این نیز یک پردہ باگندہ

است وخلاف حقیقت در رپور مندرجہ پاسبان کوئٹہ ۲۰ دسمبر ۱۹۵۶ء
کہ از رسالۂ فرسٹ فریڈم گرفتہ شدہ است این است کہ "سالانہ آمدنی
اسٹالن ہشت لک روبل "سکہ روسی" بود کہ تقریباً ۹ لک روپیہ پاکستانی
می شود۔ واشیاءِ ضروریہ اورا از اصلی قیمت ہشتاد فی صد کم بدست می آمد
یعنی اگر قیمت چیزی صد روپیہ می بود سٹالین بہ ۲۰ روپیہ آن چیز
را می خرید" لبقیہ اخراجاتش سرکاری بود" آیا ہمیں رعایت تمام افراد
شوروی را حاصل است ؟ این است حال حکمرانان شوروی کہ مدعی مساوات
اند۔ مگر خلیفۃ المسلمین ابوبکر الصدیق باوجود اصرار مسلمانان بزیادتی معاش تنخواہ
سالانہ آں از دو ہزار درہم زیادہ نبود کہ برابر پنج صد روپیہ پاکستانی است
سلطان عالمگیرؒ خزانہ را حق رعیت دانستہ تنخواہ نمی گرفت بلکہ بعد از فراغت از
مصروفیاتِ حکومت در اوقات فارغ قرآن نویسی کردہ روزی خود را حاصل می کرد
لکن اگر ایں دعوی مصنوعی غیر فطری وواقعی سوشلزم را بر اصول فطرت انسانی منطبق
کردہ شود سراسر از اصول فطرت خلاف است۔ ذریعہ حصول رزق ومال دو است
یک قوت فکری یعنی قوۃ دماغی دوم قوت عملی یعنی طاقت بدنی۔ اہل قلم،
وکلاء، وزراء، مدبرین وغیرہ از قوت ذہنی ودماغی مال حاصل می کنند۔ مزدور،
زمین دار وغیرہ از قوت بدنی۔ خالق کائنات ایں دو قوت را در افراد انسانی
برابر پیدا نہ کردہ است بلکہ مطابق کدام حکمتے کہ از ادراک او ما قاصریم" ہر دو را
متفاوت پیدا کردہ است نہ تمام افراد انسان در ذہن وعقل وقوۃ دماغی
برابر اند و نہ در قوت بدنی۔ وقتیکہ در علت اکتساب رزق فطرۃ تفاوت
است۔ پس در آثار ونتائج آن نیز تفاوت ضروری است۔ کس کم کمائی
می کند و کسے زیادہ۔ از ہمیں سبب در تاریخ انسانی از اوّل تا آخر ماند دیگر

امور فطری در افراد انسان تفاوت مالی نیز یافته می شود - بسا اوقات دو برادر جائیداد آبائی را برابر تقسیم می کنند مگر بعد از چند سال از یک برادر اصل سرمایه هم نمی ماند واز برادر دیگر علاوه از سرمایه نفع و کمائی هم دوچند می شود، این تفاوت نیست مگر ازان فرق فطری است که درمیانِ هر دو برادر موجود است از سببِ همین تفاوت فطری مساواتِ موروثی برقرار نماند ازین معلوم شد که مساوات مصنوعی معاشی با تفاوت فطری رفتار کردن نمی تواند بلکه فطرت بزودی آنرا پاره پاره می کند۔

پس معلوم شد که مساواتِ مصنوعی اشتراکیت درحقیقت جنگ است بخلاف فطرتِ انسانی اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ ط (القرآن الکریم)

ترجمہ ۔ ببین چه گونه فوقیت داده ایم بعض را بر بعضِ دیگر در رزق۔

این نیست مگر تفاوت فطری که از طاقت انسانی بالاتر است، زیراکه خلق وسائلِ رزق بقدرت واختیارِ ما نیست بلکه استعمال آن از مقدوراتِ ما است که درکدام راه خرج کنیم ، ازین سبب در استعمال بی جا مواخذه است امادر تقلیل رزق گرفت نیست ۔

اشتراکیت جنگ است بخلاف اخوتِ انسانی

اشتراکیت وکمیونزم درمیانِ دو طبقۂ انسانی تخمِ عداوت و دشمنیِ پایدار دامی کارد ویک گروہ را با دیگری می جنگاند کہ ازان اخوتِ انسانی و معاشرہ پارہ پارہ می شود۔ محبت باہمی افرادِ انسانی بعداوتِ باہمی تبدیل می شود وطبقۂ راکہ قوت حاصل می شود ریزانیدنِ خونِ طبقۂ دیگر را عملِ نیک می داند۔ در دورِ حاضر نیز آن دو نظریۂ خلافِ فطرت "سرمایہ داری وکمیونزم" آبادی انسانی را در دو شعبۂ عظیمہ تقسیم کردہ است وہر حصہ در اسلحہ سازی از دیگر سبقت کردن میخواہد۔ اگر درین دورِ ایٹمی درمیانِ این ہر دو بلاک جنگ واقع شود چنانکہ ناگزیر است اکثر آبادی انسانی تودۂ خاکستر خواہد گشت وتعمیرات صدہا سال قبل از جنگ پیدا کردۂ این دو نظام غیر فطری تودۂ خاک گشتہ میماند۔

سوشلزم در آئینۂ مذہب واخلاق

(۱) سوشلزم ومارکسیت ازین سبب قائم کردہ می شود کہ انسان را با مذہب جنگانیدہ شود۔ چنانکہ در "واٹ کمیونزم از ویب" صـ۱۸۴ درج است کہ رکن کمیونزم بجز آن شخص کہ از صدق دل صاف صاف این سخن را اعلان کند کہ آن دہری ومنکر خدا است دیگر کس نمیتواند شد۔

(۲) انجلز می نویسد کہ طبقۂ کمیونسٹ حزب باشعور اند وبرای آزادی مزدور میکوشند چنین حزب از جہالت پیدا کردۂ اعتقادات مذہبی غافل نمی باشند مقصد بنیادی

همین است که فریب خوردگی مذهبی را دور کرده شود (اینجلز ص۵)

(۳) برای نجات دادن از فریب مذهب گروه خلاف الوہیت (خدائی) قائم شد مقصد آن گروه و الفاظ آن این بود که (نعوذ باللہ) بادشاهِ آسمانی را نیز از عرش پایان کرده میاندازیم چنانکه پادشاهان زمینی را از تختِ شاہی پایان پرتافتیم یعنی جمہوریت قائم کردیم (حاشیہ اشتراکیت و اسلام مسعود عالم ص۶)

(۴) مارکس بر معامله انفرادی مذہب تبصره نموده گفت که "ما یک قدم پیش رفته ضمیر انسانی را از اقتدار مذہب آزاد کردن میخواهیم۔

(۵) تنقید بر مذہب مبدا تنقید بر علم است۔ مارکس سوشلزم نمبر ص۱۹۲

(۶) مذہب در حق عوام بمنزلہ افیون است (بحوالہ سابق)

(۷) مذہب بازگشت نظام غلامی از منہ قدیم است۔

(تشریح کمیونسٹ مینوفیسٹ دفعه ۵ از ریزینوف)

(۸) ضابطہ اخلاق که از خارج اجتماع انسانیت گرفته شده است نزد ما هیچ قدر و منزلت ندارد۔ این یک فریب است بلکه ضابطهٔ اخلاق ما در تصادم طبقاتی مضمر و تابع مفادِ آن است (لینن)

از این جوابات مختصر شاید اندازه کرده باشید که سوشلزم محض یک تحریکِ معاشی نیست بلکه یک مذہبِ جدید است که خلاف تمام ادیانِ سابقه و تعلیماتِ الہیه و اخلاق پسندیده و خلاف سرچشمهٔ دین حق یعنی ذات خداوندی است۔ مقصدِ این دینِ جدید یا مذہب یہودی اینست که از راهِ زندگی رفقای کمیونسٹ خواه هر قسم بندش را دور کرده شود۔ دین سوشلزم که دشمنِ انسانیت است بانی آن ۳ نفر یہودی شوپن بار مارکس و لینن بودند۔ قول شان این بود که ما بر حیواناتِ بی زبان سواری کردیم اکنون درین عصر وقت است که انسانان را سواری خود بسازیم تا که آنان

رامثل جانوران ہر قسم استعمال کنیم ا- طنطاوی تفسیر الجوہری ص۱۲۸ ج ۲ محرک تمام جنگ ہا در زیر پردہ ہمین سہ یہودی بودند، پس خلاصۂ سوشلزم پرستی عبارت است از بریدن تعلق از تمام تاریخ بشری و تعلیماتِ آسمانی و از خدا و وابستہ کردن زندگی خود است بہ لائحۂ حیات وضع کردہ یا دین نفر مغضوب کہ با قوم یہودی تعلق داشتند- باقی ما در متعلقِ سوشلزم گفتیم کہ این یک دین است کدام سخن تخمینی نیست بلکہ ترجمان حزب کمیونسٹ ڈگلس ہایڈ نوشتہ است کہ پرستارانِ اشتراکیت کتابِ کارل مارکس و اینجلز را درجۂ صحفِ سماوتی می دھند- ہمچنان درچنین کتاب سرخ ماؤزے تنگ را تلاوت نمودہ پائلٹ چینی طیارہ را پائین می کند- این اظہار جذبۂ مذھبی است لہذا والیٹر گفت اگر خدا نیست ما را یک خدا مقرر کردن می باید این آن خدای عاجز و مصنوعی است کہ بجای خدای حقیقی پرستاران سوشلزم می پرستند۔

سوشلزم درآئینہ کاشتکاری و مزدور نوازی

در تحریکِ سوشلزم جہت تبلیغی کم وجہت جبری زیادہ است۔ لھذا اولاً قائدینِ این تحریک نعرۂ خوش حالی مزدوران و کاشتکاران را بلند می کنند- وقتی کہ آنہارا با خود کردہ یک جماعت طاقتور تشکیل کردند پس بذریعۂ ایشان حکومتِ وقت را برہم زدہ حکومتِ خود را بنام حکومت مزدوران و زمینداران قائم می کنند- چونکہ درین دینِ جدید اخلاق وملکیت را حقیقتی نیست چنانچہ قبلاً بیان کردیم لھذا حکومت اکثر حصۂ زمین را از زمینداران و کاشتکاران بزور گرفتہ بنام زراعت قومی در قبضۂ خود می گیرد- صرف ظاہرا

چند جریب زمین را بنام ملکیت شخصی زمینداران حواله می کند. اگر زمیندار در وقت قبضه کردنِ حکومت بر زمینها مزاحمت کند ظلماً خونشان ریزانیده میشود گویا بعد از قیام سوشلزم جنگ حکومت بجای سرمایه داران با زمینداران و کاشتکاران شروع می شود. آن زمین که نزد کاشتکاران می ماند پیداوار آن را هم حکومت بقیمت ارزان خریده از ایشان می گیرد و وقتیکه ضرورت پیش آید آن حاصلاتِ خود شان را با آنها بقیمتِ زیادی می فروشد. همچنان دیگر ضروریاتِ حیات که حکومت بران قابض است بقیمتِ زیاد از نرخ روزمره با ایشان فروخت می کند و از ان حالتِ معاشی و معیارِ زندگی آنان از حد افزون پست می شود.

سوشلزم و حکومت اشتراکی مزدوران را مانندِ حیوانات در حرکت با بکار مقرر می کند. از محنتِ آنها چقدر پیداوار که حاصل می شود خود حکومت بآن قابض است. و بر آنها مصنوعاتِ پیدا کردهٔ خود شان را به نرخ زیاد فروخت می کند بظاهر اجرتِ مزدور را به نسبت کشورهای دیگر زیاده مقرر می کند تا که اسباب پرو پاگنده بدست آید. مگر از آن اُجرتِ حاصل کرده آن اشیای ضروریه را می خرند که بران قبضهٔ خود حکومت است حالانکه آن چیزها از محنت خود شان تیار شده است. مگر حکومت به بسیار قیمت زیاده ایشان را میدهد. باین طور حکومت چقدر زیاد تنخواه که از یک دست داده بود دو چند آن بلکه بعض وقت از دو چند هم زیاده از دست دگر واپس می کند. گویا که دادگی از یک دست را بدست دیگر واپس گرفت. از همه سخت ترمصیبت اینکه اشیائیکه بران مدارِ زندگی است در روس کم تیار می شود. لهٰذا به نسبت دیگر ممالکِ غیر ترقی یافته اشیاء ضروری در روس کم یافت می شود. از همین سبب در کشورهای خارجی سامان ضروری در روس به نسبت جاپان و غیر آن کم یافته می شود یعنی

در دیگر ممالک آں اشیا بہ نسبت روس زیادہ بدست می آید۔

سوشلزم در آئینہ مساوات کشورہای علمبردار سوشلزم اگرچہ بظاہر مدعی وخواہانِ مساوات نظر می آیند گویا کہ ہیچ فرق طبقاتی درمیانشان نیست مگر واقعات خلافِ دعوی ایشان است۔ دعوی این است کہ ملکیت شخصی چیزِ خوب نیست لیکن واقعات تردید این می کند برای ثبوتِ امور مندرجۂ بالا چند حوالہ سوشلزم مطبوعۂ ۱۹۶۷ء را پیش می کنیم۔

۱۔ مساحت تمام سرزمین شوروی ۲ کرور و ۳۰ لک مربع میل است کہ در ۶۰ لک مربع میل آن صرف روسی النّسل آباد است و درباقی یک کرور ۷۰ لک مربع میلِ آن غیرروسی آباد است۔ تعداد تمام باشندگان روس ۲۲ کرور است کہ ازان جملہ دہ کرور روسی و دیگر غیرروسی است ازجملہ آنہا پنج کرور مسلمان است کہ از قتل محفوظ ماندہ اند۔ در محنت وکار دبارِ عسکری و قومی مشکل غیرروسی مقرر است۔ افراد غیرروسی را در علاقہای دور و دراز برائے محنت پریشان و منتشر کردہ اند۔ منصبہائے عالی ہمہ بدست روسیہا است کہ ازان حقیقتِ دعویٰ مساواتشان خوب معلوم می شود کہ تاکدام حدّ درست است۔

۲۔ قوی ترین و زرخیزترین زمین روس از صد نود وہشت ونیم حصہ (۹۸½) در قبضۂ حکومت است۔ صرف نیم حصّہ (۲½) از صد در دست زمین داران است۔ لکن آمدنی این زراعتِ شخصی بہ نسبت مجموعۂ آمدنی و پیداوار روس ۶۸ فی صد حساب کردہ می شود۔ ازین ثابت می شود کہ در ملکیت شخصی حصول منافع وبرتری زیادہ است۔ و این نیز در تمام رقبۂ

روس باوجود دعوی دور درازِ ایشانَ در ملکیت و قبضہ زمین داران صرف نیم جریب است از صد و باقی را حکومت بزور کشیدہ گرفتہ است وراں کتاب صراحتہً موجود است کہ آن مقدار زمین کہ بنام زراعت اجتماعی از مزارعین بزبردستی گرفتہ شدہ است و رآن یک کرور انسان قتل شدہ است۔ خود سٹالین در جنگ عظیم گذشتہ در موقع کانفرنس بالٹا چرچل (وزیر اعظم برطانیہ) را گفت " درین جنگ آنقدر جانہا تلف نہ شدہ است چقدر کہ در حصول زراعتِ اجتماعی ما تلف کردہ ایم "

۳ ـــــ ،، در رقبہ کہ غیر روسی سکونت پذیر است مساحتِ آن ۹۵ لک کیلو میٹر است کہ از رقبہ امریکا زیادہ تر است زیرا کہ رقبہ امریکا ۹۳ کیلو میٹر است ۔ مگر باوجود این، کمائی آنہا بخود شان ہم صرف میشود و اکثرش در دست روسیان نیز میباشد

۴ ـــــ عوام در قیمتی حیران کن مبتلا اند۔ رئیسِ وفدِ بھارتی کہ نامش کشوری بھائی لال بود وقتیکہ از دورۂ روس پس گشت در مجلس شورای بھارت این بیان را پیش کرد کہ در اخبارات ہم شائع شدہ بود۔

"معیار زندگی در روس بسیار پست است۔ یک پونڈ مسکہ ۲۱ روپیہ دیک کرتہ ۱۲۰ روپیہ و یک بائیسکل ۸۰۰ روپیہ قیمت دارد۔ یک نوکر و ملازم ہندوستان کہ ہشتاد روپیہ ماہوار تنخواہ دارد ازان مزدور روس کہ ماہانہ یک ہزار روپیہ تنخواہ داشتہ باشد زیادہ خوشحال است (نوائے وقت ۳ر دسمبر ۱۹۵۵ء)

۵ ـــــ مساوات را ازین اندازہ کنید کہ تنخواہ سالانہ سٹالن ۸ لک بیست ہزار روبل روسی بود کہ تقریباً ۹ لک روپیہ پاکستانی می شود۔ مزید برین یک لک روبل برای ۳۰ کوٹی و چہار موٹر تقریباً یک لک و ۵۰ ہزار مبلغ برای خرچ روزمرہ اش مقرر بود

وتمام اشیاء ضروریہ روزمرہ را از قیمت اصلی ہشتاد فی صد کم خریدی کرد" (یعنی صد روپیہ چیز را به ۲۰ روپیہ می خرید) (رسالۂ فریڈم فرسٹ پاسبان کوئٹہ ۲ دسمبر ۱۹۵۲ء)

مگر بادشاہان اسلام نور الدین زنگی رح کہ تمام اروپا را شکست دادہ بود تمام ترکۂ آن دو دوکان برآمد کہ کرایہ اش ۲۰ دینار یعنی برابر ۵ روپیہ ماہوار پاکستانی می شد۔ برای جہاد اسپ نداشت عاریۃً از مردم می گرفت وبعد از واپس شدن از جہاد آن را بمالک حوالہ می کرد۔

آن مسلمانان کہ میری کردہ اند
در شہنشاہی فقیری کردہ اند

سوشلزم وآزادی آزادی بنیاد شرافت انسان است، حیوانات ازین شرافت محروم اند کہ انسان از آنہا کاری گیرد وعلفشان می خوراند۔ تحریک سوشلزم در اول بذریعہ مزدوران وجماعت زمینداران ہر کاری کند مگر وقتیکہ حکومت قائم می شود پنجۂ حکومت سوشلسٹ در عمق زندگی چنان می در آید کہ تمام افکار وعقائد وخیالات قائدین سوشلزم گم شدہ فنای گردد۔ آنہا محنت می کنند مگر قائد چہ طور کہ بخواہد ایشان را خوراک می خوراند۔ اگر کوہ ظلم را بر سر آنہا شکستہ شود اُف کردن نمی توانند، زیرا کہ نہ آزادی تقریر وتحریر دارند ونہ آزادی جلوس واجتماع، مظاہرہ یک کارکلان است آں راکی میتواند کرد چونکہ ضروریات زندگی ایشان ہمہ در قبضۂ حکومت است۔ مطبع در دست حکومت، تعلیم نیز در زیر اختیار آن، سامانِ خور ونوش در زیر تصرف آن۔ چنیں باید دانست کہ رقبۂ وسیع ممالک سوشلزم یک قید خانہ است وچند رفقاء کمونسٹ خواہ مامور مجبس آں۔ ایم۔ داتی در اشتراکی ۱۹۳۶ء می نویسد کہ در روس تنخواہ ماہوار مزدور از ۱۱۰ تا ۴۰۰ روبل روسی است یک روبل تقریباً یک روپیہ وچہار آنہ پاکستانی دو دوازدہ روپیہ افغانی)

است۔ منصب دارِ درمیانہ تنخواہش ماہانہ از سی صد تا یک ہزار روبل است و تنخواہ منصب دار کلان از یک و نیم ہزار تا دہ ہزار روبل است و بسیار منصب دار بزرگ از بیست ہزار تا سی ہزار تنخواہ دار۔ و اکثرشان روسی اند۔ سٹالین در جواب زیادہ نمودن تنخواہ مزدوران گفت اگر لازم (نظام معاشی مارکس) دشمن مساوات است (ملکس ازم صتا) نتیجہ این نظام غیر فطری است کہ روس و چین ہر دو بہ تجربہ ثابت کردند کہ عمل برین اصول سوشلزم کہ در تمام زمین زراعت اجتماعی باید بود ممکن العمل نیست و دست اندازی در ملکیت شخصی سبب تباہی زراعت است۔ بلکہ سوشلزم جوش و جذبہ کار را ختم می کند۔ لہذا این نظام در پیداوار صنعتی و زراعتی یک سد و بند بزرگ است۔

ملاحظہ فرمائید رپورت ہای سرکاری روس و چینی را مندرجہ سوشلزم از ص۲۷ تا ص۲۸۴۔ بقول اقبال مرحوم ؎

اگر تاجِ کئی جمہور پوشد ٭ ہماں ہنگامہ ہا در انجمن است
ہوس اندر دل آدم نمیرد ٭ ہماں آتش میان مرزغن است

زمامِ کار اگر مزدور کے ہاتھوں میں ہو پھر کیا
طریقِ کوہکن میں بھی وہی حیلے ہیں پرویزی

ترجمہ:۔ اگر زمامِ کار بدست مزدور رود چہ خواہد شد، در طریق کندن کوہ نیز ہمان حیلہ ہا در کار است ای پرویزی! (تخلص شاعر)۔ کوہ کن در اصل لقب فرہاد است کہ کوہ را بعد از شرط کردنش با شیرین می کند تا کہ آب را برارد۔) وقتیکہ ارتقاء تاریخی در نظامِ سوشلزم و مادیت یک امر طی شدہ است پس برای سوشلزم محنت و خون ریزی و قربانی پنجاہ سالہ را چہ ضرورت بود؟ زیرا کہ ظہور ارتقاء مسلم لازمی است۔ معلوم می شود کہ انقلاب اثرِ

عامل بیرونی است که آنرا مشیت الٰہی گفتہ می شود۔ ہمین مشیت الٰہی محرک تمام تبدیلہا۔ و عمل ماوراء الطبیعۃ است۔ بہرحال ہرکس کہ از باطن سوشلزم واقف باشد مزدور و زمیندار ہر ملک غیر اشتراکی در نظر آن آزاد و خوشحال معلوم می شود۔ جادوی پروپاگندہ را دیدہ بدون اختیار بعض فرق شیدای اُسوۂ روس و چین بالضرور می گردند۔ لکن بعد از موازنہ نتائج حقیقت منکشف خواہد گشت کہ بسیار چیز از دست می رود و ہیچ چیز بدست نمی آید۔ وَاللّٰہُ الْهَادِیْ اِلٰی سَبِیْلِ الرَّشَادِ۔

اشتراکیت نام آن جبر و تشدد لامحدود است کہ نہ قانون بر آن پابندی عائد کردن می تواند و نہ اخلاق۔

در اوّل امر از مرد و زن ہر دو جبراً محنت و کار گرفتن شروع کردند بہ کرورہا خاندان را جبراً از وطن اصلی خارج کردہ در علاقہ ہای دور و دراز برائے محنت و کارگری رسانیدند۔ در اشاعت ۲۶ جولائی ۱۹۵۸ء روداین قانون را اعلان کردند کہ مظاہر کنندگان را ۱۵ سالہ سزای قید است و ہمچنین مزدوریکہ ۲۰ دقیقہ تاخیر کند سزایش ۳ ماہ بندی خانہ است۔ بایں طور تشدد را یک عمل مقدس قرار دادند یعنی صاف اعلان کردکہ شما خیال مکنید کہ من در تلاش انصاف ام۔ اکنون انصاف را ہیچ ضرورتی نیست۔

بحوالہ لنا یوتانگ ص۲۱ و ۲۲۔

اشاعتِ اشتراکیت نتیجۂ ظلم است۔

چونکہ بنیاد اشتراکیت بر بغض و عداوت و جنگ طبقاتی قائم است لہذا این نظریۂ را مقبولیت حاصل شد۔ نہ ازین سبب کہ دراین نظریہ کدام صداقت و فائدہ مندی است۔

ظلم بر غربار درابتداء علمبرداران اشتراکیت مزدوران و زمینداران را باغہای سبز نشان دادند و بخلاف طبقۂ امراء و ارباب اقتدار در دلشان نفرت و عداوت پر کردہ لبفستِ آنان آمادہ کردند۔ چونکہ در ہر ملک غریب زیادہ میباشد لہذا این مقابلہ با اکثریت بود۔

نتیجۂ فطری چنین مقابلہ ہمین است کہ اکثریت کامیاب می شود پس این (کامیابی کمیونسٹ) نتیجۂ کدام صداقت نہ بود وقتیکہ اشتراکیت را حکومت حاصل شد و اقتدار بدستش آمد درآن وقت حقیقت اصلی این تحریک و حقیقت الیفاء وعدہ اشتراکیت برای عوام منکشف نگشت۔ زیراکہ در مضبوط کردن اقتدار این انقلاب جدید کانی وقت درکار است چون حکومتِ اشتراکی مستحکم شد پس داعیانِ اشتراکیت جنگ دوم با زمینداران آغاز کردند برای گرفتن زمینہا و املاک موروثی۔ چنانچہ قبلاً نقل کردیم مطابق اقرار اسٹالین کہ در ص ۴۵ سوشلزم مطبوعہ ۱۹۶۷ء درج است یک کرور زمینداران را قتل کردہ شد۔ این اقرار خود اسٹالین بود ممکن است کہ اصلی تعداد ازین ہم زیادہ باشد۔

علاوہ برین در تسلیم کنانیدن اشتراکیت روس ۱۹ لک افراد را سزای

موت داده است ۔ ۲۰ لک را از وطن فرار کرده است و پنجاه لک دیگر را سزای مختلف داده است (برای حواله کتاب سرمایه داری و اشتراکیت صـ۵۲ را ملاحظه فرمائید)

ظلم بر زمینداران نمائندهٔ چین در اتحاد مجلس شوری منعقده ۳ر دسمبر ۱۹۵۱ء در پاریس (پایتخت فرانس) یک راپور پیش کرد که اشتراکی چین یک و نیم کرور زمیندار را بدار کشیده است (ملاحظه کن راپور مندرجه انجام ۵ر دسمبر ۱۹۵۱ء

در اخبار کوهستان ۱۳ر نومبر ۱۹۷۶ء است که استالین برای قیام کمیونزم پنج کرور انسان را قتل کرد ۔ این ظلم و تشدد محدود بر جان و مال نبود بلکه عقیدهٔ فطری دینی نیز برای علمبرداران این تحریک ناقابل برداشت بود

ظلم بر عقیدهٔ دینی در اخبار چینی "تن بات باد" هانگ کانگ ۱۱ر نومبر ۱۹۶۷ء و هفته وار ایشیا (لاهور ۲۴ر دسمبر ۱۹۶۷ء) یک پیغام پیروان صدر چین ماؤزی تنگ و دیگر قائدین چینی بنام مسلمانان درج است و متن آن این است :۔

"اے مسلمانان! بگوش وهوش بشنوید که بعد از امروز هرگز اجازه نیست که شما نقاب دین را در چهرهٔ خود انداختن بتوانید ورنه شمارا فرار او یانیست و نابود خواهم کرده شد ۔ بعد از امروز اجازت نیست که شما گوشت گاو را بخورید ۔ بلکه شمارا باید که گوشت خنزیر بخورید این را هم اجازت نیست که شما وقت خود را در نماز ضائع کنید و نه شمارا اجازت است که قرآن کریم را تلاوت کنید ۔ چنانچه شما مقدس می پندارید ۔

اے مسلمانان خوب بغور بشنوید که شمارا از مساجد و مدارس خود دست

شستن می باید- واز تعلیمات کفارہ کش باید شد و نماز را خیر باد باید گفت و از ختنہ بکلی اجتناب باید کرد۔"

درین شک نیست کہ "چین دوست جمہوریہ پاکستان است و روس نیز- خصوصاً ازروی تجربہ سابق دوستی چین قابل اعتماد است ـ مگر مقتضای دوستی صرف ہمین است کہ درمیانِ ما و اینہا تعاون اقتصادی، تجارتی، صنعتی و فنی باشد بلکہ با تمام ممالک ہمسایہ چنین باید بود- برحسب ضرورت از ایشان اشیاء ضروری و مادی درآمد کنیم و اشیاء خود را برآنہا برآمد کنیم لاکن درآمد افکار و خیالات ایشان باعث تباہی پاکستان می گردد- چنین اخبار و جرائد کہ مشتمل بر خیالات ایشان باشد فضاء پرسکون پاکستان را درہم برہم کردہ ریشہ آن را کاواک می سازد- واز اشاعتِ افکار و خیالات آنہا چنیں اذہان تیار خواہد شد کہ از برباد کردن اصول اسلام و اخلاق شریفانہ آن ہرگز دریغ نمی کنند- امن و امانِ ملک درہم و برہم می شود- ورثۂ قیمتی چہاردہ صد سالہ ما کہ در سلسلۂ تحفظ آن در ماضی نیز جان و مال را قربانی دادہ ایم و در وقت تاسیس پاکستان نیز دادہ ایم نام و نشانِ آن باقی نمی ماند- ما چقدر کہ از اشتراکیت خلاف ایم ہمانقدر از سرمایہ داران نیز خلافیم- من درین کتاب نتائج تباہ کنِ نظام سرمایہ داری امریکا و اروپا را تفصیلاً بیان کردہ ام برای نجات حاصل کردن از تباہی این دو نظام اصلی علاج در رائج کردن نظامِ معاشی اسلام است کہ من خاکہ و خلاصۂ آن را درین کتاب خود پیش کردہ ام درینجا صرف وضاحتِ این سخن مطلوب است کہ در اشتراکیت فائدۂ منزلی در ربطِ زندگی انسانی یافتہ نمی شود بلکہ این نظام سراسر خلاف فطرت است و این یک تحریک فساد انگیز کارل مارکس و شوپن ہار یہودی است کہ فطرتِ

انسانی برای قبول کردن این هرگز تیار نیست۔ بلکہ محض بہ جبر و زور آوری قائم است۔ اگر امروز در کشورہائیکہ سوشلزم رائج است استصواب رای آغاز شود بجز چند رفقاء کمیونسٹ خواہ دیگر کسی در حق آن رای نمی دہد۔ چیزیکہ فی الحال نوشتہ شدہ است آن از راہ اعتدال است۔ باقی نظام اشتراکیت و سرمایہ داری ہر دو یک نظام غیر فطری وجذباتی اند۔ لہذا بعد از تجربہ روز بروز در آن تبدیل و ترمیم کردن شروع شدہ است۔ اگر بالفرض تا یک حدی دعوی علمبرداران این دو نظریہ را تسلیم کردہ شود باز ہم اختیار کردن آن وگذاشتن دین فطرت وصداقت ابدی خود وخیرباد گفتن ورثہ تاریخی خود ومنقطع شدن از ماضی باوقار برائے مسلمانان یک موت است۔ تتمہ و دُم شدنی برای یک شعبہ از شعبہ ہای طاقتور دنیا برای مایک موت عظیم است

ادغام در شعبہ شرقی یا غربی موت است | بقول اقبال مرحوم رح

دین ہاتھ سے دیکر اگر آزاد ہو ملت ✽ ہے ایسی تجارت میں مسلمان کا خسارہ

ترجمہ:۔ اگر بعد از رفتن دین حکومت بدست آید در این تجارت مسلمانان را نقصان عظیم است۔ مگر در صورت سوشلزم بدست آمدن حکومت را بگذار کہ داشتہ حکومت ہم از دست می رود۔ تہذیب ما در تہذیب مغربی بحد زیادہ مدغم شدہ است۔ الحال اگر افکار نیز اشتراکی شود تہذیب قبلاً از دست رفتہ و مغربی شدہ است۔ خدا نخواستہ خوبی ظاہری وباطنی مسلمان ہر دو ختم می شود

طریقہ مسلط کردن کمیونزم | چونکہ نظام کمیونزم ضد تمام نظریات عقلی و دینی وفطری است لہذا مسلط کردن این بر باشندگان یک ملک

یا بر افراد یک قوم محض جبراً و بذریعۂ فوج می شود نه که بذریعہ تبلیغ و تفہیم۔ دلیل قوی برین آنست که در دور پنجاه سال گذشته کمیونزم و سوشلزم در کدام حصه زمین که نافذ شده است صرف بذریعۂ خانه جنگی و تشدد فوج سرخ پوش بران خطه مسلط کرده شده است۔ در تاریخ این تحریک یک قریه یا شهر چنان یافته نمی شود که برضا و رغبت این نظام را قبول کرده باشند۔ اولین اقدام که برای مسلط کردن این تحریک کرده می شود آنست که مالدار و غریب، مزدور و سرمایه دار، مزارعین و دهقان را با یکدیگر جنگانیده می شود۔ غربا را برای فریب طمع و باغهای سبز نشان میدهند۔ وقتیکه بامداد غریب قبضۂ سوشلست محکم می شود بزور فوج سرخ پوش بر مردمان علاقۂ مقبوضه نظام سوشلزم را مسلط کرده می شود۔ و اگر مردمان آن علاقه قبول نه کنند فی الحال آنها را ختم می کنند نتیجه اش صرف برای طبقۂ مالدار المناک نیست و بس بلکه برای مزدور و زمیندار نیز تباه کن است۔ فی الحال محسوس می کنند که اگرچه تحریک سوشلست ما را از ظلم سرمایه داران و زمینداران نجات داده است۔ مگر در اصل ما را در زیر پنجه تحریک سرمایه دار کلان و طاقتور فولادی و زیر چنگ آهنی یک زمیندار آورده است۔ روزی تمام ما وابسته با قتدار این حکومت جابر و بے رحم و ناخداشناس و کمیونسٹ شده است۔ اگر ما را در احیانی مصائب آرد کند

بخلاف این حکومت حرف زدن نمی توانیم نه از زبان خود را شور دادن می توانیم و نه شکایت کردن می توانیم و نه شکایت ما را کسی گوش می کند۔ در زیر این زندگی ظالمانه کدام مصائب و آلام که پیش آمده است از آن هیچ راه نجات نیست۔ در آن مصائب مرد و زن، اطفال و بالغ همه شریک اند۔ چونکه سوشلزم و آمریت و جبر و تشدد لازم و ملزوم اند۔ وقتیکه عوام را برین فریب احساس می شود که بواسطۂ این نظام ما

تمام و رشتہ انسانیت خود را قربان کردہ ایم و در ضمن این فریب کدام قیمت کہ ما ادا کردہ ایم سلطنت تمام کرۂ زمین در مقابلۂ آن ہیچ است۔ گویا سوشلزم از ما ہر چیز گرفت صرف ما را خوراک داد آن ہم بمقداریکہ یک مالک بعد از کار اسپ خود را میدہد برابر نیست۔ کمیونزم ہر چہ کردہ است تفصیلش حسب ذیل است :۔

(۱) انکار خدا (۲) مذہب (۳) اخلاق (۴) آزادی انسان و ملکیت شخصی (۵) عصمتِ عورت۔

(۱) **خدا** مسٹر از دیب در کتاب خود "داٹ کمیونزم" (کمیونزم چیست) ص۱۴۳ مینگارد کہ رکن کمیونزم بجز آن کس کہ اعلانِ دہریت و انکار خدا را در مجمع عام کند دیگر ہیچ کس نمی تواند شد

(۲) **ایجلز** کہ از رفقار کار مارکس و بانیانِ کمیونزم است می نویسد کہ :۔ "ما شاہان آسمان را از عرش گرفتہ زیر انداختیم ہمچنانکہ بادشاہان زمین را از تخت پایان کردیم" (اشتراکیت و اسلام از مسعود ندوی ص۸)

خیال پرستان (یعنی قائلین بخدا) در واقعاتِ دنیا عقل کل یعنی خدا را حکمران میدانند، مگر حوادث و واقعات و مظاہر و اشکال مختلفۂ مادہ متحرک اند کہ بروح آفاقی یعنی خدا حاجت ندارند۔ (فلسفۂ مارکس باب دوم ص۲۳)

مذہب (۱) اصول مذہب در نظر یک اشتراکیت پرست آوازِ بازگشتِ نظامِ غلامی از منۂ قدیم است۔ (۲) مذہب برای عوام بمنزلہ افیون (تریاک) است (۳) انجلیز می نویسد کہ مخالفتِ مذہب نزد ما یک امر فطری است (اشتراکیت و مذہب ص۲۳)

(۴) مارکس می گوید کہ مقصدِ ما پیش قدمی نمودہ آزاد کردن ضمیر انسان است (سوشلزم مارکس ص۱۹۲)

(۵) انجلیز در کتاب خود ص۱۵ اعلان می کند مقصد اصلی ما این است کہ برای ازالۂ فریب مذہبی و نجات دادن ازان یک حزب خلاف الوہیت در معرض وجود آید۔

(اشتراکیت و اسلام ص۲ را ملاحظہ فرمائید)

(۳) **اخلاق** در نظر پرستاران اشتراکیت اخلاق کدام حقیقی ندارد۔

(۱) لینن می گوید کہ آن ضابطۂ اخلاق کہ برای معاشرۂ انسانی از ہستی ما فوق القدرۃ یعنی خدا گرفتہ شدہ است، نزد ما کدام قدر و منزلتی ندارد چونکہ این یک فریب است۔ بلکہ اخلاق ما وابستۂ تصادمات طبقاتی یعنی جنگانیدن امیر و غریب است و در این مفادِ خود را مضمر میدانیم۔

(۲) مارکس می گوید کہ اخلاق ایجاد کردۂ خود انسان است و زندگی حقیقی انسان پرتوِ تعاون خواہشات آن است۔

۳۔ اخلاق اشتراکی وابستہ بر فوائد مادی است کہ در حصول آن دروغ، دزدی، فریب، وخیانت تماماً جائز است (تمام این مضامین را در اشتراکیت و اخلاق ص۹۵ و ص۹۹ باید دید)

(۴) مصنفِ کتاب کمیونزم می نویسد کہ نیکی و بدی، خیر و شر یک اصول رائج است و بس، ہر کاریکہ مددگار اشتراکیت باشد خیر است و ہر کاریکہ مزاحم آن باشد شر۔ اشتراکیت و اخلاق ص۹۹ را باید دید)

ملکیتِ شخصی و آزادی مقصد سوشلزم ختم نمودن زمینداران و مالکان شرکت ہای متعدد است و بعداً حوالہ کردن ہر چیز بہ یک زمیندار کلان و مالک شرکت بزرگ کہ آن حکومت کمیونسٹ و اشتراکیت خواہ است۔ و مقصد دوم آن مقرر نمودن کاروبار است بصورت اجتماعی برای مرد و زن، ۔ و مقصد سوم حصول خوراک و پوشاک است بذریعہ دیپو (ملاحظہ فرمائید سوشلزم مطبوعہ ۱۹۶۶ء

اکنون ظاهر و هویدا است که درین صورت شرافت انسانی و آزادی آن ختم می شود و انسان بمنزلهٔ یک مشین در دستِ کمونست می گردد. گویا اختیار سوشلزم فروختن انسانیت و دست بردار شدن از شرافتِ آن است۔

(۵) **عصمت** (۱) هر مرد و عورت از یک دیگر منفعتِ جنسی و شهوانی حاصل می توانند کرد هر گاه که بخواهند چونکه ازدواج همین را گویند۔

۲۔ در الفاظ و لغت اشتراکیت لفظ حرام زاده نیست بلکه حرام زاده از اولاد نکاحی و نسبی زیا مقدس و محترم شمرده می شود، چونکه درین روح وافرِ اشتراکیت موجود است (اشتراکیت، مذهب و اخلاق ص۵۸ و ص۹۹ را ملاحظه باید کرد)

(۳) در کتاب کارل مارکس ص۱۰۲ خودِ مارکس می گوید که در تعلقات ازدواجی خواهر و برادر کدام عیبی نیست و نه در صحت کدام نقصان می رساند (کتاب بالا ص۹۹) از روی این اصول کشور های کمیونست را تماما یک کنجنی خانه (فاحشه خانه) باید شمرد۔ لهذا دران ممالک برای طوائف مختلف کدام انتظام علحده نیست۔ در ص۹۹ اشتراکیت واقعه سید مظفرالدین ایم۔اے (صنف شانزدهم فارغ) درج است وقتیکه آن در مکتب حبیبیه معلم بود، سفارت خانهٔ روس (شوروی) سید موصوف را دعوت داد۔ هنگامیکه مذکور در سفارت خانه داخل شد، چند دختران دوشیزه آن را استقبال نموده شراب پیش کردند۔ مردِ موصوف از تناول شراب انکار کرد۔ بعداً که ازان دختران استفسار کرد که ایشان که بودند؟ در جواب گفته شد که این ها دخترانِ نوجوانِ مسلمانانِ ترکستانی روسی اند که بذریعه طیاره برای ایفاء خواهشِ عملهٔ سفارت خانه آورده شده اند. تا مدتِ ۱۵ روز تمام عملهٔ سفارت تسکین جنسی خود را ازینها تکمیل می کنند و بعد از ۱۵ روز این ها را واپس کرده دیگر دختران مسلمانان را به همین طریقه می آرند و این سلسله همیشه جاری است۔ یک رهنمای بالشویک (رکن مجلس

کمیونسٹ) زمین داران راخطاب کرده می گویند ما مواشی وجانوران شما را گرفتیم، اکنون می خواهیم که زن وبچه شما رانیز مشترک کرده با خود متفق کنیم" (صبح سمرقند ص۱۰۵) بنام محبت آزاد در مقامات مختلفه باغات ساخته اند که در آنها بنام شبهای افریقه دختران را استعمال می کنند. اخبار اشتراکی "پرودا" می نویسد چقدر که شما از انسانیت خود دور شوید همان قدر اشتراکی می شوید. (اشتراکیت مذهب و اخلاق ص۵۵ و ص۱۰۳)

نتائج این امور پنجگانه

(۱) در وسط آسیا که اکثریت مسلمانان بودند هیچ مسلمان باقی نماند (۲) مساجد را اوّلاً دفتر گاه حکومت کمیونسٹ ساختند وبعداً مکتب های که سبب الحاد بود در آن مساجد قائم نمودند (صبح سمرقند ص۲۵۱)

(۳) ازدواجی کمیون یعنی اباحت مطلقه هر مرد با هر زن هرگاه که دلش بخواهد صحبت جنسی میتواند کرد، جلسه وانجمن برای این تحریک در مساجد منعقد می شد. (صبح سمرقند ص۲۴۱)

(۴) اختلاط جنسی مرد وزن بطور آزادانه رائج شد (صبح سمرقند ص۲۸۷)

(۵) عقائد دینی را خرافات قرار دادند.

(۶) حکومت روس در وسط آسیا تمام مدارس مذهبی را بند کرد. (ص۲۳۴)

(۷) مسلمانان پابند اسلام را از رزق وروزی محروم کرده شد (ص۱۹۲)

(۸) در شهرهای جدید وقدیم تعمیر مساجد را بند کردند.

(۹) در سٹالین آباد یک مسجد هم نیست. (ص۲۳۴)

(۱۰) از صد زن چهل آن را در کارها سخت مقرر کردند (ص۱۸)

(۱۱) مسلمانان را بطور تحریک وتبلیغ از دین منحرف کردند ص۱۸۱)

(۱۲) باوجود تمام این واقعات مسلمانان را غیراز گرسنگی وفقر دیگر چیزے میسّر نشد۔

(۱۳) خان وبیک را بیدریغ قتل کردند (مذہب واخلاق صـ۹۳)

ویب درکتاب خود "اشتراکی روس" صـ۱۱ می نویسد کہ برای تباہ کردن مسلمانان ترکستان از قوت وزور آوری کار گرفتن نہایت ضروری است۔ این باریوں درکتاب خود "روسی اسیا" صـ۲۴۰ می نویسد کہ برای کمیونسٹ ساختن شہر بخارا این ضروری است کہ درپشت وپناہی کمیونسٹ آئندہ مسلمانان ترکستان را فنا کردہ شود ویا کہ تمام را نظر بند کردہ شود۔ درحمایت اشتراکیت اگر جوہہای خون بریزد ہرگز پروا مکنید وہیچ چیز را ازان دریغ مدارید۔ دراشاعت اشتراکیت ۳ لک مسلمانان یمنی و ۳۰ ہزار مسلمانان مصری از دست خود مسلمانان بقتل رسیدہ اند (کتاب مصر ویمن صـ۹ را ملاحظہ باید نمود)

پرستاران اشتراکیت در اندونیزیا برای تبلیغ اشتراکیت مسلمانان را بایک دیگر دشمن ساختند کہ مقصد ایشان ۱۱ کرور آبادی مسلمانان را در کمیونسٹ تبدیل کردن بود، درین تحریک املاک وجائیداد یکہ از مسلمانان ضائع شدہ است حساب آن را برآوردن مشکل است۔ مگر درین فتنہ جانہای گرانمایۂ ڈہ لک مسلمان ضائع شدہ است" شمارش کمیونسٹ در اندونیزیا " صـ۲۳ را ملاحظہ باید کرد۔

این انقلاب را مسلمانان نوجوان وغیور ناکام ساختند تقریباً تمام این ماجرا در عراق وشام ومصر والجزائر نیز بوقوع آمدہ است۔

ازالہ شبہ سوال :۔ آن نظام معاشی کامیاب کہ عملاً روس وچین پیش کردہ اند۔ آیا آن را اسلام نیز پیش کردہ است ؟

جواب :- نظام معاشی که روس وچین پیش کرده اند در نفاذ آن جوی‌های خون جاری شد، حریت انسانی را سلب نموده آن را برای مقصد خود یک مشین جامد ساختند. مگر اسلام در دور قیام نظام خود نه بکسی جبر کرد و نه آن آزادی کسی را سلب کرد و نه خونِ کسی را ریزانید (لَآ اِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ در اسلام جبر نیست) یک اصول مسلّم است.   باز هم اشتراکیت کامیاب نشد و نه مساوات را قائم توانست کرد. فی الحال در روس تنخواه از ۱۱۰ تا ۳۰۰ هزار ماهوار تفاوت دارد. در هیچ ملک سرمایه دار این قدر تفاوت نیست. هرگاه که در روس و چین از ختم نمودن ملکیت انفرادی زرعی پیداوار کم شد و در ملک قحط طاری شد در هر دو مملکت بقدر محدود ملکیت شخصی را باز قائم کرده شد که برای ازاله آن کرورها انسان قتل شده بود. (مارس هنڈوس هیومینی ریرونڈ ص۱۴۹)

لکن اسلام در دور نفاذِ خود آمدنی امیر مملکت و یک فردِ مسلمان را برابر قرار داشت. در دورِ عمر بن عبدالعزیز از کشمیر گرفته تا مراکش یک فرد محتاج پیدا نمی شد. این بحث را در بابِ نظام معاشی اسلام بیان خواهیم کرد.

سیاح انگریز میجر باسو در عصر سلطنت شاهجهان متحده هندوستان را دوره کرد. مذکور صاف نوشته است که "امن و امان و خوشحالی هندوستان در دنیا نظیر ندارد، حالانکه دران وقت مکمل نظام حیات اسلام نافذ نه بود. آن آزادیِ جمهوریت و خوشحالی معاشی و مساوات فطری که عملاً اسلام پیش کرده است و شواهد تاریخی آن نیز موجود است، مثالِ آن در تمام تاریخِ انسانی دست یاب نخواهد شد. باقی اینکه این نظام چرا پائیدار نماند، وجهش اینکه درایں قصور از خود نظام نیست بلکه تمام این ماجرا ازان اسباب پیدا

شد کہ تذکرہ آن را در نظام معاشی اسلام خواہیم کرد۔ از ہمہ سبب عظیم این بود کہ دائرہ اسلام بے حد وسیع شد و در اسلام چنان افراد داخل شدند کہ از نظام حیات اسلامی تربیتی ہم حاصل نہ کردہ بودند۔ ونہ اعتدال روحانی و مادی ایشان بدرجہ کامل متوازن شدہ بود۔ بلکہ پلّہ مادیت ایشان ہنوز غالب و وزنی بود۔ پس ہمان افراد در اجراء و نفاذ نظام اسلامی مداخلت کردند کہ آن را براہ راست چلانیدن نتوانستند۔ قاعدۂ مقررہ است کہ برای نفاذ ہر نظام اہلیتِ آن از ہمہ بیش تر ضروری است۔ زیرا اگر اہلیت آن نداشتہ باشد بجای فائدہ برعکس نقصان پیدا خواہد شد۔ بے شک کہ پیروانِ سرمایہ داری و اشتراکیت اہلیت پیش بردن نظام خود را دارند چونکہ این ہر دو نظام ہم مادی خالص است و پیروانِ آن نیز مادی محض اند۔ لہٰذا ہر ناکامی کہ درین دو نظام آمدہ است از دستِ نظامِ ہای ناقص آمدہ است نہ کہ از دست حامیینِ آن۔ پس این ہر دو نظام غلط و غیر فطری اند، چونکہ نہ انسان را امن دادند و نہ خوشحالی معاشی۔ صرف نظامِ اسلامی بخلاف آن دو نظام انسانیت را با امن و خوشحالی ہمکنار کرد۔ در اوّل این اعطای امن و خوشحالی مسلسل بود و در زمانِ مابعد ہم ہرگاہ کہ آن را پیروِ مخلص دستیاب شد۔ از روی ہمین فرق نظامِ حیاتِ اسلامی دُرست و دیگر نظام ہا غلط ثابت شد۔ در نظام اسلامی ہیچ نقصانی نیست ولی مرد کاریگر ضرورت دارد۔ مثلاً موتر خوب است ولی دریوَرِ خوب ندارد لہٰذا معطل است۔ در این صورت موتر چہ قصور دارد لکن موتر نظام سرمایہ داری و اشتراکیت قابلِ این نیست کہ کسی را نتائج مطلوبہ و منزل مقصود رسانیدہ بتواند اگرچہ دریوَر آن چقدر قابل و ماہر باشد۔ زیرا کہ این دو نظام در تمام تاریخ خود بہ رسیدن منزل مقصود و حصول نتائج مطلوبہ کہ امن و خوشحالی

است یک مثال هم پیش نه کردند۔

نظامِ اشتراکیت وفطرتِ انسانی

نظامِ اشتراکیت سراسر خلافِ عقل وضدِ فطرتِ انسانی است زیرا که درین نظام جذباتِ محض کارفرما است۔ این یک حقیقت است که انسان امرِ غیر فطری را بدون جبر وتشدد قبول نمی کند۔ اگر از کشور های اشتراکیت پرست بقدر یک لحظه جبر وسختی دور شود مردم آن ممالک این نظام را شکسته واپس بنظام فطری خود عود می کنند هٰذا این تحریک یک قہری وجبری تحریک است که عرصهٔ که قلعهٔ آن ویران شود این تحریک نیز پاره پاره می شود۔

اشتراکیت جنگی است بخلاف اختصاص فطری نظام اشتراکیت جبری است ونظام اختصاصی فطری یعنی تقاضائی فطرتِ انسانی همیں است که آزادانه بطریقهٔ جائز برای خود کمائی کند، وآن دولت کمائی شده بعد از ادای حقوقِ مساکین در وقتِ زندگی بذات آن وبعد از مردن بورثهٔ آن مخصوص باشد۔ این اختصاص در فطرت هر انسان موجود است۔ و انسانی نیست که ازین جذبهٔ اختصاص خالی باشد۔ مگر اشتراکیت ضدِ این اختصاص فطرتی است که چیز خاص را عام ومشترک قرار میدهد۔ بالکل این مانند آب است که آن فطرةً سرد است لیکن آن را در آتش یا گرمی آفتاب نهاده شود بالجبر وغیر فطری در آن گرمی پیدا می شود۔ پس تا وقتیکه تسلطِ آتش وگرمی آفتاب برقرار است آب بخلاف فطرتِ خود گرم می باشد مگر بعد از دور کردن آتش وحرارتِ آفتاب آب خود بخود بدون کدام سبب ظاهری سرد می شود۔ همچنان از فطرتِ عوام کمیونسٹ هر گاه که تسلط اشتراکیت ختم شود فوراً بجای اشتراکیت اختصاصیت می آید که عین فطرت انسانی است۔

جنگ بخلافِ آزادی شخصی | در فطرت انسانی این امر مرکوز است که در اکتساب رزق و اختیارات مالکانہ خود آزاد باشد مثل دیگر حیوانات بدیگران آلۂ کار نباشد لکن نظام اشتراکی این جذبۂ فطری را ختم می کند ما این قول لینن را نقل کرده ایم که حقیقتِ اشتراکیت این است که انسان در سابق بر حیوانات سواری می کرد الحال بر انسان سواری کند۔ تمام اقوام عالم حق آزادی و خود اختیاری را تسلیم می کنند و برای حصول آزادی سیاسی در جنگ مصروف اند۔ لکن اگر با غلامیِ سیاسی غلامیِ شخصی نیز شامل شود یقیناً شرف انسانیت ختم می شود و انسان یک مشین می گردد برای کمائی ریاست که از ان اختیارات و حق فطری آن ختم می شود۔ اشتراکیت بخلافِ همین جذبۂ فطری انسانی یک جنگ است۔

تنظیم تمدّن وابسته بحاجت باهمی است اشتراکیت جنگ است بخلاف آن

مقتضای فطری معاشره این است که درمیان افرادِ آن ارتباط وهم آهنگی باشد از همین وجه است که انسان را فطرةً محتاج یک دیگر پیدا کرده اند؛ تا که تمدّن ومعاشره انسانی مربوط ومستحکم گردد. واین احتیاجِ فطری از دو طرف است، مالدار بعملِ مزدور محتاج است ومزدور بمالِ مالدار که آن اُجرت است. اگر این حاجت باهمی برقرار ماند افرادِ معاشره نیز مربوط ومتفق می باشند لاکن اگر تمام کاروبار بدستِ حکومت وسرکار باشد ربطِ افراد با حکومت خواهد بود وربط وتعلق بایک دیگر ختم میشود. دراین آیتِ قرآن مجید بطرف این حکمت اشاره رفته است لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا

ترجمه:- (تفاوت در رزق ازین سبب است که) یک دیگر را در دفع حوائج خود ها فرمانبردار سازند۔

اشتراکیت ضد اخلاق فاضله انسانی است

علوِ مرتبه انسانی وابسته باخلاق فاضله آنست که بایک دیگر احسان کنند واز قربانی وهمدردی کار گیرند. رحمت وشفقت را مظاهره کنند. اگر تمام افراد کارنده ومزدور حکومت شوند این اخلاق شریفانۂ فطری بالکل ختم می شود زیرا که در مساوات غیر فطری (اشتراکیت) ظهورِ آن اخلاق کریمانه را کدام گنجائشی نیست۔

اشتراکیت ضد تفاوت فطری انسانی است

خدای متعال انسان را دو قوت داده است برای حصولِ مال، یک قوۂ فکری که

بذریعۂ آن افراد تعلیم یافتہ مال کسب می کنند. دوم قوۂ جسمانی وعملی کہ مزدور ومزدکار وزمیندار بذریعۂ آن رزق حاصل می کنند. تمام انسانان درین دو قوۃ برابر نیستند بلکہ قوۂ فکری وعملی کسی زیادہ واز کسی کم تر است. لهذا نتائج آن دو کمال است نیز برابر نیست، چونکہ کسی زیادہ کمائی می کند وکسی کم. زیرا تفاوت درمیانِ اسباب حصول مال فطری است، پس دراثر وثمرات آن کہ کثرت وقلتِ مال باشد نیز فطری است. بنا برین مساواتِ مصنوعی اشتراکیت بالکل جنگ است درمقابلۂ تفاوتِ فطری.

اشتراکیت جنگ است درمقابلۂ توجہ الی اللہ

ہمچنان کہ درفطرت انسانی میلان وتوجہ بطرفِ غذاء جسمانی است مثل آب ونان، محبت ومیلان بطرفِ خدا کہ آن غذاء روحانی است نیز در وی موجود است، تاریخ انسانی از اول تا آخر مظہرِ این جذبۂ فطری ومحبت خداوندی است. مگر اشتراکیت جنگ است درمقابلۂ ہمین خدای حقیقی ومسلط کردن چند خدای مصنوعی کہ حاملانِ کمیونزم باشند.

تنقید بر اصولِ اشتراکیت

اصل ۱ در شریعتِ اشتراکیت کارل مارکس را مثل یک پیغمبر مقدس می پندارند لهذا ما فلسفۂ افکار مارکس را از کتاب آن (سرمایہ) نقل کردہ بران تنقید مینمائیم، تا کہ بیاناتِ متضاد وافکارِ ژولیدۂ آن بر ناظرین واضح گردد. ہیگل مثل فلسفہ افلاطون افکار وتصورات را یک حقیقتِ عامل وموثر می پندارد، وکائناتِ فطری وتاریخ

انسانی و دیگر واقعاتِ عالم را تابعِ آن میدانند. مگر پیروِ هیگل کہ مارکس باشد تصور را تابع خارج قرار میدهد. باوجودیکہ این هر دو نظریہ در واقع کلیتہً غلط و بی بنیاد است کہ از جذبات خالی نیست. زیراکہ در بعض مقامات تصویرِ ذهنی اصل و خارجی تابع آن هم باشد. چنانچہ یک مهندس نقشۂ یک عمارت را کہ قبلاً آن را هیچ ندیده باشد تصور می کند و مطابقِ آن صورت و نقشۂ ذهنی آن را تعمیر نموده بدرجۂ کمال میرساند اکنون مجبوراً تسلیم باید کرد کہ این نقشۂ کہ در خارج بوجود آمده تابعِ آن نقشۂ ذهنی و دماغی است لهذا این خیالِ مارکس کہ در هر جا صورتِ خارجی اصل است و تصویرِ ذهنی تابع آن بالکل غلط است بلکہ در بعض حالات صورتِ خارجی اصل می باشد و ذهنی فرع و تابعِ آن مثلاً ما یک گیاه را برای یک مرض بار بار استعمال کردیم، آن گیاه در آن مرض مفید ثابت شده آن را دور کرد، پس ازین تجربہ و عملِ خارجی یک تصورِ قانونِ تعلیل پیدا شد کہ فلان گیاه علتِ ازالۂ فلان مرض است. این است حال تمام تجرباتِ مادی و سائنسی کہ اولاً اشیاء را در خارج تجربہ می کنند بعد ازان تصورِ یک قانون پیدا می شود، مثلاً از آب باینطور برق پیدا میشود، و بخار باین طور پیدا کرده موتر و ماشین را بآن در حرکت آورده می شود. درین چیزها اولاً تجربۂ خارجی می کنند و بعداً تصورِ قانون تعلیل ازان پیدا می شود در تمام این صورتها خارج اصل و تصور تابع آن است. مزید برین این هر دو فلسفیانِ ماده پرست برین معترف اند کہ درمیانِ خارج و تصور علاقہ لازم و ملزوم است، لاکن باوجود این، ماده و حرکاتِ آن را ازلی می دانند و تمام کائنات فطری را نتیجہ حرکتِ ماده خیال می کنند و می پندارند کہ نہ خدا را ضرورت هست (نعوذ باللہ) و نہ برای وجود حرکات اراده را حاجت هست. مگر سوال اینست کہ خارج را از تصورِ ذهنی چارهٔ نیست بلکہ ضروری است خواه قبلاً باشد یا بعداً. لهذا اگر ماده

وحرکتِ آن را در ایجادِ عالمِ خارجی درمقام خدا نهاده شود وآن باتفاق فلاسفه از علم وشعور وتصوّر خالی است. پس تصویرِ ذهنی از کجا آمد؟ این نیست مگر تناقض وتضادّ فکری است

اصل ۲ مارکس می گوید که از اسباب وعواملی که مذهب بوجود آمده تمام آن از اثرِ خوف وعجز است. الحال انسان بر کائناتِ خارجی تایک اندازه قدرت و تسلّط پیدا کرده است لهذا آن خوف ودهشت هیچ باقی نمانده است تاکه تکیه بر مذهب راضرورتی باشد.

تنقید این فلسفۂ مارکس سراسر غلط است بوجوهاتِ ذیل :-

(۱) مذهب از خوف پیدا می شود، اگر این مقدّمه مسلّم باشد اشتراکیت که یک مذهب معاشی است نیز از خوف پیدا شده است۔

(۲) از قدرت وتسلّط انسان بر کائنات خارجی خوف زائل میشود (۱) اگر چنین باشد پس مذهبِ اشتراکیت چرا بوجود آمد؟ چراکه اشتراکیت نیز یک مذهب است چنانچه ما درین کتاب ثابت کرده ایم. (۲) وقتی که انسان بر کائناتِ خارجی قدرت یافته است آیا خوف زائل شده است یاکه بچندین گونه خوف اضافه شده است؟ خصوصًا بعد از دریافت کردن ایتم (جوهر) لهذا دور شدنِ خوف بسببِ قدرت و تسلّط انسان بر کائنات بالکل غلط است. (۳) علاوه ازین بنیادِ مذهبِ صحیح بر توحیدِ خداوند تعالیٰ است اگر بقولِ مارکس درین دور، تابعیت وپرستاری توحید را ضرورت نیست چونکه خوف ختم شده است بواسطۂ قدرتِ انسان بر کائنات ازان پرسیده می شود که آیا بر خدا هم قدرت وتسلّط انسان را حاصل شده است؟ تاکه از آن خوف کرده نشود ویاکه درین دَور رازِ قدرتِ خدا ووسعتِ آن منکشف

شده است که درین کائنات قوانین وضوابط حکیمانه پیدا کردهٔ اوست، زیرا که سائنس عبارت است از دریافت قوانین قدرتِ الهیه۔ (۴) قبل از چهارده صد سال وقتیکه اسلام توحید باریتعالیٰ را در عالم شائع کرد و بے شمار معبودانِ باطله را از صفحهٔ ہستی دور نموده خوف را از آنها زائل کرد، آیا دران وقت انسان بر کائنات قدرت یافته بود؟ اگر گفته شود که نے، پس قدرتِ بر کائنات را سبب ازالهٔ خوف فهمیدن غلط ثابت می شود۔ (۵) نیز ازلی شمردن ماده وحرکت آن که مذهب ماده پرستان است ثمرهٔ کدام خوف است؟ در متعلق مذاهب شرکیه گفته میشود که آنها از خوف غیر اللہ شرک اختیار کردند لاکن اسلام وقتیکه ملیونها انسان را از ظلمتِ شرک بیرون کرده صرف خوف خدا را در دل ایشان قائم کرد پس آنها ازالهٔ خوف را بذریعهٔ تبلیغ اسلام کردند یا بحصول اقتدار وتسلط بر کائنات؟

اصل ۳ مسئلهٔ اضداد که آنرا در اصطلاحِ جدید جدلیات نیز گویند مارکس می گوید که هر نظام زندگی، هر تصور، هر چیز مادی وهر وضع اقتصادی در درونِ خود یک ضد را پرورش می کند که در یک وقتِ خاص آن بظهور آمده با خودِ آن شئ متصادم میشود، وازان تصادم یک نظام جدید ویک تصورِ دیگر ویک چیزِ مادیِ تازه ویک وضع اقتصادی نو بوجود می آید۔ بالفاظ دیگر هر چیز از در حقیقت متضاده و یا د و صفاتِ متناقضه تیار شده است، مثلاً، یک چیز سخت است که در بالای آن چیزی نهادن میشود ونرم نیز است که میخ دران میرود۔ این فلسفهٔ اضداد از هیگل ماخوذ است۔

تنقید ۱ این هردو فلسفی مفهومِ اضداد را غلط فهمیده اند زیرا فرق

درمیانِ دو شئ چیز دیگراست و تضاد چیزی دیگر. درمیانِ هندسه و جبر کششی فرق است
ولی تضاد نیست. یک فلسفی اطالوی که نامش کروس است آن نیز فلسفهٔ تضاد
را تردید کرده است، چنانچه مذکور می نویسد که آن هردو (هیگل و مارکس) فرق درمیانِ
دو چیز را تضاد خیال کرده اند مگر این غلط است. درمیانِ مذهب و فن و فلسفه فرق
است مگر تضاد نیست. کدام تصورات را که ضدِ یک دیگر قرار داده میشود درحقیقت دو
فرعِ یک اصل و مکمّلِ یک دیگراند. دوّم اینکه هر نظام زندگی ضدِ خود را پرورش
می کند که در یک وقتِ مقرر ظاهر شده با آن متصادم می شود وازان یک نظام
جدید نمودار می شود - اصولاً دراین یک غلطی این است که اگر پیدائش نظام جدید نتیجه
فطریِ تصادمِ اضداد باشد پس نظام اشتراکیت را می بایست که مطابق مسئله
اضداد خود بخود پیدا می شد و تباهی ملیونها افرادِ انسانی واین قدر جدّ وجهد
را برای آن چه ضرورت بود؟ چرا انتظارِ آن وقتِ خاص کرده نشد که دران خود بخود
از روی مسئلهٔ اضداد نظام اشتراکیت با امن و امان درمعرضِ وجود می آمد؟ هرگاه
که حسب اصول مسئلهٔ اضداد آن از وقت مقررِ خود پیش بوجود نمی توانست آمد؟
اگر یک طفل از شکم مادر در وقت خاص پیدا شدنی است، پس برای پیدائش
آن چه ضرورتِ هنگامه آرائی است؟ - دوّم غلطی اینکه اگر نظریهٔ مارکس صحیح
باشد پس اشتراکیت نیز مثل نظام های دیگر ضدِ خود را پرورش می کند که
درمستقبل از تصادم اضداد یک نظام خلاف اشتراکیت پیدا خواهد شد -
ازین ثابت شد که مثل نظام های دیگر از روی قانون تصادم اضداد نظام اشتراکیت
نیز کدام نظام مستقل نیست، بلکه این نیز ختم خواهد شد. غلطی سوم اینکه
هرگاه که هر نظام، هر تصور و هر چیز مادی نتیجه فطری قانون اضداد باشند

پس سعی وعمل وجد وجهد انسانی همه گی محض لغو وبی کار باید بود. ازین برسه غلطی معلوم شد که مارکس درین نظریه فریفتهٔ تضاد شده است ودر راههای متضاد گامزن وروان است چهارم اینکه گفتهٔ این دو فلسفی که هر شیٔ مادی ضد خود در ایجاد می کند بالکل غلط است، زیرا که از روی فلسفه هر شیٔ مادی جوهر و قائم بالذات میباشد ودر اشیاء جوهری تضاد ناممکن است چونکه تضاد در اوصاف واشیاء عرضی میباشد. مثلاً سیاهی ضد سفیدی است که هر دو بیک وقت در یک محل قائم نمی توانند شد، لیکن قیام اشیای مادی وجوهری با چیزهای دیگر نیست بلکه بذات خود قائم اند که درین ها هیچ تضاد نیست. پنجم اینکه برای سختی ونرمی این مثال پیش کرده اند که در چوب هر دو جمع شده اند، این بالکل غلط است. یکی ازین سبب که اگر آن هر دو ضد می بودند در یک محل جمع شدن دو ضد هرگز ممکن نیست مثل سردی وگرمی. دوم ازینکه چوب نه مثل آهن بسیار سخت است ونه مثل آب بسیار نرم، بلکه از چیزهای سخت یک متوسط است (دراصل) چیزهای سخت سه قسم اند. اعلیٰ که دران زدن میخ را گنجائش نباشد واگر زده شود می شکسته باشد ونه بذریعهٔ آتش نرم شود مثل سنگ، دوم ادنیٰ که دران میخ را زدن میتوان مگر به مشقت وتکلیف وبذریعهٔ آتش نیز نرم می شده باشد مثل آهن. سوم آنکه درمیانه باشد که میخ دران بآسانی می رفته باشد وآن چوب است. لهذا تصور وخیال نرمی درین غلط است، بلکه آن یک قسم از اشیاء سخت است. (پس معلوم شد که تمام این بیانات متضاده اند.

اصل ۲ مارکس می گوید که ماده ازلی است که وجود آن باد راک وشعور ما موقوف نیست، وتمام مظاهر کائنات از اثر حرکت ماده بوجود آمده اند.

تنقید این نیز سفسطہ و غلط است از وجوہاتِ ذیل :-

(۱) درین تضاد ہست زیراکہ مذہبِ اشتراکیان کہ انکار خدا است مبنی برین اصول است کہ خدا از ادراک و شعور ما بیرون و از دائرۂ تجربہ و مشاہدہ خارج است (لہذا ما بآن قائل نیستیم) پس وقتیکہ مادہ نیز از دائرہ ادراک و شعور بیرون است، پس آن را چہ گونہ تسلیم کردہ شود۔ اگر (از طرف ایشان) گفتہ شود کہ ما از آثارِ مادہ استدلال کردیم بوجودِ آن، جوابش اینکہ آیا از آثار قدرتِ الٰہی ہمین استدلال را بوجود خدائے استعمال کردہ نمیشود؟

(۲) دوم اینکہ منسوب کردن کائناتِ عالم بطرف مادہ و حرکتِ آن، نہ بطرفِ خداوند متعال ازین سبب نامعقول است کہ در کائنات حیات نیز موجود است، چنانچہ در انسان وغیرہ دیدہ میشود و مادہ بالاتفاق از زندگی و حیات خالی است۔ مثبت از منفی و زندہ از مادۂ بے جان چطور بوجود میتواند آمد؟ ہرگاہ کہ مثبت از مثبت پیدا میشود و بس۔ مثلاً در زغال و چوب کہ آتش موجود است لہذا ازین دو آتش بوجود می تواند آمد مگر در خاکستر کہ آتش نیست لہذا از ان ہرگز آتش بظہور نمی آید۔ ازین سبب منسوب کردنِ زندگی و اشیاءِ زندہ بطرفِ مادہ خلافِ عقل است۔ معقول نیست کہ عالم را بطرف ذاتِ زندہ و پایندہ یعنی رب العالمین منسوب کردہ شود۔ وقتیکہ شما چیزِ مردہ را مقام و مرتبۂ زندہ می دہید پس از تسلیم کردنِ خدای زندہ چرا گریز می کنید؟

(۳) سوم اینکہ نظام کائنات پُر از حکمت است، و بہ بسیار قوانینِ حکیمانہ مشتمل است کہ وقتاً فوقتاً بذریعۂ تجربات سائنسی ما آن را معلوم می کنیم۔ آیا نسبت کردنِ چنین نظام بطرفِ خدای علیم و حکیم معقول است و یا کہ بطرف مادۂ مردہ و بے جان کہ از علم و حکمت خالی و از شعور کلی محروم است؟

(۴) چہارم اینکہ در عالم یک ترتیب معقول یافتہ می شود کہ ہیچ چیز از ان خالی از حکمت نیست۔ بہ نعمات

اعضاء انسانی بایک دیگر مرتب و مربوط اند که اگر دران ترتیب یک سر موی فرق بیاید فی الحال انسان بیمار شده زندگی آن را خطره لاحق می شود۔ همچنان در حیوانات و نباتات نیز ترتیب موجود است۔ و این ترتیب در بیالوجی و کمیا واضح کرده شده است۔ ستاره گان و سیارگان نیز در میان خویش ترتیب می دارند۔ این ترتیب بدون علم و حکمت اتفاقاً پیدا نه شده است۔ فلاسفه جدید بر اتفاق دارند که اگر یک کاغذ را باندازهٔ برابر ده قطعه کرده شود و به قطعهٔ اول عدد یک و بدوم عدد دو و همچین ترتیب وار تا ده دران قطعات هندسه نوشته شود و در خریطه انداخته بدست یک کور داده شود که تو بدون امداد کسی این قطعات را از یک تا ده بترتیب بیرون کن، تا قیامت اگر کوشش کند نخواهد توانست که با ترتیب آنها را بیرون کند۔ پس این ترتیب عظیم کائنات از یک مادهٔ نابینا و خالی از علم اتفاقاً چگونه به وجود توانست آمد؟

همین ترتیب را قرآن کریم باین الفاظ بیان کرده است :۔

صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِیۡۤ اَتۡقَنَ كُلَّ شَیۡءٍ ؕ

ترجمه : کائنات کاریگری آن خدائی است که در هر چیز ترتیب محکم نهاده است ۔ ازین جهت دیلو ٹارک ریزک نیوٹن می گوید که ترتیب موجودهٔ عالم بدون یک ذات علیم و قدیر هرگز ممکن نیست ۔ هربرٹ می گوید که بالضرور از انسان بالاتر یک قوهٔ ازلی و ابدی و صاحب علم و حکمت موجود است فیمل فلاریان می گوید که تمام فلاسفه از ادراکِ این مسئله عاجز اند که وجود چطور آمده و بچطور ترقی کرد۔ لهذا ایشان با قرار ذات خالق مجبور اند۔ فونتل در انسائیکلوپیڈیا می نویسد که علم به هستی واجب تعالی واضح و بدیهی است ۔

سه کتاب حواله که جمله علوم و فنون دران درج باشد (۲) قاموس العلوم۔

(۵) غلطی پنجم اینکه اشیاء مادی خود بخود کدام شکل و صورتِ خاص اختیار نمیتوانند کرد تاکه یک شخصِ عالم و ماہر دران تصرف نکند.

مصنوعاتِ جدیدۂ سائینس اشکال مختلفہ ماده اند. آیا این اشکال خود بخود در معرضِ وجود آمده اند و یاکه از فعل وعمل ماهرینِ فن؟ همچنان برای بوجود آمدنِ مصنوعِ عظیم که کائنات است یک ذاتِ عالم و ماهر ضرورت است که آن خدای متعال است.

(۶) غلطی ششم اینکه نیافتن خدا در دائره مشاهدات و تجربات دلیل بر نابودنِ آن میگردد ناوانستن چیزیست و دانستن نابودی آن چیزِ دیگر (از نادانستن چیزی نابودی آن لازم نمی آید) خودِ ماده که از روی تحقیق جدید عبارت است از ذراتِ برقی نه آنرا می شناسیم و نه خواصِ آن را

همچنین حیات و زندگی و صفات باطنی روح را بمشاهده و تجربه معلوم کردن نمیتوانیم لیکن باز هم بوجودِ آنها اقرار می کنیم.

(۷) غلطی هفتم اینکه ماده در تمام کمالاتِ خود از انسان پست تر است، و انسان اشرف المخلوقات است، پس چرا نسبت خلقِ کائنات بطرف یک چیزِ کمینه شود و بطرفِ انسان اشرف المخلوقات کرده نشود.

(۸) غلطی هشتم اینکه انسان آخری مخلوق ترقی یافته است، پس برای ترقی و ارتقاء ذهنی و فکری آن چنین هستی می باید که نمونۂ ترقی خیالات بلند آن بتواند شد. چنانچه همیشه ناقصان کاملان را دیده آنان را نمونه و مشعل راهِ خود قرار می دهند، و در پیدا کردنِ صفاتِ آنها و حصولِ مشابهت بآن ها می کوشند. چنین هستی ذاتِ خداوندی می تواند شد نه که ماده بے جان و بے علم.

(۹) غلطی نهم اینکه برای اصلاح و درستی نوعِ انسان یقین کردن بچنان ذات ضروری

است کہ در کمال و قدرت و عدل و حکمت و جلال خود بے نظیر باشد ، تا کہ عظمت و حکومت آن ذات در باطن جاگیر شدہ انسان را از بدی منع سازد و بطرف نیکی ترغیب بدہد.
(۱۰) غلطی دہم اینکہ در دنیا تعداد مردم ضعیف و کمزور زیادہ است کہ مردمانِ غالب قوی و با اقتدار بایشان ظلم می کنند در عالم اسباب برائی اعتماد و آرام دلِ شکستہ ایشان ہیچ متکائی نیست کہ ازان یأس و ناامیدی آنہا در توقع و امید تبدیل شود ، سامان قوت و اطمینان برائی دلہائی ایشان مہیا گردد. این ضرورت فطری محض بہ یقین کردن بذات قادر مطلق و علیم و خبیر پورہ می شود نہ از تسلیم کردن مادۂ مردہ و عاجز. لہذا ضرورتِ خدا از روئی عقل و فلسفہ و فطرت و اصلاح و ارتقاء نیز ثابت شد.

انکارِ وحی و صداقتہائی ابدی

اصل (۵) مارکس می گوید ہیچ صداقت ابدی نیست ، بلکہ تابع حالات است ہرگاہ کہ حالات تبدیل شود صداقت نیز تبدیل می شود. لہذا ہیچ صداقت صداقتِ دائمی نیست. احوال نتیجۂ حرکتِ مادہ اند کہ آن انقلاب و تغیر پذیر است پس صداقت نیز تغیر پذیر است. در متعلق وحی میگوید کہ بجز قوتہائی اندرونی و داخلی انسان دیگر چیزی ذریعۂ علم نہ می تواند شد ، لہذا افسانۂ وحی غلط است.

تنقید اگر ہیچ صداقت ابدی نباشد پس صداقتِ اشتراکیت ، و صداقت مادہ و حرکتِ آن نیز ابدی نیست ، وقتیکہ احوال تبدیل شود این ہر دو صداقت نیز تبدیل می شوند ، اگر این ختم نہ شود تضاد و تناقض لازم می آید. آیا قبحِ ظلم و حسنِ انصاف ابدی نیست ، و درین عرصۂ دراز باوجود تبدیلی احوال حسن و قبح آن ہر دو چرا تبدیل نشد ؟ حقیقت این است کہ انکارِ صداقت ہائی ابدی کدام نظریۂ صحیح و معقول نیست

بلکہ این نتیجۂ لازمی مادیت است ہرگاہ مادہ پرستان این نظریہ را قائم کردند کہ کائنات فطری و واقعات تاریخ انسانی نتائج ضروریہ حرکتِ مادہ اند و تمام کامیابی ہای بشری در مقاصد مادی منحصر است، ازین خیال خود بخود انکارِ ضابطۂ اخلاق و صداقتہای ابدی بطورِ نتیجۂ لازم می آید تاکہ در راہِ حصول فوائد مادی کدام بندش باقی نہ نماند۔ انکارِ وحی این است کہ در دل و دماغ انسان الفاظ و مطالب از طرفِ روحِ مطلق یعنی خالق کائنات القاء شود، دلائل ثبوتِ خدا قبلاً بیان شدہ است، پس القاء کردن علمی از علوم را در دل و دماغ یک ذاتِ منتخب شدہ از طرف خدا وحی گویند کہ آن بوجوہاتِ ذیل صحیح است۔ (۱) برای بسیار از حیوانات مثل مورچہ، زنبورِ عسل و عنکبوت تحقیقاتِ جدید چنین علوم ثابت کردہ است کہ ازان انسان حیران میماند، فی الحال دقتِ تفصیل آن علوم نیست۔ آیا آن حیوانات آن علوم را بطریقۂ مروجہ حاصل کردہ اند؟ ظاہر است کہ چنین نیست زیراکہ ایشان نہ در مدرسہ شمولیت اختیار کردہ اند و نہ کتابی خواندہ اند و نہ از استادی استفادہ کردہ اند، پس معلوم شد کہ علوم آنہا بطریقِ غیر معروف یعنی الہام ربانی حاصل شدہ است وَاَوْحٰی ربک الی النحلِ اَنِ اتخذی من الجبال بیوتًا (النحل) یعنی ما بطریقۂ الہام زنبور عسل را فہمانیدیم کہ تو با این طرز خاص در کوہ ہا برای انداختن عسل آشیانہ ساز۔ ہرگاہ کہ در حیوانات بذرائع خارجی علوم موجود است آیا در افراد مخصوص انسانان انبیاء علیہم السلام اند قوت خارجی کہ ذات اللہ رب العلمین است بذریعۂ وحی علوم را منتقل وا لقاء نہ می تواند کرد؟

(۲) وجہ دوم اینکہ مصنوعاتِ جدید نیز نتیجۂ الہام الٰہی اند، مثلاً از ہمہ قبل موجد یکہ ساختنِ مشین طیارہ را خواست در حالیکہ آن مشین تیار نشدہ بود و نقشۂ صحیح آن از دائرۂ تجربات و مشاہدات خارج بود، یقیناً ذہن خود را بطرف نقشۂ آن متوجہ کردہ باشد۔

مگر کار نوجه صرف طلب فکر و متوجه نمودنِ ذهن است. امّا نقشهٔ صحیح را دفعتاً یا بعد از تجربه در ذهن خود یافتن این صرف بذریعهٔ الهام ربانی می شود۔ قرآن مجید همین را بیان کرده می فرماید كُلًّا نُّمِدُّ هٰٓؤُلَآءِ وَهٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ؕ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُوْرًا ۝ مسلمان وغیر مسلمان هر چیزی را که طلب کنند، ما ایشان را امداد می کنیم و امداد پروردگار تو از کسی بند نیست، این امداد آن الهام الهی است که بذریعهٔ آن نقشهٔ آن چیز که برای آن می کوشید در دماغ آن انداخته می شود۔

(۳) بذریعهٔ فیته انسان در یک آلهٔ بیجان الفاظ و تقریر یک شخص را منتقل نموده محفوظ کردن می تواند، پس آیا بر خالقِ کائنات این مشکل است که الفاظ وحی مثلاً قرآن مجید را در ذهن یک رسول برگزیده نه بذریعهٔ یک آلهٔ بیجان بلکه ذریعه یک ذی روح و قوتِ ملکی منتقل کند؟

غلطیهای بنیادی افکارِ دورِ حاضر

از همه پیش ما را درین غور کردن لازم است که در نظریاتِ دورِ حاضر غلطی هست یا نه؟ برای معلوم کردنِ غلطی نظریاتِ دورِ حاضر را تقسیم باید کرد

(۱) نظریاتِ مادی خالص۔

(۲) نظریاتِ متعلقه بانسان خواه تمدنی باشد یا معاشی و یا عمرانی۔

(۳) ما وراء المادیات.

در وسائل علمی و احکام و خصوصیات این نظریه فرق بسیار است۔ عقلیتِ دورِ حاضر از هر سه بحث نموده در متعلق آنها نظریه قائم کرده است. درین شک نیست که این سه چیز را با زندگی انسان ربط و تعلقِ بسیار است، عقل ازین ها برین سبب بحث می کند که دی را چنان حقائق معلوم شود که از ان انسان در مقصد حقیقی خود

کامیاب شود. چونکه حرکتِ فکری عقل برای همین مقصد آغاز می شود.

از ۱۹۰۰م نوزدہم صدی گرفته تا اکنون (۱۹۶۷ء) تقریباً یکصدو پنجاه سال شده است که انسان در تحقیقات و کاوش های عقل مصروف است، اگر آن درین مدت مقصدِ زندگی خود را یافته است بی شک که کوششهای فکری و فلسفی و سائنسی آن قابلِ تحسین اند و عقل و فکر آن در رفتن براهِ راست و رسیدن بمنزلِ مقصود دلیل صحیح است و اگر مقصدِ زندگی را حاصل کردن نتوانست. یقیناً ما فیصله خواهیم کرد که عقل انسانی نماینده راهِ صحیح نبوده است بلکه دران غلطی واقع می شود برای این مارا ضروری است که از همه پیش آن مقصد را متعین کنیم که حرکاتِ عقلی از برای آن آغاز میشود، باز آن قوتهای عملی را که با عقل درنظر بایش اتفاق میکنند.

مقصد جستجوی عقلی و عملی

مقصدِ تمام حرکاتِ فکری و عملی انسان صرف آرام و اطمینان است نه تودهٔ نقره و طلا، و نه موتر های قیمتی، و نه عمارات بلند سر بفلک. و نه سامانِ تعیش و یا عهدهٔ بزرگ سرکاری. تصدیق این امر ازین میتوان کرد که بعض اوقات تمام این چیزهای اطمینانی مهیا می باشد مگر نام و نشان آرام و اطمینان بدست نه میآید. اگر یقین ندارید از صدر جانسن (سابق رئیس جمهور امریکا) و از اندرا گاندی (سابق رئیس جمهور بهارت) پرسان کنید که آیا شما را برابر یک غریب ترین آرام و اطمینان حاصل است؟ پریشانی هردو از پریشانی مردمانِ غریب و اشخاصِ تنگدست بچندین حصه زیاده است همچنان از کوتی دران اروپا و امریکا بپرسید که شما را آرام و اطمینان حاصل است؟ جوابِ این خواهد بود که نه. شاید شما در اخبارات خوانده باشید

که بسیار صاحب کرورها وارب ها روپیه در اروپا وامریکا پریشانی دماغی را تاب نیاورده وخودکشی کردند. واین تحریر را بعد از مردن (بطورِ عبرت) گزاشتند که ما ازین دنیائے بے سکون وآرام رخصت می شویم اگر تک دو عقلی وعملی عقل مندان دورِ جدید راه صحیح می بود البته قدری سکون وآرام حاصل م شد مگر بعکس این کدام پریشانی که انسان را در دورِ جدید لاحق شده است نظیرِ آن در تاریخِ انسانی یافته نمی شود وآن روز بروز در زیادتی است خصوصًا دورِ ایٹمی وخطرهٔ بائیڈروجنی پریشانی عالم گیر برپا کرده است. آیا این همان منزل مقصود بود که برائے آن یک نیم صد یا دو صد سال مساعی را بروئے کار آورده شده؟

انقلاب

بزبانِ ساطع برنایابی مقصدِ زندگی لفظ انقلاب است که معنایش چیپ گشتن است. هر نظامِ زندگی ونظامِ مملکت ونظام معیشت که درین عصر بعد از جد وجهد فکری قائم میشود، بعد ازان نعرهٔ انقلاب بلند میشود. مقصد واضح ازین نعره این است که عوام ونعره زنندگانِ انقلاب از نظامِ حاضر مطمئن نیستند بلکه ازین را سرنگون کردن می خواهند. گویا که بذریعهٔ نعرهٔ انقلاب اظهارِ بے اطمینانی خود را می کنند. ازهمین وجه است که اقبال مرحوم درضمن مکالمهٔ خیالی با خدا که خدا آنرا گفت آیا این دنیائے جدید بتوی زیبد؟ گفت نے، ازطرفِ خدا جواب آمد که ویرانش کن. این بیت را گفته است:

گفتا که جهانِ ما آیا بتوی سازد
گفتم که نه می سازد گفتند که برهم زدن

مثالِ بے اطمینانی

پریشانی عالم ازین معلوم می شود که مساعی فکری وعملی دورِ حاضر زندگی را با مقصد آن همکنار نه کرده است وتا حالِ زندگی مرکزِ طبعی وفکری خود را نیافته است. اضطراب

قلاب و پریشانی عبارت است از حرکتِ باطنی انسان، راحت و اطمینان نام سکونِ حقیقی آن است و همین است مقصدِ حیات و راحتِ گم شدۂ انسان مثلاً آب تا وقتیکہ در جائی بلند باشد در اضطراب و حرکت است و اگر از آن جا بطرفِ بلندی دیگر منتقل کرده شود باز هم تحرک و اضطراب آن ختم نمی شود تا آنکہ بیک مقام نشیب رسیده مرکزِ فطری و طبعی خود را نیابد۔ همین است حاصل زندگی ما درین وقت کہ عقل گاهی آن را بیک جهان و گاهی بدیگر جهان منتقل می کند و گاهی بجانب سوم نیز می برد سبب اصلی این پریشانی و بے اطمینانی قطع تعلق از خالق کائنات، و ربط و وابستگی بماده و مادیات است. ماده زوال پذیر و مرکزِ غیر فطری روح است. مرکزِ فطری روح انسانی خالق کائنات است. چونکہ روح را از مرکزِ فطری آن منقطع ساختہ با مرکزِ غیر فطری وابستہ کرده شد پس لازماً در حصۂ آن اضطرابِ دائمی و پریشانی همیشہ قرار یافت۔ ترقی مادی چقدر کہ ببامِ عروج برسد لیکن اضطراب را باز هم دور کردن نمیتواند۔ این حقیقت را قرآن مجید درین الفاظ بیان کرده است۔

اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ۝ خوب بشنوید کہ از یادِ خدا و تعلقِ با آن انسان را اطمینان حاصل می شود و بس ۔ بقولِ اکبر الہ آبادی ؎

دو ہی چیزیں ہیں بس محافظ دل کی — عقبیٰ کا تصور اور اللہ کی یاد ! !

دنیائے دنی کی ہوس جانے دو — گلشن ہو اگر تو خار و خس جانے دو

مالک کے بغیر گھر کی رونق نہیں کچھ — اللہ کو اپنے دل میں بس جانے دو

ترجمہ :۔ (۱) فقط دو چیز نگہبانِ دل می تواند شده یکی تصور و فکر آخرت دوم یادِ خدا۔

(۲) ہوس دنیائے دون را بگذاره خواه گلشن باشد با خار و خس ہمہ را ترک کن.

(۳) خانہ بدون مالک ہیچ زیب ندارد، فقط خدا را در دلِ خود جائی بده.

مگر حالِ تہذیب جدید این است ع۔

بھولتا جاتا ہے یورپ آسمانی باپ کو
بس خدا سمجھا ہے اس نے برق کو اور بھاپ کو

ترجمہ:۔ اروپا فراموش کردہ است پدرِ آسمانی را (خدارا) برق و بخار را خدا فہمیدہ است و بس۔

آیا ہمین است روشن ضمیریِ تہذیب کشورہای غربی کہ انسان خدارا فراموش کردہ در ماسوائی آن محو شود؟

مادّیات

بنیادِ مادیات مادہ است، لہذا تا مادہ معلوم نشود در متعلقِ مادیات ہیچ فیصلہ نمیتوان کرد۔ راجع بمادہ از ہزا[ران] سال تحقیقاتِ ذہنی و فکری فلاسفہ جاری است، لاکن در تمامِ آن نظریاتِ اخ[تلاف] شدید یافتہ می شود۔

مادہ در نظرِ فلاسفۂ قدیم

آن تحقیق و مطالعہ کہ حکماءِ قدیمِ یونان در متعلق حقیقتِ مادۂ عالم کردہ اند، در کتاب ملل و نحل شہرستانی موجود است۔

(۱) رائی فسطالیس این است کہ تخلیقِ کائنات از عدم ممکن نیست، لہذا وجودِ مادہ ضروری است و مادۂ کائنات آب است۔

(۲) رائی انکسمندر این است کہ مادۂ کائنات را شکلی مخصوص نیست کہ تعیّن آن ممکن باشد۔

(۳) رائی انکیمنس این است کہ مادہ عالم ہوا است۔

(۴) رائی فیثاغورث این است کہ مادۂ کائنات خلا است کہ ہیچ چیز ازان خالی نیست. چنانکہ تمام اعداد از تکرار یک بوجود میآید ہمچنان خدای

واحد اصل کائنات است.

(۵) اکزنوفس راخیال است کہ مادۂ کائنات واحد است.

(۶) رای ارمیندس این است کہ عدد مادہ نیست بلکہ مجموعۂ آب وہوا مادہ است.

(۷) رای ملیسوس این است کہ مادہ ذاتیست کہ زندہ وعاقل و ازلی باشد.

(۸) ہرقلیط خیال دارد کہ مادۂ کائنات آتش است کہ اولاً بہ ہوا منقلب شد وبعداً آب گشت.

(۹) امبدوقلس می گوید کہ مادۂ عالم عناصرِ اربعہ است.

(۱) باد۔ (۲) خاک۔ (۳) آب۔ (۴) آتش۔

درین ہا قوتِ محبت برای انضمام وقوت نفرت برای تفریق موجود است.

(۱۰) دیموقراطیس می گوید کہ مادۂ عالم ذراتِ سخت است کہ از وجہ ضرورت خود بخود حرکت می کنند

(۱۱) انکساغورس می گوید کہ مادۂ عالم ذراتِ متحرکہ اند کہ خدای علیم وحکیم آنہا را حرکت میدہد۔

(۱۲) رای بروتاغورس کہ از جملۂ سوفسطائیہ است این است کہ کسی را علم بہ مادہ ویا چیزِ دیگر نیست ونہ علم ممکن است زیرا کہ عقل وحس ذرائع صحیح علم نہ میتواند شد چونکہ حالات مردم درین ہر دو مختلف است بلکہ رای غورجیاس فلسفی این است کہ معرفت ہر چیز بذریعۂ عقل وحس محال است.

(۱۳) رای سقراط این است کہ علم بہ مادہ واشیاء دیگر بذریعۂ عقل ممکن است مگر بذریعۂ حس ممکن نیست.

(۱۴) افلاطون کہ شاگرد سقراط است می گوید کہ مادۂ عالم حقائق مثالی وحقائق تصوری است

مگر افلاطون وشاگردش ارسطو کہ بوجود خدا قائل اندمی گویند کہ مادہ بجز خدا در دیگر موجود متشکل نہ میتوانند شد۔ این چہار دہ اقوال فلاسفہ قدیم است کہ بما معلوم بود خدا میداند چندین اقوال دیگر است کہ ما را معلوم نیست

مادہ در نظر فلاسفہ جدید

چونکہ تحقیقاتِ فلاسفہ جدید اروپا وامریکا استقراری نیست بلکہ دران انقلاب وتبدیلی روزمرّہ واقع میشود، وتحقیق جدید قدیم را ردّ می کند لہذا در فکرِ جدید مندرجہ ذیل تبدیلی آمدہ است۔

(۱) اوّل این نظریہ بود کہ مادہ نام عناصر است۔

(۲) دوم اینکہ مادہ نام است اجزاء ایٹمی را (اجزاء لا تتجزی)

(۳) مادہ نام است اجزاء برقی را۔

تا الحال فلسفہ جدید باین مرتبہ رسیدہ است لاکن تحقیق بعض فلاسفہ جدید این است کہ بالاخیر برقیت ختم شدہ یک نور محض باقی میماند۔

تمام این خرابی ازان جذبہ وتخیّل غلط پیدا شدہ است کہ از عدم ونیستی چیزی در وجود نہ میتواند آمد۔ مگر این خیال بالکل غلط است کہ از نیست ہست یعنی از عدم وجود پیدا نہ میتواند شد۔

از نیستی ہست شدن از نقطہ نظر اسلامی کائنات عالم از ہستی ووجود ہست شدہ است یعنی از مادہ عالم (بقدرتِ خالق کائنات) گویا کہ واقعہ وجود از عدم وہستی از نیستی قبل از عالم موجود صرف یک مرتبہ بوقوع آمد۔ بعدازان چقدر مخلوقات کہ بوجودِ آمدہ است ہمگی از ہستی ہست شدہ اند۔

لہذا فلاسفۂ قدیم با جدید کہ بازلیتِ مادہ قائل اند دلیل ایشان بجز این نیست کہ اگر مادہ ازلی نباشد پس مخلوق خواہد بود و این ظاہر است کہ اجسامِ مادی از مادہ پیدا شدہ اند، مگر مادہ شاید کہ از عدم پیدا شدہ باشد، حالانکہ چیزی در مشاہدہ نمی آید کہ آن از نیستی ہست شدہ باشد۔

(۱) این یک مغالطۂ محض است کہ یک واقعہ کہ قبل از وجودِ مشاہدہ و مشاہدہ کنندگان صرف یک مرتبہ بوجود آمدہ باشد ہر واقعہ را کہ بوقتِ اختصاص باشد آن در وقتِ دیگر چطور بوجود آمدن می تواند۔ یک شخص کہ عالم کلان مذہبِ ہند بودہ و باین خیال قائل بود کہ ہیچ چیز از نیستی ہست نمیتواند شد و رز مرا نشان بدہ۔ در جوابش گفتم کہ این سوال تو چنان می ماند کہ شخصی گوید بغداد در دنیا وجود ندارد قد مرا در ہندوستان بغداد را نشان بدہ بعد از آن تسلیم می کنیم کہ بلے بغداد ہست۔

جواب این شخص این است کہ مرا بہ بغداد ببر بغداد را بتو نشان خواہم داد در دہلی بغداد را چطور نشان دہم ما وجودِ بغداد را تسلیم داریم مگر در مقامِ اصلِ خویش شما وجودِ بغداد را در دہلی نہ ما دعوی کردہ ایم و نہ مشاہدۂ آن را طلب۔ چنانچہ مشاہدۂ از اختلافِ مکان تبدیل می شود ہمچنان از اختلافِ زمان نیز مشاہدہ تبدیل میشود اگر کس گوید کہ جنگِ دارا و سکندر ناممکن است ورنہ در ہمین زمانہ مرا نشان بدہ۔ جوابش این است کہ کدام واقعۂ کہ در وقت و زمانۂ مخصوص بوجود آمدہ است مرا بہ ہمان زمانہ برسان، یقیناً برای تو آن را مشاہدہ میکنانم ہمچنان وقتیکہ قبل از نظام موجودۂ عالم مادہ از عدم بوجود آمد و از نیستی ہست شد، ما را بآن وقت برسانید شما را نشان میدہیم کہ از عدم بوجودِ آمدن باین طور است ہمین است حقیقت این مسئلہ مشکل کہ بنیادِ فلسفۂ جدید بران استوار است۔

(۲) وجہ دوم اینکہ خود انسان چونکہ بغیر مادہ چیزی را پیدا کردن نمیتواند،

لہذا این خیال قائم کردہ شد کہ خدا ہم نمیتواند۔ (گویا کہ) درین نظریہ قدرت خدا را باقدرت انسان قیاس کردہ شد۔ این ہم بالکل غلط است، زیرا کہ مارا باخدا ہیچ نسبتی نیست و نہ در چیزی باخدا شرکت داریم چونکہ او خالق است وما مخلوق در مخلوق ھم قیاس قدرتِ یک مخلوق بقدرتِ مخلوق دیگر درست نیست فیل و مورچہ ہر دو مخلوق و در حیوانیت شریک اند، مگر قدرتِ فیل را بقدرتِ مورچہ قیاس کردن نمیتوانیم کہ مورچہ بیست[۲] من را برداشتن نمیتواند لہذا فیل ہم نمی تواند۔ اگر شخصی چنین قیاس کند (یقیناً) غلطی بزرگ را مرتکب می شود کاری را کہ مورچہ کردن نمیتواند فیل آن را بخوبی کردن میتواند۔ لہذا اگر ما این کار را کہ از نیستی ہست کردن باشد، نمیتوانیم خالق کائنات یقیناً و بلاشبہ آن را میتواند کرد چونکہ او قادرِ مطلق است۔

(۳) مطابق قواعد سائنس عقیدۂ ازلی بودن مادہ از استقراء و تجربہ ثابت کردہ شدہ است، و استقراء دران وقت دلیل میتواند شد کہ تام باشد یعنی تمام افراد موجودۂ ممکنہ را تفحّص نمودہ حکم کلی استنباط کردہ شود) (یک مثال تصاویر سینما را بگیرید) کہ تا بسیار وقت تصاویر سینما متحرک نظر می آمد مگر سخن نہ می کردہ، استقراء آن وقت این بود کہ تصاویر سینما کلام کردن نہ میتواند، لاکن در مابعد وقتیکہ از آن تصاویر گفتار نیز بسماع آمد استقراء سابقہ باطل شد، چونکہ این واقعۂ جدید از استقراء و تجربہ مردمان سابق خارج بود۔ این ممکن است کہ یک واقعہ چنین باشد کہ با وجود خارج بودنش از استقراء و تجربۂ انسان، مثل دو ضرب دو حاصل چہار صحیح و یقینی باشد، و آن واقعہ از نیستی ہست شدن است ہمچنان تمام عجائبات سائنس از تجربۂ سابق خارج بود، مگر الحال ہمہ از جملہ مسلّمات است۔

(۴) اجسام مادی را خالق کائنات از مادہ پیدا کردہ است اگر مادہ از

مادهٔ دیگر پیدا شده باشد (وهکذا) پس تسلسل لازم می شود. لهذا وجود خود ماده از ماده دیگر نیست ورنه درمادهٔ دوم سوال پیدا می شود. همچنان در ماده سوم که سوال ختم نمی شود. پس باین لحاظ تمام کائنات مادی اند وایشان را ماده ضرورت است، مگر خود ماده غیر مادی است که آنرا مادهٔ دیگر ضرورت نیست. اگر در عدم احتیاج ماده بمادهٔ دیگر اشبهه وخفا باشد بصارت وبینائی چشم انسان را باید دید که تمام کائنات را بابصارت وبینائی آن می بینیم لکن خود بصارت از جملهٔ مبصرات نیست که آنرا با قوهٔ باصره ادراک توانیم کرد یعنی هر چیز را بنظر کردن می بینیم ولی نظر را نظر ثانی ضرورت نیست بلکه از بصارت دوم بے نیاز است. همچنین تمام مادیات از ماده پیدا شده است، مگر خود ماده از مادهٔ دیگر بے نیاز است که آن از مادهٔ دیگر پیدا شده باشد، بلکه بدون ماده بوجود آمده است. البته یک هستی بوجود آرنده او را لازمی است که آن خدا باشد یعنی برای ماده مادهٔ دیگر ضرورت نیست البته خالق ضرورت است.

قسم اول یعنی افکار جدیده که در متعلق مادیات است اکثر آراء آن صحیح میتواند شد. چونکه آن تعلق بمشاهده وتجربه دارد. ماده چونکه یک چیز بے اختیار وبے جان است لهذا در متعلق آن بعد از تجربه کدام نظریه که قائم شود دران مداخلت ممکن نیست، بلکه آن برقرار می ماند مثلاً اگر دو ذره از هائیدروجن ویک ذره از آکسیجن را ترتیب داده (مطابق عمل سائنسی) بهر حال ازین عمل آب بوجود میاید. لهذا درین قسم اختلاف را گنجائش کم است وبآسانی ما فیصله می توانیم کرد که از فلان چیز مادی بعد از مراعات شرائط واصول آن فلان خاصیت حاصل خواهد شد.

آرای قائم شده راجع به انسان

اما قسم دوم یعنی در متعلق عالم انسانی هیچ نظریه را قطعی ویقینی

نمی توانیم گفت، فیصلهٔ قطعی نتائج و اسباب درین باره ازین جهت مشکل است که انسان بمثلِ ماده مجبور و بے اختیار چیز نیست تا که از راهِ مجبوریت محکوم کدام قانون شود بلکه ارادهٔ آزادِ آن بر قانون را شکستن میتواند، و اختیارِ آن سلسلهٔ علت و معلول را درهم برهم میتواند کرد و تعیّن علتهٔ قطعی نیز مشکل است. از نظریهٔ قائم شده در متعلق مادّه اگر کسی انکار کند آنرا بذریعهٔ تجربه و مشاهده قائل میتوان کرد، مگر امور متعلقهٔ عالم انسان چنین نیست مثلاً در جنگِ گذشته سبب شکستِ فرانسویان بقولِ پرستارانِ اشتراکیت نظامِ سرمایه داری بود. و بقولِ طبقهٔ آمریت پسند و شخصیت پرست سبب شکست فرانس نظامِ جمهوری بود. و بقول گروه مذهب پسند سبب شکست آنها انحطاط اخلاقی مردم آن کشور بود مگر نزدِ ما کدام ذریعه نیست که صحت یکی ازین اسباب را قطعاً باور کنیم و آن را ثابت کردن بتوانیم. همین است نتائج امورِ انسانیه که دران فیصلهٔ قطعی صادر نمیتوان کرد. مثلاً قاعدهٔ کلیه در علومِ انسانی این است که هرگاه یک قوم شکست خورد پس انحطاطِ مادی و اخلاقی دران قوم شروع میشود، مگر (بعکسِ این) در جنگ عظیم گذشته جرمنی شکست خورد و در قوتِ مادی و همت عزیمتِ اخلاقی آن ترقی نمایان شد. ازین معلوم شد که بعکس قسم اول یعنی ماده قوانین فطری قسم دوم یعنی انسان آنقدر پیچیده و نامعلوم است که نمیتوان گفت که از فلان معاملهٔ انسانی در فلان وقت فلان نتیجه برآمد خواهد شد، مگر عقلیت پرستی عصرِ جدید در متعلق امورِ انسانی خواه آن تمدنیات باشد یا معاشیات و یا عمرانیات کدام نظریه که قائم کرده است بآن یقین داشت حالاً که این معلوم است که چقدر که یافتن حق و صداقت در عالم طبعی انسان است، همان قدر در امور وابستهٔ انسانی تمدنیات و معاشیات وغیره مشکل است و وجهش این است که انسان از تجربهٔ مادیات و طبیعیات کدام رائی و نظریه که قائم میکند دران انسانِ تجربه کننده خالی الذهن میباشد

مگر هرگاه که آن در میدان انسان قدم میماند دربارهٔ عمرانیات و تمدّنیات ومعاشیات فکر می کند، پس درمتعلق این چیزها قبلاً یک عقیده وتصور خاص دارد وقوم آن نیز درین امورِ عقیدهٔ خاصی دارند لهذا آن از خصوصیات شخصی وقومی بجوشده کدام فیصله کردن نمیتوانند. بلکه تمام آن امور را در مزاج شخصی وقومی خود میزان می کند که از سبب آن رسائی بحقیقت از راهِ عقل مشکل می شود، و در مسائل تمدنی ومعاشرتی غلطیهای عقلی واقع میشود. اگر ما تسلیم نیز کنیم که باوجودِ فرقِ واضح درمیانِ مسائلِ مادّی ومسائل تمدّنی حقیقت را یافتن می توانیم مگر اقوام دیگر را بکدام دلیل قائل می توانیم کرد؟ هیچ دلیل قائل کردن نمیتوانیم. تا وقتیکه در نزد انسانان اصول واساس مضبوطِ تمدّن موجود نباشد که تمام اقوامِ عالم بر آن اتفاق دارند آن تمدّن هرگز پایدار نخواهد بود بلکه ریشهٔ آن همیشه در حرکت است.

اعتراض وجواب آن

این اعتراض که حکماء مغرب این فرق واضح را چرا نفهمیدند وچرا بیهوده عمرِ خود را در مسائل تمدّنی ومعاشرتی صرف کردند؟ جوابش از تاریخ نشأت عقلیت جدید ظاهر است که او با مسیحیت تصادم کرده و در مقابلهٔ آن فتح وکامیابی حاصل کرد تمام ادیان را خواه محرّف وغلط بود مثل مسیحیت، ویا برحق وفطری مثل اسلام انکار کرد وجهِ تصادمش با مسیحیت این بود که دران وقت سدِّ بزرگ وبندش برای عقل صرف مسیحیت بود. ومسائل بنیادی آن مثل خدای عیسیٰ علیه السلام وسه را یک ویک را سه بودن، وایمان بمصلوبیهٔ مسیح را کفارهٔ تمام گناهان پنداشتن چنین اموری بودند که همه خلافِ عقل یافته شد، لهذا عقلیت جدید را در مقابلهٔ آن کامرانی حاصل گشت بعد از انکار از همه بیشتر آغاز با انتقام گیری کرد. پس لازمی نتیجه

آن این برآمد که دروازهٔ الهام واحساسات تمدّنی را عقل پرستان بند کردند، واز راه عقل درحل مسائل تمدّنی کوشش شروع کردند بالآخر ثمره اش این بیرون شد که انسان اصول الهامی واحساسات خدائی را درکنار کرده اساس مسائل تمدنِ خود را بر عقل قائم کرد، باوجود اینکه عقل از ذرائع رسائی بحقیقت آن خالی است و نه عقل از مداخلت جذبات نفسانی ومیلانِ آن محفوظ میتواند ماند. انجامش این شد که عقلیت جدید چنین تمدن قائم کرد که درآن بجز حرص وتکمیلِ خواهشاتِ نفسانی وخونریزی مثل درندگان دیگر چیزی نیست وتمدنِ انسانی از تمدّنِ دورِ جاهلیت پایان تر رفته افتید: زیراکه در تمدّن دورِ جاهلیت هم چیزی اصولِ الهامی موجود بود. مزید قابلِ تعجّب این که در استحکام این تمدّنِ غلط وغیر فطری روز بروز سعی وکوشش زیاده شدن گرفت که ازین زخمش مزید ورم کرده زیاده می شود. چنانچه از قول مولینای روم معلوم می شود که "کسی را درپایش خار خلد وبغرضِ نجاة حاصل کردن پای خود را بزمین زند ازان زخم قدم زیاده میشود"۔ تمدن حاضر نیز خار قدم زندگی است که چقدر قدم را بزمین بزور زده شود همان قدر خارِ محکم شده قدم را زخمی میکند. علاج اصلی آنست که یک آدم هوشیار آمده خار را بیرون کند نه که آنرا زیاده محکم کند. برای معلوم کردن لغزشها وغلطیهائی عقلیتِ جدید درمسائل تمدّنی وانسانی آرا ایشان را درمسئلهٔ نسوان ملاحظه باید فرمود که ازان جهالتِ ایشان خوب نمایان می شود.

نسوان وکشورهای غربی

پیش از همه فکر جدید بنیاد تمدنِ خود را بر محرومی نسوان از تمام حقوق انسانی قائم کرده این قانون را وضع کرد.

(۱) زن بعد از شوهر کردن از اقارب خود منقطع شده یک فرد خاندان شوهر می گردد، تمام املاک آن از شوهر است واو را درچیزی حق ملکیت نیست ونه مالک

می تواند شد۔ وبعد از نکاح تا کہ از خانۂ رشتہ دار خود رخصت نشود آن را در ملک شوہر ہیچ دخل نیست و درین صورت اگر شوہر وفات شود آن وارث نمی گردد۔

(۲) زن شود ارتا آنکہ در خانۂ شوہرِ خود نباشد آنرا با اولادِ خود کدام تعلق نیست (درین اثنا) اگر مادر فوت شود یا یکی از اولاد فوت شدہ درمیان ایشان وراثت جاری نمیشود بلکہ کلان خانہ و سرپرست ہر چیز را حقدار است۔

(قانون روما المقاربات التشریعیۃ بین القوانین الوضعیۃ المدنیۃ والتشریع الاسلامی۔ سید عبداللہ ص۱۷)

(۳) زن را خرید و فروخت و دخل دادن در معاملات دیگر اگرچہ ملکیت خودش باشد، ہم بدون اجازۂ شوہر حق نیست۔ واختیاری ندارد۔

(۴) شوہر را حق تسلط و راملاک زن خود حاصل است کہ زن اختیار خرید و فروخت و ترکت را دران ندارد (حوالہ مذکور قانون فرانس ص۱۷۷)

(۵) زن در ہیچ معاملۂ مدعی و یا مدعی علیھا شدن نمیتواند و بدون اجازت شوہر در عدالت ہم حاضر شدن نمیتواند (حوالہ بالا ص۱۸۱)

عقلیت جدید از روی این قوانین زن را یک جانور بی اختیار قرار دادہ آن را ملکیت شوہر شمرد مگر وقتیکہ این جذبۂ ظالمانۂ عقلیت جدید بدرجۂ افراط رسید اساس تمدن را بحریت مطلق و آزادی کل زنان نہادند و در تمام امور زن را مساوی مرد قرار دادند۔ اکنون زن را بغیر اجازت شوہر در خلوت نشستن و صحبت کردن با مرد اجنبی آزادی بدست آمد وچندرکمائی کہ شوہر می کرد ہمان قدر زن نیز کمائی کردن گرفت و رشتۂ ازدواجی آنقدر رکمزور شد کہ ہرگاہ دل زن بخواہد با ہر مرد خوب صورت ومالدار تعلق قائم کردن می تواند تا کہ از شوہر خود علیحدہ شود۔ آخر نتیجۂ اش ہمین برآمد کہ نظام تمدن واصول عائلی زندگی درہم برہم شد۔ بعض شوہرھا از لعادت زنان

بغاوت زنان خود تنگ آمده خودکشی کردند. لدوسی مشهور بنام N A O M I (در اردو میں) درمتعلق زنان یک کتاب نوشتت ودران کتاب فیصله کرده است که علاج تباهی عائلی قوانین اروپا صرف درین است که زن مطابق قواعد دانایانِ مشرق دوباره حفاظت و نگرانی کرده شود.

لواطت

لواطت را تباه کنِ تمدن دانسته اولین قانون تمدن عقلیت قدیمه همین بود که این فعل خبیث راحرام قرار داده شود.

چنانچه حرام قرار داده شد. لاکن بے لجامی عطا کردۂ عقلیت جدید بواسطه همین فعل بد اروپا را سدوم و عموره گردانید اراکینِ مجلسِ شوری برطانیه که رعیت آنها را پدر و مادرِ خود می شمارند، لوطت را جائز قرار دادند، و بذریعۂ دستخط ملکه الزبیتھ آن ماده را یک جز قانون ملکی قرار دارند. آیا ازین واقعات معلوم نمیشود که عقل پیچیدگی هائی مسائل تمدن را حل کردن نمیتواند بلکه درین الهام ربانی ضرورت است؟ چنانچه اقبال گفته است ۔

فساد کا ہے فرنگی معاشرے میں ظہور　　کہ مرد سادہ ہے بیچارہ زن شناس نہیں

ترجمه:۔ درمعاشرۂ فرنگی فساد بظهور آمده است که این بیچارگان از سادگی و بے خردی زن را نه شناخته اند که ازین چه فساد برپا میشود۔

عقلیتِ جدید و ماوراء الطبیعات

ازماوراء الطبیعات آن حقائق مراد است که از تجربات مادی بیرون باشد وانسان بعقل و حواس و جدانِ خود دران هیچ فیصله قطعی نتواند کرد بالکل ظاهر است که برائی تجربۂ انسانی دو امر ضروری است.

(۱) اول اینکه انسان بآن چیز که تجربۂ آن می خواهد هم زمانه و هم عصر باشد یعنی هر دو دریک وقت موجود باشند.

(الف) مبدأ عالم

لهذا از روی این قاعده امور متعلقه قبل الانسان یا بمبدأ انسان از دائره سائینس اند یعنی این فیصله که قبل از انسان چه بود و آغاز انسان چطور وکی شد؟ این هر دو چنان اند که بواسطۂ خروج شان از ذرائع معلوماتِ انسانی برای آن غیب و پوشیده اند. ازین جهت انسان نه در متعلق آغاز و ابتدای خود چیزی فیصله قطعی کردن می تواند و نه در بارۂ آسمان و زمین و ستارگان و آفتاب و مهتاب کدام رای و خیال قطعی قائم کردن می تواند، و اگر کند هم تخمینی و خیالی رای خواهد بود نه که حقیقی. قرآن مجید این حقیقت را باین طرز بیان کرده است. مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ عَضُدًا ط

ترجمه:- من آن منکران را نه در وقت پیدائش آسمان و زمین حاضر کرده بودم و نه در وقت پیدائش خودِ انسان و نه چنین گمراهان را در رازهای تخلیقی دست و بازوی خود گردانیده بودم.

(ب) منتهای انسان

از روی همین قاعده واقعاتِ بعد از انسان و مابعد موتِ آن که آنها را منتهای انسان باید گفت با انسان هم زمانه نیستند که انسان در متعلق آنها کدام رای قطعی قائم کردن بتواند. عالم قبر و برزخ باشد یا عالم آخرت، هر دو از تجربات انسانی و از دنیای سائنس خارج اند، لهذا رای انسان را در بارۂ این امور کدام قدر و قیمتی نیست و نه کدام مرتبه دارد.

روحانیات

امر دوم که برای تجربه انسانی ضروری است کثیف بودنِ آن اشیاء است لهذا اشیاء لطیفه از دائره تجربات و تجزیه و تحلیل انسانی بیرون اند که انسان تا آنها رسائی ندارد. این چنین اشیاء از

دائرۂ سائنس نیز بیرون اند کہ بذریعۂ آن تجزیہ وتحلیل اینہا نتوان کرد۔ آن اشیا لطیفہ ذاتِ خالقِ کائنات، وملائکہ وارواحِ انسان، وحسن وقبحِ اخلاق واعمالِ انسان اند بلکہ تمام دائرہ ہای زندگی نوعِ انسان از دنیا وقبر وآخرۃ، تعین ضرر ونفع آن وتشکیل حدودِ آن از تجربات انسانی وسائنسی خارج اند۔ لہذا انسان از رسائی بآن حقائق قاصر است۔ ذریعۂ علم این سہ چیز مبدأ انسان، منتہاءِ انسان، روحانیات لطیفہ بدرجۂ کامل، صرف وحی والہام ربانی است کہ بذریعۂ انبیاء علیہم السلام انسان حاصل کردن می تواند۔ ولبعد از حصولِ این علوم با ذرائع انسانی متصادم نمی شوند بلکہ موافق ذرائع علمی انسان اند۔ مثلاً بذریعۂ گوش آوازہا وتقاریر را معلوم میتوان کرد وبا چشم الوان وصغر وکبر اشیاء را مشاہدہ می توان کرد مگر چشم از معلومات گوش وگوش از معلوماتِ چشم عاجز است۔ امّا در معلومات ہر دو کہ در مواضع مختلفہ اند ہیچ تضاد وتصادمی نیست، ہمچنان عقل از ادراکات حس وحس از علوم عقل عاجز است، ولی درمیان ہر دو در محل خود ہیچ تناقض نیست، ہمین حال است حس وعقل را با وحی الہی کہ این دو قوت از وصول بعلوم حاصل کردۂ وحی بذات خود ہرگز رسیدن نہ میتوانند۔ لیکن معلومات این دو را با معلوماتِ وحی کدام تصادم واختلافی نیست۔ ازین معلوم شد کہ تصادم درمیان معلومات عقل سلیم وحس صحیح ومعلومات وحی ناممکن است۔ چونکہ دو چیز صحیح ہرگز ضدّ یک دیگر نمی شوند۔ لہذا درمابین مذہب وسائنس تصادم را امکانی نیست، بلکہ دائرۂ ہر یک جدا جدا است۔ سائنس تا دائرہ مذہب پرواز کردن نمی تواند۔ اگر سائنس بغرض دشمنی وجذبۂ انتقام مداخلت در مذہبیات شروع کند خود سائنس برائی انسانیت زہر باطن گردیدہ بہ ہلاکت انسان تمام می شود چنانچہ از کج دماغی وبے راہ روی سائنسدانان دورِ حاضر چنین بنظر می آید

نظریۂ ارتقائی لامارک[1] و تردید آن بدلائل شش گانہ

از ہمہ پیش لامارک LAMARCK این را ثابت کرد کہ عمل ارتقاء از اثر قوتہای خارجی نیست، بلکہ ہرگاہ در یک نوع خواہش و میلان زیادہ پیدا شود پس از محرکات اندرونی آن ارتقاء شروع شدہ آن چیز نشو و نما می یابد۔ وی برای این دعوی طفل امثال پیش کردہ است کہ چند عرصہ بعد از پیدائش در دل آن جوش پیدا می شود کہ آن ہم مثل بزرگان خود بر پای خود برود تا آنکہ در ان این صلاحیت پیدا میشود۔ بہمین طور انواع مختلف درجہ بدرجہ از زیر بالا ترقی نمودہ شکل نوع بلند خود را اختیار می کند۔ مثلاً گردن شتر قبلاً مثل گردن دیگر حیوانات کوتاہ بود مگر وقتیکہ دیگر حیوانات را دید کہ از زیر برگ درختان را می خورند، بنا بر ضرورت غذا در دل آن آرزو پیدا شد کہ گردنم دراز شود تا کہ مثل دیگر جانوران من ہم برگ بخورم، چنانچہ رفتہ رفتہ گردن آن دراز شد

تردید نظریہ لامارک (LAMARCK)

(۱) در اثبات ارتقائی بودن خلق انسان کدام وجہیکہ لامارک بیان کردہ است کم از جنون نیست، زیرا کہ مخلوقات را چہار درجہ است کہ ادنی ترین آنہا جماد است، بعد از ان حیوان و عالی ترین آنہا انسان است۔ در جماد اصلاً خواہش نیست تا کہ آن سبب ارتقا گردد در نبات و حیوان اگر یک گونہ خواہش باشد ہم لکن در آنہا آنقدر شعور و ادراک از کجاست کہ بلندی و برتری یک نوع را دانستہ آن را خواہش کنند؟

(۲) برای خواہش چیز تصور کامل و ادراک وافر ضرورت است۔ ما خواہش آم خوردن و حکمران مقرر شدن را در ان وقت میکنیم کہ آن دو مارا علم کامل باشد۔

---

[1] لامارک کہ در ۱۷۴۴ء پیدا شد و در ۱۸۲۹ء ازین جہان رفت یکی از سائنسدانان فرانس بود۔ از تصنیفات آن الدائرة المعارف النباتیة والتاریخ الطبیعی للحیوانات اللافقریة و نظریہ لامارک زیادہ مشہور است، مذہباً عیسائی بود۔ (از مترجم)

(۳) برائ آن خواہش اسباب ممکنہ درکاراست کہ در نوع پائین موجود نیست. پس خواہش ارتقاء بطرف یک نوع بلند چہ گونہ میتواند کرد با اینکہ سامان تکمیل خواہش نزد آن موجود نیست آیا یک شخص بی تعلیم این خواہش می کند کہ مہندس بزرگ یا سرجن ڈاکتر شود؟ در مثال گردن شتر، اسباب خواہش گردن دراز را خواہش کرد؟ باقی در مثال طفل انتقال از ضعیف بطرفِ قوت نتیجۂ لازمی فطرتِ آن طفل است کہ تدریجاً نشو ونما می یابد درین خواہش را کدام دخلی نیست. اگر خواہش نکند ہم بوقتِ مقرر بپا پیہا خود می رود۔

(۴) چہارم اینکہ ارتقاء از نوع ادنیٰ مثل حیوان مطلق بطرف نوع اعلیٰ کہ انسان اگر نتیجۂ خواہش کدام نوع باشد، آن نوع ادنیٰ را علم بصورت انسان وقالب آن وصفات وخصوصیات آن ضروری است، لیکن دران وقت کہ انسان وجود نداشت حقیقتِ انسان را از کجا شناخت کہ خواہش ارتقاء بطرفِ آن در دلش پیدا شود۔

(۵) پنجم اینکہ کمالات انسانی در نوع پست موجود نبود، پس از منفی بہ مثبت چطور ترقی کرد، وقتیکہ این عمل صد بار ارتقاء طبعی بوقوع می آمدہ باشد. بدون دخل فعل خالق کائنات؟ پس ہستی از نیستی چہ طور بوجود آمد۔؟

(۶) ششم اینکہ بعد از انسان شدن ارتقاء چرا بند شد؟ وازین بطرفِ نوعِ اکمل چرا ترقی نہ کرد؟ بلکہ این عمل جاری می باید بود خواہ نمونہ می بود یا نے. در مرتبہ جماد نبات نبود ودر مرتبۂ نبات حیوان نبود ودر مرتبۂ حیوانِ مطلق انسان نہ بود ودرمیان عملِ خالق حکیم را ہم دخل نبود تاکہ عمل ارتقاء را تا یک حد جاری میداشت اعمال بہ رفتار طبعی شدہ است. پس بعد از رسیدن بمرتبۂ انسانی عمل ارتقاء چرا بند شد؟

نظریۂ ارتقائی دارون وتردید آن

دارون نیز وجہ خلق کائنات را بپیروی لامارک ارتقاء فہمیدہ است. مگر

ارتقاء این از ارتقاء لامارک مختلف است. داروین بنیاد ارتقاء خود را باین سه اصول نهاده است، تنازع[۱] للبقاء، انتخاب[۲] طبعی. بقاء[۳] اصلح وی دعوی دارد که فطرت آن نوع را باقی می گذارد که دران صلاحیت بقاء باشد. باقی انواع رفته رفته فنا می شوند- و فطرت از روی اصول انتخاب طبعی فقط آن انواع را انتخاب می کند که برین معیار (بقا) برابر باشند و باقی انواع را فنا می سازد و نتیجه آن را بقاء اصلح نامند، وکشمکش باهمی انواع را تنازع للبقاء گویند- (گویا که انتخاب طبعی و تنازع للبقاء بمنزلهٔ مقدمتین اند و بقاء اصلح نتیجهٔ آنها است) مثال شتر را چنین وجه بیان کرده است که گردن دراز نتیجهٔ خواهش خود شتر نیست بلکه در ابتداء دو قسم شتر یعنی گردن دراز و گردن کوتاه هر دو موجود بودند و درمیان ایشان تنازع در سلسلهٔ تحصیل غذا شروع شد- چونکه برگهای جانب پست و قریب زمین ختم شد برای شتران کوتاه گردن چیزی از اسباب غذا نماند، تماماً از قحط و گرسنگی ختم شدند و اصلح که شتر گردن دراز باشد باقی ماند و دران سلسلهٔ توالد و تناسل جاری شد که از ان نقصان شتران فنا شده پوره شد- این است نظریهٔ داروین و بنیادش برین است که فطرت بے انصاف فقط قوی را میماند و کمزور و ضعیف را ختم می کند- اصلی بانی و واضع نظریهٔ ارتقاء لامارک است- لاکن در اروپا نظریهٔ آن مقبول نشد بلکه نظریهٔ داروین مقبول گشت- باوجودکه در انکارِ خدا و قول بارتقاء مادی هر دو متفق بودند- وجهش این بود که در دورِ جدید اروپا مقبولیت کدام نظریه، از راه معقولیت آن نیست، بلکه از راهِ موافقت و ترجمانی جذبات و خواهشات ایشان است، اگرچه آن نظریه بدرجهٔ آخر نامعقول باشد. نظریهٔ داروین بامزاج جنگاور ومذاق استعمار پرستِ اروپا موافق بود که کمزور را ختم نموده فقط قوی را درمیدانِ تنازع للبقاء باقی باید ماند وابن حق ایشان است. لهذا در تمامی مکاتیب وفاکولتها این نظریه مقبولیت کامل حاصل کرد. از ین پیش ترمعلوم شد که فکر دانشمندان اروپا

کم وفکر جذباتی ایشان زیاده است. نورعقل مردم اروپا بسیار اوقات در ظلمات جذبات ومفادات محفوف میشود واز ادراک اصل حقیقت قاصر می ماند اکنون نظریهٔ دارون را ردّ خواهیم کرد. اگرچه ازان شش دلائل که نظریهٔ لامارک را تردید کردیم تردید نظریهٔ دارون نیز می شود، مگر علاوه بران شش دلائل، براهین دیگر هم پیش می کنیم تا که حقیقت ارتقاء دارون خوب معلوم شود۔

تردید نظریۂ داروؔن

نظریهٔ معاشی مارکس نیز مبنی بر نظریهٔ ارتقاء داروں است. فرق صرف همین است که در نظریهٔ داروں تمام تبدیلهای انسانی وهمه انقلاباتِ تمدنِ انسان تابع واثراتِ امور خارج ازانسان اند. ونزدِ مارکس تمام این تبدلات وانقلابات ازاثر تبدیلهای معاشی است درین هردو متفق اند که انسان ازگرد ونواحی خود مجبورات وغلامی وپیروی ماحول خود می کند که اراده اش را درین دخلی نیست ۔

نظریۂ داروؔن جبر است

مارکس خود قائل است که تشکیل ارادهٔ انسان از حالات معاشی خارجیهٔ آن میشود.

اعتراض بر نظریۂ ہر دو مذہب

(۱) بر هردو این سوال وارد می شود که هر دو بتقدیر قائل اند وانسان را ازعمل معطل می شمارند. ازایشان سوال می کنیم که آیا این تضاد وتناقض نیست؟ نظریهٔ لامارک بہ نسبت نظریهٔ داروں قدری سنجیده بود که تبدیلهای انسانی را نتیجهٔ میلانات وثمرهٔ سعی عمل آن قرار می داد، مگر داروں انسان را از ماحول خود مجبور قرار داد.

(۲) در بقاءِ اصلح که اصول نظریهٔ داروں است، حوصله افزائی طاقتهای ظالمانه

در ترغیبِ یار و مددگار گذاشتن انسانِ مظلوم یافت میشود که ازان رحم وشفقت فطریِ یک انسان با انسانِ دیگر ختم میشود، بلکه این یک تحریک بدامنی است در دنیا.

(۳) مطابق نظریۂ ارتقاء دارون ونظریۂ معاش مارکس انسان یک بازیچہ می گردد برای عوامل خارجی وحالاتِ معاشی (چونکہ انسان بیچارہ بقولِ ایشان مجبوراست) وبرای عملی وارادۂ انسان کدام محل ومیدان باقی نہ می ماند. وباوجودِ اشرف المخلوقات بودنش محکوم ماحولِ خود می گردد. واز روی سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ آن حاکیت وقوتِ تسخیرکہ بر واقعات عالم داشت آن فنا شدہ جذبۂ ترقی وایجادی کہ داشت آن ہم ختم میشود۔

(۴) ہر دو جنگِ عظیم گذشتہ نظریات دارون ومارکس را غلط ثابت کرد. غلطی ارتقاء دارون ازین ثابت شد کہ تعمیرا انسانی یک صدی گذشتہ را این دو جنگ تباہ کرد. ارادات وخواہشاتِ انسانی تعمیر وآبادی ماحولِ خود را خاکستر کردہ فانی کرد. وارتقاء در انحطاط تبدیل شد. غلطی نظریۂ معاشی مارکس ازین ثابت شد کہ دران دو جنگ زیادہ تر نقصان بمزدور رسید کہ در شرکتہا کار می کردند وزیادہ بمباری در شہرہا شد، از اثرآن جنگہا غربت وافلاس غریبان مزید ترقی کرد در رپورٹ معاشرتی ومعاشی اقوام متحدہ (بین المللی) مندرجۂ انجام کراچی، ۱۷ مئی ۱۹۵۲ء درج است کہ نصف آبادی دنیا از اثر جنگ در فاقہ کشی وبیماری مبتلا شد۔

(۵) درمتعلق ارتقاء جارج برنارد شاہ می نویسد کہ:-

" چقدر مقام حیرت است کہ آن شخص کہ در پیش روی انسان خلیج ہیبت ناکِ ناامیدی ومایوسی راکند آن دارون بود کہ نظریۂ ارتقاء خود را قائم کرد ودران قحط، موت، حماقت، اتفاقہای احمقانہ، ومثل این طاقتہای کورانہ در کار مصروف اند. تعجب است کہ نہ آنرا سنگسار کردہ شدو نہ در مقابلۂ این دشمنی نسلِ

انسانی آن را بدار کشیده شد بلکه چنانچه آنرا نجات دهندهٔ دنیا و مثل یک پیغمبر عهدِ
جدید تسلیم کرده شده درجای دیگر می نویسد که "نظریهٔ داروِن ازین سبب مقبول
شد که هر حزب یک قسم اغراض داشت که این نظریه مؤیدِ آن اغراض بود. از حامیان
جنگ گرفته تا پرستاران اشتراکیت و سرمایه داری این نظریه را پسند کردند. جنگ پسند
و سرمایه دار ازین وجه پسند کردند که درین "تنازع للبقاء و بقاء اصلح" را اصل قرار داده
شده بود. و از روی این نظریه شکست مزدوران و بربادی ایشان، و فتح مندی
طاقتوران و زورآوران را یک قانون فطری و ازلی قرار داده بودند. و ابطال "
بنی آدم اعضاء یکدیگر اند" درین موجود بود. و اشتراکیان نظامِ خود را بقاء
اصلح فهمیدند" ازین بیانات معلوم شد که لغزشات فکر جدید در حلِ مسائل تمدنی
چه قدر خطرناک است.

حماقتِ فکرِ انسانی در حلِّ مسائلِ تمدّنی

پروفیسر لاسکی می نویسد که "در چهار دیواری تجرباتِ شخصی خود چنان محصوریم
که از راهِ بے شعوری بصیرتِ ذاتی خود را معیارِ حق میدانیم. اگر ازین یقین که رای
ذاتی ما همیشه صحیح میباشد دست بردار شویم نصفِ آن مصیبتهای که از انقلابات
معاشرتی بوقوع آمده است ختم میشود. واقع این است که در معلومات انسانی دریافت
علت و معلول از روی تحقیقات جدید آن قدر مشکل است که در عالمِ طبعی حصولِ آن به
همان قدر آسان بنظر می آید. چونکه در اول الذکر رای و فیصلهٔ ما از جذبات و تعصبات
خالی نمی ماند بلکه نجات ازان تقریباً ناممکن است، همیں جذبات
و تعصبات رای و فکر ما را در انتخاب آن مفروضات و اصولِ موضوعه آن متاثر میسازد
حالانکه ما بنیاد نتائج خود را بر آن نهاده ایم. اما در علوم طبیعیه و کیمیا عقل غیر جانب دار

وانصاف پسند میباشد۔ مگر در معاملات وامور اضافیہ عشر آن انصاف و غیر جانبداری ہم باقی نمیماند۔ (اشتراکیت والسلام۔ صدیقی ص۲۹۸ و ص۳۰۷)

نارسائی فکر جدید در ماورا الطبیعیات و حقائق لطیفہ

از تحریرات گذشتہ معلوم شد کہ باوجود محسوس و غیر لطیف بودن انسان فکر جدید در معاملات انسانی از رسائی بحقیقت قاصر ماند، و از غلطی افکار خود انسانیت را بمصائب مبتلا کرد و این نتیجہ انحراف از ہدایت ربانی است۔ اما در ماوراء الطبیعیات مثل خدا، ملائکہ، رسالۃ، عالم آخرت و روح انسانی ضعف و بیچارگی فکر جدید در متعلق این مسائل بہ نسبت مسائل انسانیت زیادہ واضح و نمایان است۔ بلکہ انسان درین امور محض محتاج ہدایات ربانی و الہامات خداوندی است۔ آن فلاسفہ غربی کہ خدا و حقائق دینیہ مذکورہ را انکار کردہ اند مثل رابرت انگرسان وغیرہ حقیقت آن انکار محض ہمین است کہ ما آن چیزہا را نمیدانیم، گویا کہ اظہار لاعلمی می کنند نہ اینکہ عدم این حقائق دینیہ بالیشان معلوم باشد در الکلام و (از شبلی نعمانی) این قول فیمل[1] فلاریان فرانسسی منقول است کہ تمام فلاسفہ غربی از ادراک این مسئلہ عاجز اند کہ وجود چطور متحقق شد و چطور ترقی کرد لہذا ما را از اقرار کردن یک خالق ازلی و ابدی چارۂ نیست۔ فونتل[2] در انسائیکلوپیڈیا می فوید کہ مقصد از طبیعیات فہم و ادراک وجود خالق است و درین شک نیست کہ وجود اللہ و خالق کائنات بدیہی است۔ پلوٹارک[3] ریزک نیوٹن می گوید کہ ترتیب عالم موجودہ بدون خدای علیم و قدیر ناممکن است۔ ہربرٹ سپنسر می گوید کہ بالفرور رفوت ازلی و ابدی خداوندی در بالائی انسان موجود است از ین سبب باقی علوم نیز از فکر جدید خارج است کہ باوجود محسوس بودن کیفیات و معاملات انسانی

چونکہ آنہا از تجربۂ مادی خارج اند لہذا فکر جدید از ادراک آنہا قاصر است، پس ادراک نبوت وملائکہ و روح انسانی وحسن وقبح اعمال چہ طور ممکن می تواند شد. در مجالس شوری فیصلہ ہای مفکرین جدید درمتعلق اعمال وکردار انسانی روزمرہ تبدیل میشود. گاہ قانون تجارت را تجویز نمودہ تصویب می نمایند وبعد از محسوس کردن خامی باز آنرا ممنوع قرار میدھند. وگاہ قانون آزادی وجواز شراب نوشی را اجرا میکنند. لاکن وقتیکہ مضرت شراب نمایان شد در ۱۹۳۷ء امریکا خواست کہ دوبارہ قانون بندش شراب را نافذ کند، مگر در مقابلۂ عوام عادی بشراب قانونش ہیچ ثابت شد. گاہ قانون بندش طلاق را وضع کردہ بواسطہ قانون جواز طلاق از اسلام انکار کردند. وقتیکہ حالات ازدواجی ایشان را مجبور کرد باز قانون جواز طلاق را تسلیم کردند.

ہمچنان در متعلق معاملات انسانی روز از قوانین وضع نمودہ بعد از تجربۂ چند روز آن را منسوخ میسازند. از ہمین سبب دکتور مشہور وماہر علم الحیات لائیڈ مارگن نوشتہ است کہ وجہ ارتقار انسان ممکن نیست تا آنکہ اصل تخلیق یعنی خالق کائنات را اقرار کردہ نشود. اگر ارتقار طبیعی باشد سوال پیدا میشود کہ تقاضای ارتقار از کجا آمد؟ دوم اینکہ ارتقار یک زینہ است وبرای ہر زینہ یک منزل مقصود ضرورت است کہ بذریعہ زینہ عروج بآن آسان شود، لہذا برای ارتقار نیز مثل زینہ یک منزل مقصود و بام عروج درکار است چونکہ خود ارتقار مقصود بالذات نیست بلکہ برای رسیدن وعروج ببام مقصود است کہ آن ذات رب العلمین باشد. مشکلات علم الطبیعیات در علم الحیات حل میشود وغوامض علم الحیات در علم النفسیات واضح میشود ودقائق علم النفسیات در علم التعلیل والتحلیل یعنی منطق منکشف می گردد وگرہ کشائی باریکی ہای علم التعلیل والتحلیل درمقام

روحانیات والهامات الٰهیه بدست می آید ازهمین وجه است که دو صد ساله فیصله فکر جدید را در متعلق ماده تجربه مابعد نیست و نابود کرد که ماده سالمات و اجزاء ایٹمی (اجزاء لاتتجزیٰ) نیست بلکه ذرات برقی است بعد ازین دیگر تحقیقات شد که ذرات برقی نیز ماده نیست بلکه ماده قوت محض است که ازان تعبیر صحیح به نور می کنند، (ملاحظه کن که) معامله از خارجیت و جزئیت بذهنیت و کلیته رسید (غبارِ خاطر ص ۱۴۹)

برای راه نمای عقل و حی ضروری است

همچنانکه برای درک علم الطبیعیات و محسوسات دو قسم روشنی ضرورت است، یکی روشنی داخلی که در چشم موجود است دوم روشنی خارجی که از وجود انسان خارج و بعالم بالا مربوط است. چونکه اگر انسان نابینا باشد از محسوسات و مادیات و تجربه طبیعیات هیچ فائده گرفتن نمی تواند تا آنکه در چشمش ضیاء نباشد. مگر وجود این نور در چشم نیز قدرتی و سماوی است که اگر خود انسان موجود نباشد باز هم تحقیقات و دریافت نظریات مادی ممکن نیست، لهذا برای درک امور متعلقه بانسانیات و ماوراء الطبیعیات مثل خدا، ملائکه، نبوت، آخرت، مجازات اعمال، حسن و قبح اعمال انسانی، و آثار و نتائج دنیوی و اخروی آن نیز وجود دو نور ضروری است یکی داخلی که آن عقل خداداد است دوم خارجی که آن الهام و وحی ربانی است تا که عقل در روشنی وحی حقائق لطیف و غیر مادی را درک کردن بتواند - مادیات که کدام درجه ندارند برای ادراک آنها دو روشنی را بندوبست کرده اند - این ممکن نیست که برای ماوراء الطبیعیات که درجه بلندی دارند بندوبست دو نور نکرده باشند - چنانکه برای ادراک مادیات باوجود روشنی داخلی که عقل است روشنی خارجی و سماوی که آفتاب و مهتاب

وبرق وغیره است انتظام کرده اند، اگر برای ماورا الطبیعیات که زیاده غامض و پوشیده اند مزید بر روشنی داخلی که عقل است، روشنی خارجی را که وحی است انتظام نه کرده باشند- این سراسر خلاف حکمت است این انتظام نور خارجی بسلسلهٔ انبیاء و وحی آسمانی کرده شد- و آخری وجامع ترین وکامل ترین روشنی و وحی که محفوظ کرده شد تا ابد، آن بشکل قرآن مجید است۔

آن کتاب زنده قرآن حکیم — حکمتِ او لایزال است و قدیم
صد جهان تازه در آیات اوست — عصرها پیچیده در آنات اوست
(اقبال)

یک نظر اصولی و سیاسی بر نظامِ سرمایه داری و اشتراکیت

نظام اشتراکیت و سرمایه داری فرزندِ ناخلف و ناصالح تهذیب مادی اند. در نگاهِ تاریخی چونکه سرمایه داری قبلاً بوجود آمد و اشتراکیت بعدازان، لهذا سرمایه داری فرزند کلان تهذیب مادی است و اشتراکیت ولدِ کوچک آن ناخلف ازین سبب گفتیم که باوجود پیدا شدنِ هردو از یک مادر درمیان خود سلوک و رفتار برادرانه نه کردند و نه باهم اتفاق دارند بلکه همیشه در جنگِ بایکدیگر مصروف اند۔ و سلسلهٔ جنگ هردو بی نهجی شروع است که هرگز ختم نخواهد شد و نه امید ختم شدنِ آن است این هر دو فرزند در حق مادر مشفق خود که تهذیب مادی است نیز نافرمان اند زیرا که تهذیب مادی کدام سامان راحت و آسائش که بعداز جانفشانی و مساعی بے پایان آماده میکند و کدام نقشهٔ زندگی مادی که تعمیر میکند این دو فرزند و اولاد و پیرو ناخلف آن را ختم می کنند تا آنکه درمیان مادر و پسرانش همیشه جنگ جاری است از دستِ همیں دو فرزند دو اہل جنگ عالمگیر برپا میشود لاکن تاهنوز درین جنگ راجع بتعمیر و تخریب مادر و فرزندانش فیصلهٔ قطعی نه شده است.

تا الحال زمادر ختم شده است و نه فرزندانش تباه شده اند. کدام تیاری که برای جنگ فیصله کن دو فرزند کرده اند و نظام جنگی خود را از بم های ایمٹی و بائید روجنی و میزائل مکمل کرده اند، ممکن است که در مستقبل قریب درمیان مادر و اولادش آخری فیصله وقوع پذیر شود. خیال ما این است که درین آخری جنگ نیز نه فاتح و غالب خواهد بود و نه مفتوح و مغلوب بلکه هر دو فریق جنگ فنا خواهند کشد. مادر (تهذیب مادی) با اولاد خود تماماً فنا خواهند شد اگرچه این یک پیش گوئی قبل از وقت است لاکن زمانه خود نشان خواهد داد که چیزیکه ماگفته ایم آن صحیح است. خیال اقبال مرحوم نیز همین بود. ؎

تمہاری تہذیب اپنے خنجر سے آپ ہی خودکشی کرے گی

جو شاخِ نازک پہ آشیانہ بنے گا ناپائیدار ہوگا!

ترجمہ:۔ تہذیب شما خود را بخنجرِ خود خواهد کشت، زیرا که آشیانهٔ که در شاخِ نازک تیار شود آن بے اعتبار و ناپائیدار است.

اکنون وقت جان کنی و حالتِ نزع تهذیب جدید است. مگر عاشقان این تهذیبِ قریب الموت این قدر در سرش هجوم دارند که عنصر جدید عالم اسلام هم در از خود کردن این تهذیب در بستر مرگ بے آرام اند و در حصول این بقربان کردن و فدا مودن تمام ورثهٔ تاریخی خود تیار اند. روی کلام من بطرف از خود کردن تهذیب جدید است نه بطرف از خود کردن کسب و هنر جدید، چونکه از نقطهٔ نظر تعلیم اسلامی برای بقاء مسلمانان هنر جدید یک امر ضروری و در سامان جهاد شامل است که جهاد در اسلام فرض است. مگر در هنر جدید و تهذیب جدید دقیق فرق است که عنصر جدید و افراد تعلیم یافتهٔ ما از ادراک آن قاصر اند، و از همین سبب غالباً در تمام عالم اسلام درمیان قدیم (علماء) و جدید (منورین) جنگ و اختلاف

جاری است۔ واز نتیجۂ ہمین جنگ نامعقول یک حکومت اسلامی نیست کہ محکم و پایدار باشد۔ صد کاش کہ ارباب مکاتب و مدارس عصری و اصحاب مدارس دینی مطلب این دو لفظِ مختصر را در یک وقتی درک کنند و ہر دو توت برای حصول ہر دو مقاصد (دینی و دنیای) متحد شدہ کار کنند۔

(۱) یک طرف ماہر علوم قدیمہ و جدیدہ در مقابلۂ دور کردن گندگی ہای تہذیب جدید متفق شدہ اقدام کنند

(۲) دوم از طرفِ دیگر ہر وقت متحدہ شدہ در تحصیل ہنر جدید بکوشند۔ تاکہ مسلمانان از بدبختی نجات یافتہ از زندگی حیوانی و جذباتی درکنار شوند، و جنگ و جدال را ختم نمودہ در روشنی عقل و دین در ہر دو دائرۂ کار اتفاق نمودہ اقدام کنند۔ دائرۂ اول جنگ بخلاف تہذیب غربی و دائرۂ دوم سعی نمودن در تحصیل ہنر غربی است اگر فریقین (قدیم و جدید) بفہمیدن مطلب یک دیگر کوشش کنند انتشار فکری و تضاد عملی از میان فوراً ختم میشود، چونکہ ارباب اقتدار ہم بہ تحفظ در تہ تہذیب اسلامی زور می زنند۔ درین روزہا حکمران اعلیٰ پاکستان ضرر رسانی تہذیب غربی را تذکر نمودہ بہ تحفظ تہذیب و تمدن اسلامی تلقین کرد۔ بما معلوم است کہ ذمہ داری این انتشار بسر چیند افراد است کہ فریب خوردۂ فتنۂ استشراق اند و می خواہند کہ در میانِ مسلمانان وحدت فکر و عملی پیدا نشود تاکہ در کدام وقت صاحب طاقت نگردند، و مقصد فکری شہنشاہیت پسندان حاصل گردد کہ برای حصول آن کرورہا روپیہ خرچ می کنند۔

از عمل نمودن برین مشورۂ مذکورہ جنگ قلمی و زبانی ختم شدہ چنین معاشرۂ اسلامی محکم بوجود خواہد آمد کہ جامع اسباب ترقی مادی و روحانی خواہد بود۔

مُعتدل و فطری بُودن نظام معاشی اسلام

چونکه اسلام یک دین فطری است، لهذا در نظام معاشی خود نیز فطرت انسانیه را خیال داشته تمام اُمورِ فطریه برحالت خود محفوظ داشت البته در کجا یکه دران امورِ فطری سری زیغ وکجی وبےاعتدالی رونما شد آنرا ازاله کرده بمرتبهٔ اعتدالش آورد. بعکس نظریهٔ معاشی اسلام چونکه در نظریات معاشی اشتراکیت واکتنازیت بی اعتدالی وانحراف از حدودِ فطرت موجود بود زیراکه این هردو نظریه جذباتی بودند در نظریاتِ جذبات حدشکنی فطرت لازمی است، لهذا اسلام در نظریهٔ معاشی خود چنان (۱) اعتدال وموافقت فطریه برقرار داشت کە دران تحفظ معاش و (۲) رعایتِ حقوق تمام طبقات انسانی ملحوظ باشد واز (۳) تمام نقصانات نظام سرمایه داری ونظام اشتراکیت نیز پاک کرده شد. (۴) تمام راه هایی کە ازان حالت معاشی رعیت متأثر می شد وطبقهٔ سرمایه دار خونِ غریب رامی خورد نظام معاشی اسلام آن را بند کرد. و (۵) هرچیزیکه ازان در حریت وشرافت وجوشش عملِ خودمختاری انسان فرق می آمد. ازان نیز مخالفت کرد. (۶) سکون واحتکار مال را در حرکت تبدیل کرد. وبجای تیز کردنِ عداوت درمیان اُمراء وفقراء حسِ (۷) ایمانی واخلاق را ذریعهٔ ربط ومحبت درمیان هردو قرار داده حقوق فقرا را محفوظ کرد. وبعوض مساواتِ مالی غیرفطری وناجائز درمیان امراء وفقراء قانونِ مساوات حصول رزق را قائم کرد و (۹) در قوانین عدلیه شاه وگدا را برابر حقِ مطالبه عطا کرد. واشیائیکه نتیجه وپیداوار سعی وعملِ انسانی نباشد وکسی از ان اشیاء بذریعهٔ سعی وعمل ومحنت انسانی بطریقهٔ جائز بالذات یا بالواسطه قبضه نباشد آن را ملکیتِ (۱۰) مشترکهٔ تمام انسانها قرار داد. این ده اصول است که عمارتِ نظامِ معاشی معتدلِ اسلام برین ها قائم است.

برقرار داشتن امور فطری و تردید بی اعتدالی اشتراکیت

در نظام معاشی اشتراکیت مساواتِ مصنوعی و غیر فطری است و در نظام معاشی سرمایه داری تفاوتِ غیر فطری است۔ اسلام اعتدال را قائم نموده هر دو را تردید کرد۔ مساواتِ مصنوعی را ازین سبب تردید کرد که آن خلاف فطرت است۔ زیرا که الله تعالی قوه پیدائش را بمراتب مختلف پیدا کرده است۔ لهذا قابلیت فکری و دماغی تمام انسانها برابر نیست و نه قوهٔ عملی ایشان یکسان است از تفاوت فطری این دو قوت نمو دار شدنِ تفاوت مالی در طبقات انسانی لازم است و از راه همین تفاوت تنخواه طبقه ملازم پیشه و نوکر برابر نیست، و نه آمدنی تمام تاجر ها یکسان است۔ و نه منافع تمام ارباب صنعت و حرفت مساوی است، چونکه قوهٔ فکری و عملی ایشان برابر نیست۔ لهذا ثمرات و نتایج تفاوتِ فطری را بر حال خود ماندن عین عقل مندی است و جنگ و جدال بخلاف این تفاوت مالی که فطری است در حقیقت جنگ است بخلاف فطرت از هر جانب نامعقول است۔

ازین سبب اسلام این تفاوت فطری را برقرار داشت و وجود اُمراء و غرباء و مالدار و فقراء هر دو را تسلیم کرد، و بدولت مندان آن پابندی عائد کرد که حقوق فقراء نیز محفوظ و سلامت ماند و دولت مندان از حدود فطری خود تجاوز کردن نتوانند، این اولین عدل اسلام است۔

تردید بی انصافی سرمایه داری و تحفظِ حقوق دولتمندان و غربا

بر دولت مندان مندرجهٔ ذیل پابندی را اسلام عائد کرد تا که اعتدال پیدا شده حق طبقهٔ غریب محفوظ ماند۔

(۱) غنی از حد فطرت و شریعت تجاوز نموده بذریعه سود مال حاصل نکند بلکه بجای

این غریب را بطور قرض حسنه امداد کند.

(۲) بذریعهٔ رشوت وظلم و دیگر ذرائع حرام مال بدست نیارد۔

(۳) طبقهٔ سرمایه دار بوسائل رزق از قبیل تجارت، صنعت، شرکت سازی، زمینداری اجاره داری، نوکری، محض باثر دولتِ خود قبضه نموده طبقهٔ غریب را محروم نکند۔ تاکه ازین وسائل غیر سرمایه دار نیز مستفید شدن بتواند و تفاوت فطری در مرتبهٔ خود ماند در شکل فارونیت پیدا خواهد شد۔ و بجائی تفاوت فطری تفاوت فارونی رونما خواهد شد، و از آن تمام مفاسد و خرابیها دیگر بوقوع خواهد آمد که خاصهٔ لازمهٔ نظام سرمایه داری است.

(۴) آن حقوق که فقراء در اموال اغنیاء دارند اسلام بذریعهٔ قانون زکوٰة و عشر و خراج و دیگر صدقات اغنیا را جواب ده فقراء قرار داده است۔ تاکه هر سال یک مقدار مناسب برائی فقراء منتقل شده تفاوت فطری برحال ماند و مزید بران ترقی نکند۔

اسلام در معاشی نظام خود خامیهای نظام معاشی اشتراکیت و سرمایه داری را ازاله کرد!

نقصان عظیم در نظام اکتنازی و سرمایه داری کاروبار سود است اسلام هر قسم سود را خواه مفرد بود یا مرکب حرام قرار داد البته محض وصول اصل قرض را اجازت داد۔

وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ۝

ترجمه:۔ اگر شما از سود توبه کنید البته شما را صرف اصل قرض بدست می آید نه شما را اجازت ظلم است که یک پیسه از اصل قرض زیاده بگیرید و نه بر شما ظلم کرده می شود که از اصل قرض یک پیسه کم شود. (البقره)

و نیز ارشاد است :۔

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ط (البقره)

ترجمه :- ای مسلمانان! بترسید از خدا و ترک کنید باقی ماندهٔ سود را اگر شما بفرمان خدا یقین دارید۔

همچنان أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا خدا حلال کرد بیع را و حرام کرد سود را درین هرسه آیات اللہ تعالیٰ نقصانِ بنیادی سرمایه داری را دور کرده تمام انواع سود را حرام قرار داد، خواه آن اضعاف مضاعفه باشد یا کم۔ اگرچه ۲۵ پیسه فیصد باشد نیز ناقابل برداشت نیست چونکه در عرب دو چند سود رواج بود که بدترین انواع سود است، عادتشان این بود که اگر مدیون در مدّت مقرره دین را ادا کردن نمیتوانست با توسیع مدت در سود و نفع نیز زیادتی میکردند تا آنکه سود از اصل سرمایه سه چند زیاده می شد۔ این را نیز قرآن کریم بطورِ خاص حرام قرار داد۔

وَلَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً (سود مخورید در هیچ وقت، خصوصاً به نهج که شما رواج دارید این هرگز قابلِ برداشت نیست۔) در آیت بالا همین شکل مراد است۔ خلاصه اینکه قرآن کریم دروازهٔ تمام اقسام سود را بند کرده سود خور را چنان بیم سخت داد که دیگر هیچ مجرم را قرآن کریم چنین بیم نداده است۔

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ۔ (البقره)

ترجمه :- اگر شما سود را ترک نمیکنید تیار شوید برای جنگ با خدا و رسول اگر از سود توبه کنید شما اصل مال خود را میتوانید گرفت نه از رأس المال زیاده اگرچه یک پیسه باشد۔ ازین تفسیر تحریف بعض مردمان دل داده تهذیب غربی معلوم شد۔ چونکه قرآن مجید صورت عمومی و خصوصی سود هر دو را حرام نشان داد و

یک صورت سود کہ قباحتِ خصوصی داشت حرمت آن را نیز بطورِ خاص ثابت کردہ ممنوعش قرار داد۔ ورنہ در مضامین قرآن کریم تعارض لازم می آید۔ آیت فَلَکُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِکُمْ۔ وصولی اصل رأس المال را اجازت میدہد وبس، وآیت وَذَرُوْا مَابَقِیَ مِنَ الرِّبٰوٓا مطالبہ باقیماندۂ سود را حرام قرار میدہد (کہ مطلقاً گرفتن سود اجازت نیست خواہ کہ مفرد باشد یا مرکب) اگر حرمت با سود دو چند خاص باشد درمیانِ این دو آیات اختلاف لازم می آید۔ واگر تمام انواع سود حرام شود بہ تمام آیاتِ عمل می شود کہ ہیچ آیت متروک العمل نمی ماند۔ در چہار دہ صد سال ماہرین قرآن ہمین مطلب را فہمیدہ اند۔

قرآن لفظاً ومعنیً متواتر است

در قرآن تواتر لفظی ومعنوی ہر دو موجود است، چنانکہ الفاظ قرآن بتواتر ثابت است کہ از انقلاب زمانہ تبدیل نمیتوان کرد مطالب واضح قرآن ومعانی قطعی آن نیز متواتر است کہ از تبدیلی زمانہ کس را اجازت تبدیل کردنِ آن نیست۔ در ہیچ وقت تبدیل وتحریف معانی ومطالب قرآن را گنجائش نیست۔ خواہ ربوا وسود باشد یا صوم وصلوٰۃ یا حج وزکوٰۃ یا دیگر مطالب متواترۂ قرآن۔ اگر بالفرض مطالب متواترۂ قرآن محفوظ نباشد و ہرکس وناکس ہرگاہ کہ خواہد آن را تبدیل کردن بتواند محفوظیت الفاظ قرآن نیز عبث وبے فائدہ میماند چونکہ غرض از حفاظت الفاظ حفاظت معانی ومطالب قرآن است۔ اگر معانی محفوظ نماند از حفاظت الفاظ ہیچ مقصد حاصل نمیشود

حرمت تجزیہ را قبول نمیکند

در حرمت اشیاء ضابطہ وقاعدۂ اسلامی این است کہ در کم وبیش کدام تفاوتی نیست تا کہ سودِ کثیر حرام باشد وسود قلیل جائز وحلال، ذرۂ قلیل وکثیرش ہر دو حرام است، مالیکہ بذریعۂ رہزنی حاصل شود آن مطلقاً حرام است کہ

خواه کم باشد یا بسیار۔ خود مرده بهر صورت حرام است که نه خوردن کم آن درست است و نه بسیار آن، لهذا در سود این حد بندی که سود مفرد حلال است و سود مرکب حرام این خلاف عقل و نقل است۔

خلاصه اینکه آن چیز که مدار حکم است خواه کم باشد یا زیاده حکم آن تبدیل نه میشود۔ مثلاً سرقت حرام است مدار و علة حرمتش سرقت بودن است اکنون مسروق کم باشد یا زیاده در هر دو صورت حرام است و در حکم کم و بیش آن فرق نیست۔ همچنین خود مرده حرام است۔ گوشت خوک و چیزهای نشه آور، رشوت، غصب، ظلم تمامی این چیزها حرام اند، و در تمام این ها کم و بیش یک حکم دارند که تمام صورتهای شان حرام است۔ وجه عموم این است که شریعت چیزی را که حرام قرار می دهد از راه مفسد بودنِ آن است و فساد خواه کم باشد یا بیش در هر دو صورت واجب الاجتناب است۔ این قسم تجدد در دین بقصد اصلاح نیست بلکه بغرض افساد و بهانه تقلید فرنگ است۔ چنانچه اقبال می گوید۔

محسوس یہ ہوتا ہے کہ آوازۂ تجدید
مشرق میں ہے تقلیدِ فرنگ کا بہانہ

ترجمه۔ چنان معلوم میشود که شهرت جدید پسندی در کشورهای شرق یک بهانه است برای تقلید و پیروی نمودن فرنگیان۔

درمیان کافر و مسلمان، و مولی و غلام معامله سود جائز نیست

بعض آشفته تهذیب غربی در جواز ربوا این استدلال پیش میکنند که در فقه اسلامی درمیان کافر و مسلمان، و مولی و غلام معامله سود را جائز قرار داده شده است این استدلال بالکل غلط است چونکه فقه اسلام از جوازِ ربوا در بین اشخاص مذکوره

بالکل انکار کرده است. درین دو صورت ربوٰی شرعی محقق نیست (تاکه جواز آن تمسک توانند کرد زیراکه جواز یک صفت وجودی است که بمحل و موصوف میخواهد وقتیکه در صورتین مزبورتین خودِ ربوا وجود ندارد جوازِ آن از کجا آمد؟) نه اینکه درین صورت ربوا است ولی جائز درمیان هر دو مسئله زمین و آسمان فرق است، زیرا مفهوم شرعی ربوا این است که مال معصوم و محفوظِ کسی را در ضمن عقدی بدون بدل و عوض حاصل کرده شود اگر درمیان مولی و غلام چنان معامله پیش آید که غلام دو ۲ روپیه مولی خود را داده یک روپیه ازان گرفت بعوض آن دو روپیه ازین سود نیست چونکه آن دو روپیه نیز ملک مولی است لهذا تبدیل ملکیت نیامد تاکه ربوا محقق می شد، بلکه چنین باید فهمید که مولی دو روپیۂ خود را از غلام گرفته بعد ازان یک روپیه نزدِ آن بطورِ امانت گذاشت، همچنان مال حربی نیز حلال است و مباح که بمثلِ صید و در ملکِ آن نیست بلکه مالک حقیقی ملکیت آن را ختم کرده است، الحال انتظارِ قبضه است که بران کدام شخص قبضه خواهد کرد تاکه ازان شود، قبضه کردن بر مال حربی چنان است که قبضه کردن بر حیوان شکاری و وحشی - پس سود درمیان کافرِ حربی ازین سبب متحقق نیست که درآنجا نیز تبادله نیست - همین راز است که فقها درین دو صورت این لفظ را استعمال نکرده اند که لایجوز الربو بین المسلم والحربی وبین العبد مولاه بلکه این عبارت را استعمال کرده اند که لا ربوٰی بین المسلم والحربی ولا بین العبد ومولاه - یعنی درین صورت بالکل ربوا نیست و نه مفهوم ربوا شرعی درین دو موجود است.

اسلام از احتکار و اکتناز و اشتراکیت منع نموده حریت شخصی را برقرار داشت

وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا فِي

سَبِیْلِ اللہِ فَبَشِّرْھُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ ۝ (قرآن مجید)

ترجمہ:۔ آنانکہ جمع میکنند نقرہ و طلا را (روپیہ را) و خرچ نمیکنند در راہِ خدا، پس مژدہ دہ آنہارا بعذاب دردناک۔

اَلَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗۤ اَخْلَدَهٗ كَلَّا لَیُنْۢبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ ۝ (قرآن مجید)

ترجمہ:۔ آنکہ جمع میکند مال را و میشمارد آنرا بگمان اینکہ آن پایدار است، ہرگز چنین نیست بلکہ آن را در دوزخ انداختہ خواہد شد۔ در صحیح مسلم مرفوعاً از معمر مروی است کہ:۔ من احتکر فھو خاطئ کسیکہ سامان غذارا بغرضِ قیمت شدنِ نرخ ذخیرہ کند آن مجرم و گنہگار است۔

قرآن مجید درین ارشادِ خود از قبضہ نمودنِ یک گروہ بر ذرائع معاش انسانی منع فرمود۔

(۱) خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا ۝ تمام سامانِ زمین را خدا برای شما آفریدہ است کہ ہر انسان را از ذرائع معاش آن حق استفادہ حاصل است۔

(۲) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِیْهَا مَعَایِشَ ۝ ذرائع معاش شما را در زمین آفریدہ ایم کہ ہریکے ازان نفع گرفتن میتواند۔ ہر فرد را در اکتسابِ رزقِ حلال و اضافہ ملکی شخصی خود مطابق قوۃ فکری و عملی خود کہ فطرتاً دران موجود است بشرطیکہ از حدودِ شرعیہ بیرون نشود حق حاصل است۔ آزادی و تفاوت فطری آن در مالداری عین حکمت است۔

(۱) نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَّعِیْشَتَهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ما سامان زندگی را درمیان انسانہا در دنیا تقسیم کردہ ایم۔

(۲) وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ لِّیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ

بَعْضُہُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا ۝ یکی را بر دیگر بلند کرده‌ایم در مرتبه تا که یکدیگر را تابع ساخته باہم زندگی خود را انجام بدہند. بیضاوی در تفسیر این مینویسد که تا یکدیگر را در کار خود استعمال کردن بتوانند. والفت و ربط و نظم برقرار ماند برای اینکه نظام عالم درست ماند.

حکمت و راز در تفاوتِ مالی

آن حکمتیکه قرآن کریم اجمالاً بطرف آن اشاره کرده است تفصیلش این است نظم و تالیف درمیان احزاب بشری و افراد آن یک مقصد بزرگ و ہدف عالی است، چونکه انسان بعکس دیگر حیوانات فطرةً مقتضی تمدن و اجتماعیت است بجز انسان دیگر حیوانات جدا جدا زندگی خود را پیش بردن می توانند مگر انسان از راهِ مَدَنِیُّ الطبع و اجتماع خواه بودنش بدون اجتماع و جمعیت یک لمحه زندگی انفرادی خود را بسر بردن نمیتواند.

احتیاجی بلباس

انسان را لباس ضرورت است که بذریعۂ آن بدن خود را از سردی و گرمی حفاظت کردن بتواند. لباس تیار میشود از تار و ریسمانِ پنبه، لهذا آن را تعاون یک مزارع ضرورت است که پنبه را کاشته برای آن اسباب لباس را مهیا کند. و برای صاف کردن و جدا کردن پنبه از تخمش معاون دیگر ضرورت است که این کار را بانجام برساند. معاون سوم ضرورت است که از آن تار لباس زد، و بعد از بدست آمدن ریسمان معاون چهارم برای بافتن آن درکار است. و بعد ازین اگر رنگ کردن ضرورت باشد رنگمال نیز بکار است که در آن لباس زینت پیدا کند. بعد از تعاون و کمک یک جماعت آن لباس قابل استفاده می گردد.

همچنان اگر آن لباس پشمی باشد یا برای زنان و ابریشمی، درین ها یک انسان کافی نیست بلکه اعانت افراد متعدد درکار است چونکه یک انسان تنها تمام

این کارها انجام دادن نمی توانند.

احتیاجی مسکن

همچنان انسان را خانه وجای بود و باش ضرورت است که در تعمیر آن سنگ وخشت و چونه وسمینت وگل ضروری است. حصول این اشیا بغیر تعاون یک دیگر ممکن نیست، برای چوب کاری نجار، وبرای گل کاری معمار، وبرای اجزای آهنی آن آهنگر را ضرورت است واین کسان بتنهائی کافی نیستند بلکه از مزدور و مرد بیکار چاره نیست تا آنکه عمارت بپایان می رسد. برای جمع نمودن خوراک وغذا زراعت کار، وآرد کننده دانه جات، سازندهٔ تنور، صانع دیگ وکاسه، مزدور برای آوردن روغن ومصالح وامثال ایں امداد تمام این افراد بالاضروری است. برای صاف کردن راه وشوارع عامه حزب تنظیف، و برای سر تراشیدن دلاک وحلاق، وبرای شستن لباسها گازر، درکاراند.

ازین معلوم شد که نقشهٔ زندگی کامل انسان انفرادی نیست بلکه اجتماعی است. این نظام حیات اجتماعی انسان وابسته باحتیاجی آن است. وبسبب همین احتیاجی ربط ونظم درمیان افراد انسانی باقی است. اگر تمام افراد در مالداری برابر باشند یکی از دیگر چطور کار گرفتن می تواند. اگر انسان یک دیگر را گوید که سرمن را بتراش دیگر درجوابش میتواند گفت که تو سرمن را بتراش. من از تو در چیزی کمی ندارم چرا کنم؟ اگر گوید که لباس من را بشو نیز خواهد گفت که تو از من را چرا نمی شوئی؟ چونکه ما و تو برابریم. اگر جوالی ومزدور را گفته شود که این صندوق را با بستره تا فلان جاه برسان، خواهد گفت که تو خود به دار برسان من چرا پشت کنم؟ به هر صورت برای کار گرفتن از یک دیگر تفاوت ضروری است که کار گیرنده بکار محتاج وکار کننده باجرت وپیسه. بعد ازین احتیاجی و تفاوت تبادله درمیان کار ومال بوقوع می آید.

اگر مال ہمہ برابر باشد دین تبادلہ ممکن نیست بلکہ ہر کس کارِ خود و عملِ خود را می کند۔ لہٰذا برائی قیام ربط درمیان افراد انسانی تفاوت مالی ضروری است۔ تاکہ بے مال یا کم مال برائی مالدار عمل کردہ مال کمائی کند۔ لیکن اگر این صرف از طرف عامل و کاریگر باشد پس مالدار یک فرعون زمان خود می گردد۔

لہٰذا اللہ تعالیٰ از ہر دو طرف نظام احتیاجی را قائم کرد۔ اگر عامل و مزدور را تنخواہ ضرورت است خدای تعالیٰ مالدار را بہ کار محتاج کردہ است۔ تاکہ از حاجتِ دو طرفہ بیک دیگر محتاج باشند۔ و در ہیچ فردی صفت غنا و بے نیازی مطلق نباشد تاکہ یکی بدیگر ظلم نہ کنند

تفاوت درجیات اقتصادی انسان فطری است

از روئے حکمت بیان کردۂ سابقہ مقتضی فطرت این است کہ تفاوتِ مالی درمیان انسانان ضروری است ۔ ومساوات مصنوعی کہ بعکس این است، سعی در حصولِ آن جنگ درمقابلۂ فطرتِ انسانی است ۔ وہر نظریہ کہ بخلاف فطرت برسرپیکار آید شکست خوردن آن ضروری است، اگرچہ خونِ کرورہا انسان برائے آن ریزانیدہ شود، واگرچہ از روئے این نظریہ یک حزب انسانیت لاینا حق در جنگ طبقاتی ہمیشہ کہ بمنزلۂ دوزخ است مصروف کردہ شود ۔ از ہمیں سبب است کہ کشورہای کمیونسٹ خواہ در نظریہ مساوات مصنوعی خود ہا شکست خوردہ اند ۔ چنانچہ قبلاً ذکر نمودیم در شوروی و دیگر ممالکِ اشتراکیت پرست، باوجود خونریزی کرورہا انسان تفاوت تنخواہ از ۱۲۰ تا سی ہزار ماہانہ ہنوز موجود است ۔ انجام ہر نظریۂ انسانی در مسائلِ تمدنی ہمیں است ۔ لہٰذا ضرورت افتاد کہ بجائے جنگ با تفاوت فطری آنرا برقرار ماندہ شود، وبذریعۂ یک قانون فطری دیگر در زندگی معاشی یک توازنِ صحیح و فطری قائم کردہ شود کہ آنرا بالتفصیل بیان خواہیم کرد ۔ علتِ منطقی و فلسفی این تفاوت این است کہ سبب اصلی حصول مال دو چیز است و آن دو دربدست آوری مال علت و عامل اصلی انہ

(۱) قوت فکری و ذہنی انسان کہ تمام اہل قلم بذریعۂ این قوت مال حاصل می کنند (۲) قوت بدنی و جسمانی انسان کہ تمام مزدور پیشہ و طبقۂ کاریگر ازین قوت مال کمائی می کنند ۔ اکنون باید دید کہ آیا قدرت خداوندی این دو قوت را در انسان مساوی پیدا کردہ است یا متفاوت ۔ اگر چنین است پس درمیانِ این دو قوت و نتائج این ہر دو یقیناً فرق است کہ ذہانت و ذکاوت تمام انسانان برابر نیست و نہ قابلیت و فراستِ ایشان برابر است بلکہ در طلبۂ علم کہ شامل

یک صنف اند بعض ناکام است و بعض کامیاب، کاینا نیز فرق است که بعض نمبر اول و بعض نمبر وسط و بعض نمبر ادنی میباشد. این دلیل است براینکه قابلیت فطرةً متفاوت و مختلف است. همچنان قوت جسمانی تمامی انسانان برابر نیست، و نه هر شخص پهلوان گامامی توانند شد. واز همین تفاوتِ قوت جسمانی و تفاوتِ قوت ذهنی و فکری در انسانان نیز فرق است واین فرق دلیل است براینکه در نتائج مالی و آمدنی این دو قوت فرق ضروری است و در تمام ادوار تاریخ انسانی این فرق جاری است. حتیٰ اینکه اگر پدری دو پسر دارد و هر یک را ده ده هزار روپیه داد که تجارت کنند. یکی از ایشان از عقلمندی و حسن تدبیری خویش رنج نموده از ده هزار پانزده هزار کرد و پسر دیگر از ناقابلی و بے تدبیری و کم ذهنی تمام سرمایه یا بعض آن را ضائع کرد. پس آن مساوات مصنوعی در تفاوت فطری تبدیل می شود. و لطف این حکمت و علت قرآن کریم اشاره نموده است۔

وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا۔

مرتبه بعض را بر بعض بلند کرده ایم در سال تاکه از یک دیگر کار گرفتن بتواند و نظم ونسق معاشرهٔ انسانی برقرار ماند۔

حریت شرط جذبه عمل است

اسلام ملکیتِ شخصی را برقرار داشت، و برای تحریک اضافهٔ ملکیت تعطل مالکان را دور کرده در ایشان جوش عمل پیدا کرد، و از مقام حیوانیت بالا کرده بر مقام شرف انسانیت ایشان را رسانید، تاکه مثل نظام اشتراکیت برای حکومت یک مشین محض گشته نمانند، بلکه مثل یک مالک با اختیار در سعی و عمل مصروف شوند۔ در نظامِ معاشی اشتراکیت یک انسان با انسانان دیگر غلبهٔ خدائی قائم می کند، تمام قوتهای آن را در مطابق منشا رو خواهش خود استعمال می کند نه که با اختیارِ خود آن واز این انسان انسان نه می ماند بلکه برای حکومت یک مشین تیار می گردد۔ قرآن مجید این حقیقت را در ضمن این الفاظ واضح کرده است :-

(۱) ــــ وَاَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى ۔ نیست انسان را مگر آنچه از سعی و کوشش نموده
وَاَنَّ سَعْيَهٗ سَوْفَ يُرٰى ۔ حاصل می کند و فائده سعی خود را خواهد دید

(۲) ــــ وَهَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۔ سزا نخواهید یافت مگر بعمل خویش

این قانون بر اعمال دنیوی و اخروی انسان هر دو حاوی است پرستار اشتراکیت از انسان مثل حیوان کار گرفته گیاه و علف می خوراند که مترادف حیوان ساختن انسان است

حرکت دولت در نظام سرمایه داری این خامی و کجی یافته می شود که درین نظام دولت در دست یک طبقه ساکن شده می ماند و با دیگران حرکت نمی کند که از سبب آن در مردم دیگر افلاس و غربت رونما می شود۔ و یک حصه بزرگ جسم اجتماعی انسان مفلوج شده می ماند۔ بعینه مثل اینکه خون بدن یک شخص در چند اعضا۔ و یا در عضو آن بند شود که بدیگر اعضا گردش نکند یقیناً بقیه اعضا مفلوج می گردد۔ چنانکه خون مادۂ حیات یک شخص است، همچنان دولت مادۂ حیات جامعۂ بشری است۔ قرآن کریم از همه پیش این بنیادی اصول را اعلان کرد که :۔

كَيْ لَا يَكُوْنَ دُوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَآءِ مِنْكُمْ (قرآن)

تقسیم مال ازین سبب ضروری است که مال صرف در طبقۂ اغنیا گردش نکند۔ این اعلان یک اصول بنیادی بود لیکن برین اکتفا نکرد بلکه اسلام برائے اصلاح معاشی چنین قوانین نافذ کرد که از آن حرکتِ دولت بعمل آید۔

۱ حرکتِ مادۂ حیات در معادن ظاهری و باطنی

چه قدر دولت که در زیر زمین است خواه نقره و طلا باشد یا آهن و دیگر معدنیات پنجم حصه آن اورد فقه اسلامی برای فقرا داده می شود تا گردش دولت تکمیل شود (فتح القدیر باب الخمس)

این در معدنیات باطنه است که بمحنت و مشقت بیرون کرده می شود ۔

باقی معدنیات ظاهرہ بمجموعی حیثیت حق تمام رعیت است، خاص بہ شخصی یا بہ طبقہ نیست (مغنی ابن قدامہ جزء ۲ ص۱۵۷)

۲- **قانون عشر ۱/۱۰** آن پیداوار زمین کہ در آب رسانی آن تکلیف نباشد دران برای فقرا، دہم حصہ مقرر است۔ مَا سَقَتْهُ السَّمَآءُ اَوْ كَانَ عَثَرِيًّا فَفِيْهِ الْعُشْرُ (صحیحین عن ابن عمر)

۳- **نصف عشر ۱/۲۰** آن زمین کہ بذریعہ چرخ یا دلو یا کاریز سیراب کردہ شود در حاصل آن بیستم حصہ حق فقرا است۔

۴- **قانون ربع عشر ۱/۴۰** در نقود و اموال تجارت و دیگر آمدنی از کاروبار روزمرہ بعد از وجود نصاب و گذشتن یک سال بر آن کہ شرط نصاب است دران برای فقرا، چہلم حصہ حق است، یعنی دو نیم از صد برای فقرا داده می شود وبمثل این در مواشی ہم حق فقرا مقرر است کہ تفصیلش در فقہ موجود است۔ مثلاً در پنج شتر یک بز یا گوسفند یا قیمت آن، و در چہل بز و گوسفند یک بز یا گوسفند و یا قیمت آن لازم است، و در سی گاو میش یک گوسالہ یکسالہ و در چہل گاو و گاو میش یک توریی دو سالہ مقرر است۔

۵- فئی و غنیمت اصل پنجم غربا پروری است

آن مالیکہ از کفار بغیر جنگ بدست آید آنرا فئی و آنکہ بعد از جنگ بدست آید آنرا غنیمت گویند، خواہ زمین و جائیداد باشد یا اموال منقولہ و عمارات و در صورت عدم جنگ خواہ بذریعہ صلح باشد یا بذریعہ زور و قوت مملکتِ اسلامی کہ از ان خائف شدہ دشمن مال خود را گذاشتہ بگریزد و یا کہ رعایائے غیر مسلم مملکت اسلامی را ترک نمودہ و مال و متاع خود را گذاشتہ بدیگر مملکت

منتقل شوند۔ ازین مذکورۂ بالا یک حصۂ زیاد را برای یتیمان و مسکینان و مسافران خرچ کرده می شود۔ مزید برین سه مصارف مصرف چهارم حکومت است که چهارم حصه دران خرچ کرده شود۔ تقسیم فئ در سورۂ حشر پارۂ ۲۸ باین طور بیان شده است۔

وَمَآ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ	آن مالیکه خدا بطور فئ بر پیغمبر خود داد
مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ	از باشندگان ده ها پس آن خدا راست
وَلِذِى الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ	بطور مالکیت حقیقی در رسول راست بطور
وَابْنِ السَّبِيْلِ كَىْ لَا يَكُوْنَ دُوْلَةً	تصرف و امیر بودن و برای رشته داران آن
بَيْنَ الْاَغْنِيَآءِ مِنْكُمْ وَمَآ	و یتیمان و مسکینان و مسافرین است تاکه
اٰتٰىكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا	مال درمیان اغنیا شما گردش نکند و آنچه
نَهٰىكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا وَاتَّقُوا	پیغمبر شما داده است آنرا بگیرید و آنچه که منع
اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ	کرده است خود را ازان باز دارید و بترسید

از خدا که بی شک آن سخت عذاب کننده است۔

درین ذکر الله تعالیٰ تبرکاً آمده است و ذکر رسول برای اخراجات حکومت است که بعد از نبی صلی الله علیه وسلم آن اموال را در حاجتمندان اقارب آن و در مساجد وغیره خرچ کرده شود۔ باقیمانده حق یتیمان و محتاجان و مسافران است۔ همچنان اگر مال غنیمت باشد که بذریعۂ جنگ حاصل شده باشد۔ پنجم حصۂ آن نیز حق محتاجان است که در آن اقارب رسول، یتیم، مساکین، و مسافرین نیز داخل اند۔ در سورۂ انفال پارۂ دهم همین تقسیم مذکور است۔

وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی

الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ

بدانید آنچه که از مال غنیمت حاصل می کنید پس پنجم حصّهٔ آن خدا را ست و پیغمبر را و رشته داران آن را و یتیمان و مسکینان و مسافران را است

۶۔ **قانون نذر و کفارات** | قانون ششم آنست که اگر شخصی برائے خدا چیزی نذر کرد یا کفارهٔ قتل خطا یا کفارهٔ روزهٔ رمضان بسبب افطار بغیر عذر یا کفارهٔ ظهار لازم شد و ارادهٔ قرابت کرد در تمام این صُوَر طعام خورانیدن شصت مسکین بآن لازم است اگر بنوعی دیگر که روزه گرفتن یا آزاد کردن غلام است ادای آن نه کرده باشد۔ و این برای محتاجان مقرر است

۷۔ **مال حرام را صدقه باید کرد** | سود در اسلام حرام است و همچنین مال قماری بازی نیز حرام است و آن مالیکه بذریعهٔ شرط ناجائز ولعبهای قمار بازی حاصل شود تماماً حرام است۔ ازین اموال و مطلق اموال که بناجائز طور حاصل کرده شود اجتناب ازان لازم است۔ اگر با کسی مال حرام ازین قسم باشد آن را چه کند؟ زیرا که استعمالِ خودش ممنوع است مگر اند رین وَ اَمَّا المال الحرام فسبیله التصدق آن مال حرام را در فقراء و محتاجین تقسیم کرده شود تا که از گناه محفوظ ماند و در آئنده توبه کند۔

۸۔ **لقطات و اموال لاوارث** | اگر چیز گم شده یافته شود و بعد از جستجوی شرعی مالک آن پیدا نه شود۔ و یا شخصی بمیرد و در جای آن وارثی نباشد که مال آن را مالک شود از روی قانونِ شرعی این هر دو مال بذریعهٔ بیت المال در فقراء تقسیم کرده می شود که حق آنها است۔

ﮯ از حدیث عاصم بن کلیب گرفته شده است که در ابوداؤد موجود است ۱۲

۹۔ احیاء موات | من احیا ارضًا مَیْتَۃً فھی لہ ولیس لعرق ظالم حق[*] شخصی کہ زمین لامالک و ناآباد را آباد کرد آنرا مالک می شود، و درین بارہ ظالم را ہیچ حق نیست. اگرچہ آباد کنندہ از حکومت اجازت ہم نہ گرفتہ باشد۔ ہمین است مذہب امام مالک و امام شافعی۔ البتہ نزد امام ابوحنیفہ برای مالک شدن اجازت گرفتن از حکومت ضروری است تاکہ در آئندہ کسی دیگر باو مزاحمت نکند۔

۱۰۔ خمس الرکاز | در حدیث وارد است کہ ونی الرکاز الخمس (متفق علیہ) معدنیات و اموال مدفونہ زمینی کہ مالک آن معلوم نباشد در تمام این ہا پنجم حصہ حق محتاجان است کہ بایشان تقسیم کردہ می شود۔

۱۱۔ خراج و عشور | آن محصول کہ از زمین بطور عشر گرفتہ می شود و آن محصول کہ از تاجر گرفتہ می شود بشرط نصاب در ہر سال از تاجر مسلمان چہلم حصہ و از تاجر ذمی بیستم حصہ و از تاجر حربی دہم حصہ وصول کردہ می شود در تمام اینہا محتاجان را حق است۔

(کتاب الخراج۔ ابویوسف رح ص۱۳۳)

قانون احساس رعایت فوائد و استجاب آن

اگر چنین حالت پیش آید کہ رعیت در غربت و افلاس مبتلا شوند نزد اغنیاء ہر قدر مال کہ از ضرورت ایشان زائد باشد از روئے قانون استجابی درمیان فقراء تقسیم باید کرد۔

وَیَسْئَلُوْنَکَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ قُلِ الْعَفْوَ۔

---

[*] متفق علیہ عائشہ رض)

ای پیغمبر! از شما می پرسند که بر فقراء چه چیز خرج کنند شما بفرمائید که تمام آن مال را خرج کنید که از ضرورت شما زائد باشد۔

نزد ابن حزم تقسیم مال اغنیاء بر فقراء در وقت ضرورت اجماعًا

ابن حزم در "المحلّٰی" می نویسد که از علیؓ روایت است که اللہ تعالی ضروریات فقراء را بر اغنیا فرض کرده است، اگر فقراء گرسنه و عاری باشد و از امداد نه کردن اغنیاء ایشان تکلیف محسوس کنند، خدای متعال از اغنیاء حساب گرفته ایشان را سزا خواهد داد باید که در وقت ضرورت از اغنیاء مال گرفته بر فقراء برابر تقسیم کرده شود۔

ابو عبیدہ ابن الجراح و سیصد صحابه دیگر توشه را باهم جمع نموده برابر تقسیم کردند و تمام توشه را در دو توشه دان انداخته بقدر قوت هر یک را تا آنکه ختم شد۔

عبارت عربی این است:۔

عن علیؓ ان اللّٰہ فرض علی الاغنیاء فی اموالھم بقدر مایکفی الفقراء فان جاعوا وعروا وجھدوا بمنع الاغنیاء فحق علی اللّٰہ ان یحاسبھم یوم القیامۃ ویعذبھم وعند الحاجۃ یقسم المال علی السوآء۔ صحّ عن ابی عبیدۃ بن الجراح وثلاث مأۃ من الصحابۃ ان زادھم فنی فجمعوا ازوادھم فی مزودین وجعل یقوتھم علی السوآء فھذا اجماع مقطوع بہ من الصحابۃ۔ (المحلّٰی ج ۶ ص ۱۵۸)

باز همچنین حدیث مرفوع ابی سعید و حدیث حضرت عمرؓ را نقل کرده است که الفاظش این است:۔

عن ابی سعید مرفوعًا من کان معہ فضل ظھر فلیعد بہ من لا ظھر لہ ومن کان معہ فضل زاد فلیعد من لازاد لہ۔ قال فذکر اصنافًا من المال حتی رأینا انہ لاحق لنا فی الفضل۔ فضول اموال الاغنیاء یقسم علی الفقرآء المھاجرین وھذا فی غایۃ الصحۃ والجلالۃ۔

(المحلی ج ۶، ص ۱۵۸)

ہمراہ ابوعبیدہ ابن الجراح سیصد صحابہ بودند کہ توشۂ اکثر ایشان ختم شدہ بود۔ ونزد کسانیکہ زاد راہ بود آن را حضرت ابوعبیدہ بہ ہمگی برابر تقسیم کردند۔ ویکی از صحابہ کرام بر فعلش اعتراض نہ کردند۔ ابوعبیدہ از جملہ عشرہ مُبَشَّرہ است کہ از لسان درفشان رسالت خطاب "امین الامۃ" برایش حاصل شدہ بود۔ حضرت ابوسعید از حضور صلی اللہ علیہ وسلم روایت می کند کہ آنحضرت فرمودند کہ اگر کسی سواری زائد از ضرورت داشتہ باشد آن شخص را باید داد کہ نزد آن سواری نیست۔ وکسی کہ زاد راہ داشتہ باشد زائد از ضرورت خود آن شخص را باید داد کہ توشہ ندارد۔ حضور صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل چند اشیاء ضروری دیگر را نیز نام گرفتند کہ ما ازاں گمان بردیم کہ ہر چیز کہ نزد ما زائد باشد ما را دران حقی نیست۔ ابن حزم میفرماید کہ صحابہ را برین اجماع است (المحلی حوالہ بالا)

ابن حزم از حضرت عمر رض روایت نقل کردہ است کہ حضرت عمر فرمودند کہ کدام حالات کہ اکنون بر من معلوم شدہ است اگر قبلاً معلوم می بود اموال زائد از ضرورت دولتمندان را گرفتہ بر فقراء مہاجرین تقسیم می کردم سند این روایت بے حد صحیح وجلیل الشان است۔

از ملاحظۂ آیت قُلِ العَفْوَ وغور درین روایات آیا این یقین حاصل

نمی شود که حالت رعیت در نظام معاشی اسلام بہ نسبت نظام اشتراکیت زیاده بهتر است و محبت و خلوص که در این نظام است در اشتراکیت نیست و از تمام نقائص که در اشتراکیت است اسلام ازان پاک است۔

از مولانا عبید اللہ سندھی منقول است که وقت که من صرف ترجمۂ آیت "وَيَسْـَٔلُوْنَكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ قُلِ الْعَفْوَ" را برای لینن شنوانیدم در جوش آمده گفت که اگر این آیت قبلاً بما معلوم می بود کمیونزم را ہیچ ضرورت نبود۔ بہ ہر حال آنچه که ابن حزم نوشته است آن یک قانون جبری است بہ نزد آن لاکن اگر این قانون را برضامندی و جذبۂ اخوت بروی کار آورده شود یک ذریعہ بهترین معاشی و خوشحالی می تواند شد

مساوات قانونی و برابری شاه وگدا امرا حقوق رعیت را بذریعۂ اثر و رسوخ خود غصب می کنند، پس عوام و رعیت حق خود را بازیافت کردن نمی توانند، لہذا بودن و نابودن حکومت برای رعیت برابر است اسلام در قانونِ خود حقوق مساوات را قائم نموده این خامی را دور کرده شاه و گدا در مقابلۂ قانون انصاف پسندی برابر کرد۔ دعوی زبانی ہر حکومت می کند لکن راجع بہ عمل سوای اسلام و تاریخ عملی آن دیگر در ہیچ دین و آئین مساوات قانونی در لباس عملی یافته نمی شود۔ خلفاء و شاہانِ اسلام بجواب دہی دعوی یک غریب و بیکس در عدالت حاضر می شدند و مجبور شنیدن فیصلۂ عدالت بآن عمل پیرا می شدند۔

تاریخ اسلام از واقعاتِ عملی مساوات قانونی اسلام لبریز است که بغرض اختصار ما درینجا ذکر آن نمی کنیم لکن لعکس این در آئین انگلستان

واضح نوشته است که بادشاه از هر قانون مستثنیٰ است۔

اشیاء مشترکہ در نظام معاشی اسلام

اشیاء مشترکہ در نظام معاشی اسلام یا بالفاظ دیگر اشتراکیت اسلام یک امر طی شده است. چونکه اسلام دین فطرة است لہذا در نظام معاشی وی آن اشیاء که از سعی و کوشش و دائرۂ عمل انسانی خارج است و تمام افراد انسان بآن حاجت دارند از ملکیت شخصی و فردی مستثنیٰ قرار داده در ملک مشترک قومی شامل کرد۔ تفصیل آن اشیاء حسب ذیل است :۔

از علویات :۔ آفتاب و مہتاب، و از سفلیات، آب خواه از نہر باشد یا از بحر، آتش، گیاه، علف، نمک، شکار خشکی و دریا تمام این ہا مشترک اند (ابن ماجه، ہدایہ، کتاب الخراج الامام ابویوسف)

حقوق تمام رعیت باشیای ذیل وابسته است که کسی را از حق آن محروم کردن نمی تواند، و نه حکومت بر عوام پابندی عائد کردن میتواند مگر در صورتیکه عوام و رعیت را در آزادی نقصان باشد۔ ہر شخص را از دریا حق آب نوشیدن و سیراب کردن مواشی خود و بذریعۂ جویہا سیراب کردن کشت و زراعت خود و حق رفت و آمد بذریعۂ کشتی و کمائی نمودن مال حاصل است و ہر یک را حق ہای گرفتن آزان آب عمومی خواه که نہر باشد یا بحر حاصل است۔ و در گیاه خودرُد نیز ہر یک را حق حاصل است خواه خودش درو کند۔ یا که مالک زمین درو کرده برایش بدہد (حسب ضرورت)

ہمچنان از نمک ہای معدنی کوہستان و بیابان ہر ایک را حق حصول و استفاده از آن حاصل است۔ بر شکار خشکی و آبی و دریائی نیز کدام پابندی نیست، بلکہ تمام رعیت از آن استفاده کردن می توانند۔ و ہمچنان

جواہرات وعنبر ودیگر دانہای کہ از دریا بیرون می شود، ہر یک را حق است کہ برای خود بیرون کند۔ وفی الغایۃ شرح الہدایۃ فیما فی البحر لایملک الامام ان یخص واحداً دون واحد۔ بادشاہ را حق نیست کہ اشیای دریائی را بکسی مخصوص کند۔

مرافق بلد | آن زمین غیر مملوکہ کہ از شہر بیرون باشد لیکن چوب سوخت جنگل آن برای باشندہ گان شہر ضرورت باشد چنین زمین مشترک میباشد تاکہ ضروریات شہری ازان پورہ شود۔ آن درحکم موتٰی نیست کہ ہرکہ قبضہ کرد ازان شود و نہ حکومت را جائز است کہ آن را بطور جاگیرداری بکس حوالہ کند۔

وماکان خارج البلد من مرافقها ومحتطبا لاهلها ومرعًى لهم لایکون مواتًا فلا یملكُ الامام اقطاعها۔ (عنایہ علی الهدایہ ج ۴ ص۳۵)

فنا ر عامہ ملکیت مشترکہ است | میدان وسیع درنزدیک آبادی ملکیت عامہ است کہ در آن مواشی خود را می چرانند وکشت وزراعت خود را جمع می کنند بعد از درو کردن کہ آنرا در عرف خرمن گویند۔ بلحاظ این منافع عامہ این چنین میدان درحکم موات نیست تاکہ ملکیت کسی قرار دادہ شود بلکہ در تصرف عامہ است۔

وفی الزیلعی علی الهدایۃ ج ۴ ص۳۴ وفناء العامۃ ینتفعون به لانهم محتاجون الیه لمرعی مواشیهم وحصائدهم فلم یکن انتفاعهم منقطعًا منه ظاهرًا فلایکون مواتًا۔

معادنِ ظاہرہ ملکیت عوام است | المعادن الظاهرۃ وهی التی یوصل الیها بغیر مؤنۃ ینتابها الناس وینتفعون بها کالملح والماءِ والکبریت والقیر والمومیا والنفت والکحل والیاقوت ومقاطع

الطین واشباہ ذٰلک لاتملک بالاحیاء ولا یجوز اقطاعہا لاحد من الناس (المغنی لابن قدامۃ ج ۶ صفحہ ۱۵۴)

معدنیات ظاہری کہ در حصول آن زیادہ تکلیف نباشد قوم و رعیت ہر وقت آن را استعمال می توانند کرد و ازان استفادہ نیز توانند کرد مثل نمک، آب، قدرتی گیس (گاز) گوگرد، ترکول، مومیائی، تیل خاک، پترول، سرمہ، یاقوت، تودہای خاک، کہ دران مصالحۂ زمین نیز شامل است۔

حق عوام در خراج و مالگذاری الخراج فیئ لجمیع المسلمین ان عتب علی ارض الخراج و انقطع الماء او اصطلم الزرع فلا خراج

(کتاب الخراج لابی یوسف)

خراج حق تمام مسلمانان است اگر بر زمین آفت عارض شود یا آب خشک شود یا زراعت برباد شود درین صورتہا خراج وصول کردہ نمی شود۔

اداء کفایت مزارع خواہ مسلم باشد یا غیر مسلم قیمت تخم و گاو قلبہ و دیگر ضروریات زراعت دادہ می شود۔

یدفع للعاجز کفایۃ من بیت المال (فتح القدیر ص ۱۵۵)

نفقہ و رزق فقراء غیر مسلم بر ذمہ بیت المال است

دربارۂ معاہدین حیرہ فرمان فاروق اعظم این است کہ آن مرد عمر رسیدہ کہ کار کردن نتواند، یا کدام آفت بر آن نازل شود،

یا بعد از غناء فقیر شود کہ اہل مذہب آن بآن خیرات دادن شروع کنند جزیہ از چنین شخص معاف است نفقۂ آن با تمام خاندانش از خزانہ سرکاری ادا کردہ شود۔ این تا وقتیست کہ در ملک اسلام باشد اگر از مملکت

اسلامی بیرون شد پس خراج و نفقهٔ آن بذمهٔ حکومت نیست۔

(کتاب الخراج۔ امام ابو یوسف ص۱۰۸)

نظام تفصیلی معاشیات اسلام | چونکہ تعلق معاشیات با انسان است وانسان شعبہای مختلف دارد پس علوم متعلقهٔ بآن نیز شعبہای مختلف دارد۔ مثلاً انسان یک وجود شخصی دارد لهذا آن را شعبهٔ انفرادیت نیز درپیش است، و باین لحاظ کہ یک انسان را تعاون اجتماعی انسانان دیگر ضرورت است پس شعبهٔ دوم اجتماعیت است۔ و ازین جہت کہ یک مخلوق زندہ است و برای بقاء حیاتش اسباب خاص درکارست انسان موضوع معاشیات است۔ وچونکہ انسان یک مخلوق روحانی نیز است لهذا آن موضوع روحانیات نیز شد۔ و بلحاظ کہ انسان فطرت خاصی دارد موضوع نفسیات است۔ و از سبب تعلق روابط انسان با کائنات و خالق کائنات شعبهٔ کائناتی والہیاتی نیز دارد۔ اگر یک مفکر صرف در شعبهٔ معاشیاتی انسان غور وفکر کند و دیگر شعبہای متعلقهٔ آن را نظر انداز کند یقیناً آن مفکر مرتکب غلطی وخطائی بزرگ می شود۔ بمنزلہ کسیکہ بہ مرض دل وتکلیف معدہ و شکایت دماغی مبتلا باشد حکیم و دکتور بازالهٔ مرض قلب مشغول شود امّا مرض معدہ و دماغ را نظر انداز کند۔ درین صورت بالکلیہ صحتیابی آن شخص ناممکن است۔ اگر در اعضاً انسانی بلحاظ صحت باہمی ربط وتعلق موجود است کہ صحت کامل موقوف است بر علاج کردن تمام اعضاء آن، پس علاج آن محض از نقطهٔ معاشی و نظر انداز کردن شعبہ ہای دیگر آن نیز غلط است تا کہ انسان را بلحاظ تمام شعبہ ہای متعلقہ بہ زندگی آن علاج کردہ نشود آن ہرگز

صحت یاب نمی شود۔ در نظریاتِ اکتنازیت، و اشتراکیت نقصان عظیم این است که مفکرین صرف بر یک پہلوِ زندگی انسان (معاشیات) توجه کردند و باقی تمام پہلوہای زندگی آن را نظر انداز کردند۔ لہٰذا پیچیدگی ہا زیادہ شد و مسائل معاشی ہم حل نشد۔

حل معاشی اسلام عموماً چونکہ اسلام دین الٰہی است و تمام شعبہ ہائے زندگی انسان را در نظر دارد لہٰذا انفرادیت را برقرار داشتہ او را آزادی کامل عطا کرد کہ ملکیت شخصی خود را برقرار دارد و بطریقہای جائز مال حاصل کند کہ رزق آن باشد۔ و ہیچ طاقت دنیا این آزادی فطری انسان را ختم و سلب کردن نمیتواند و نہ مجاز ست۔

قرآن پاک اعلان کرد کہ:۔ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی وَ اَنَّ سَعْیَہٗ سَوْفَ یُرٰی (النجم)

یعنی ہر انسان در سعی نمودن باکتساب جائز و حصول مال حلال آزاد است۔ و ثمرۂ کوشش آن محض از خودِ آن است۔

در حدیث بیہقی است کہ:۔

طلب الحلال فریضۃ بعد الفریضۃ۔

بعد ازادای فرائض دینی طلب رزقِ حلال نیز بر انسان فرض است۔ فَاِذَا قُضِیَتِ الصَّلٰوۃُ فَانْتَشِرُوْا فِی الْاَرْضِ وَ ابْتَغُوْا مِنْ فَضْلِ اللّٰہِ (الجمعۃ) پس ہرگاہ کہ نماز ختم شد منتشر و پراگندہ شوید در زمین برای تلاش معاش و فضل خدا۔ درین ہدایات دعوت است برای سعی و عمل در ضروریاتِ معاشی۔ فطرۃً

محرک عظیم عمل تصور ملکیت شخصی و جذبۂ انفرادیت واختصاصیت کسبی است۔ اسلام این امر فطری را برقرار داشته بذریعه این ہدایات جذبۂ عمل را تیز کرد۔

اجتماعیت اسلام بعد از پوره کردن ضروریاتِ انفرادیت در متعلق شعبۂ اجتماعیتِ انسان نیز ہدایات صادر کرد۔ وانسان را از ضروریاتِ دائرۂ اجتماعیت نیز آگاه کرد۔ اسلام این تصور را پیش کرد که تمام افراد انسان بایک دیگر برادر و افرادیک خاندان و اولاد یک مادر و پدر اند۔

یَا اَیُّھَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰکُمْ	ای انسانان! ما تمام شمارا ازیک مرد
مِنْ ذَکَرٍ وَّ اُنْثٰی وَجَعَلْنٰکُمْ	وزن پیدا کرده ایم تا که شما حق یک دیگر
شُعُوْبًا وَّ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوْا	را بشناسید۔ بی شک زیاده عزت مند
اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰہِ اَتْقٰکُمْ	شما نزد خدا زیاده پرہیزگار شما است
اِنَّ اللّٰہَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ۔ ط	ہر آئینه خدا دانا و خبردار است

در روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۶۲ درج است۔

لِیَعْرِفَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا	یعنی برای اینکه شما یک دیگر را بشناسید
لتصلوا الارحام و تبینوا	و حق قرابت را ادا کنید و انساب را
الانساب والتوارث لا	شناخته میراث را مطابق آن تقسیم
لِتَفَاخَرُوا الخ	کنید نه اینکه بریک دیگر فخر کنید۔

بیہقی از حضرت انسؓ یک حدیث مرفوع نقل کرده است:۔

"اَلنَّاسُ عیالُ اللّٰہِ ۔ احب الخلق الی اللّٰہ من احسن الی عیالہ"

تمام اولاد آدم خانواده خدا اند محبوب ترین مخلوق خدا آنست

که با خاندان آن حسن سلوک کند۔

"وَفِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ"

قابل تعریف آنان اند که علاوہ از زکوٰۃ و حقوق واجبہ امداد سائل و بے مال را بر خود لازم میدانند۔

همین تفسیر مجاهد از ابن عباسؓ در روح المعانی مرقوم است. اکنون آن اقوام که این مسئلۂ اجتماعی فطری را که وحدت بشری است نظر انداز می کنند، خواه روس باشد یا امریکا۔ تمام کوشش آن اقوام باین لحاظ خواهد بود که اقوام شوروی و امریکا سر بلند باشند لازماً نتیجهٔ این چنین می برآید که باقی تمام اقوام عالم مغلوب و مفلس و قلاش باشند تا که صرف سیر کردن شکم یک قوم در نظر و خیال ایشان باشد و ازین سبب تمام اوضاع معاشی خراب شود چنانچه امروز در مشاهدہ می آید۔ مطابق اطلاع بین المللی امروز نصف آبادی دنیا از نان محروم اند

شعبۂ روحانی انسان انسان یک مخلوق روحانی است که اگر با خدای تعالیٰ ربط پیدا کند و بنتائج اعمال و مکافات آن یقین داشته باشد و قلب خود را از حرص و بخل و تکبر و خود پروری از آلائش های قوم پروری پاک دارد، زندگی معاشی آن خود بخود درست می شود، و دیگر افراد انسان را نیز از وی نفع میرسد۔ و بہیچ فرد انسانی ظلم نخواهد کرد، و اگر روح انسانی ناپاک باشد پس وجود آن برای دیگر انسانان مصیبت خواهد بود و هر وقت دیگر افراد انسانی تختۂ مشق ظلم جانی و مالی آن خواهد گردید۔ قوانین خواه غلط باشد یا صحیح لکن نافذ کنندہ آن انسان است۔ وقتیکه روحانیت

انسان پاک نباشد قانون اگرچه عادلانه باشد مگرچه می تواند کرد۔
دلیل چشم دید برین دعویٰ طاقتهای عصر حاضر اند که روز بروز در تباہی اقوام ضعیف مصروف اند۔ اقوام متحده (بین المللی) نه ایشان را باز داشتن می تواند و نه ظالم و جائر را بزبان ظالم و جارح گفتن می تواند، مظالم امریکا بر ویت نام و شرانگیزیهای یهود باشارهٔ طاقتهای بزرگ بخلاف عربها دلیل واضح است برینکه اقوام متحده راهمت شور دادن قلم و زبان هم نیست تا که بدی را بد ظاهر کند۔ قرآن مجید صحیح فرموده است

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا۔

کامیاب شدن آن انسان که روح خود را پاک کرد و ناکام شد آنکه روح خود را در گندگی های اغراض و مصالح دنیوی آلوده کرد

شعبهٔ نفسیات انسان از مطالعهٔ نفس انسانی معلوم می شود که الله تعالیٰ در دل انسان محبت مال را نهاده است رازش اینکه اگر در انسان بالکل محبت مال نباشد آن طلب مال را می گذارد که ازین رونق و آبادی دنیا ختم می شود چونکه انسان بمال قائم است پس اگر مال نباشد خود انسان هم ختم می شود۔ این همان محبت فطری است که قرآن حکیم درین الفاظ بلیغ بیان می کند:۔

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ	آراسته کرده شده است برای مردم
مِنَ النِّسَآءِ وَالْبَنِيْنَ وَ	محبت خواهشات از زنان و پسران
الْقَنَاطِيْرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ	و مالهای بسیار تهه در تهه از طلا،
الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ	و نقره و اسپان نشان دار و از
الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ	چارپایان و زراعت۔ این برای

ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا چندروزه نفع دنیا است وانجام نیک
وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الْمَاٰبِ نزد خدای بزرگ است۔

درین آیت یک فهرست تفصیلی محبوبات دنیوی بیان کرده شده است که انسان فطرةً از جمله انسانان بازن و اولاد خود محبت دارد، و از جمله حیوانات با سپان عمده و مواشیها دوستی دارد، و از جمله نباتات کشت و زراعت را پسندی کند۔ درآیت دیگر ارشاد است که انسان در محبت مال بسیار حریص است وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ لهذا برای درستی نظام معاش و اصلاح جذبۂ نفسیاتی انسان و بجا اعتدال آوردن آن ضروری است که اسلام هدایات مندرجۂ ذیل صادر کند۔

۱۔ بعد از فهرست مذکورهٔ بالا ارشاد است :۔

ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الْمَاٰبِ

این اشیاء مذکوره سامان فائده چندروزه است و نزد خدا چیزیست که بلحاظ انجام حیات بسیار عمده است۔ درآیت دیگر ارشاد است که :۔

بَلْ تُؤْثِرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى

بلکه شما این فوائد دوروزهٔ حیات دنیا را ترجیح میدهید حالانکه حیات آخرت در دوام و اصالت و در عمدگی از همه زیاده و پایدار است۔ قرآن چونکه کلام خدای حکیم است لهذا از جذبۂ نفسیاتی واقف یعنی بران نیز مشتمل است و دلالت دارد برینکه محبت فطری فوائد دنیا را شکستن نمی شود ولی رخ آن را تبدیل کردن می تواند یعنی ازالۂ آن محبت ممکن نیست مگر امالۂ آن ممکن است که رخ آن محبت را بطرف یک محبوب بزرگ

گردانیده می شود۔ لهذا در آیاتِ گذشته انعامات دنیوی را باانعامات اخروی موازانه کرد که در نعمت های اخروی بلحاظ انجام حسن است وانجام نعمتهائے دنیوی فنا است۔ پس نعمتهای اخروی از نعمتهای دنیوی بهتر اند۔ این ترجیح و بهتری اگرچه لامحدود است لکن باز هم اگر تفاوت میان هر دو را مثلِ تفاوتِ میانِ نقره و طلا قرار داده شود پس کدام احمق است که سنگ را بر طلا ترجیح دهد۔ هیچ عقلمند چنین نخواهد کرد که سنگ را از طلا زیاده محبوب میدارد۔

موازنه دوم بقا و دوام است که اگر یک عاقل را گفته شود که اگر می خواهی برای چند روزه تو را یک من سنگ میدهم و باز واپس می گیرم و اگر خواهی که تو را یک من طلا برای همیشه دوام دهم نیز تیارم، یقیناً آن شخص بجای اختیار کردن سنگ برای چند روزه مالک شدن یک من طلا را تا همیشه ترجیح داده پسند خواهد کرد۔ از همین سبب اسلام رخ پیروان خود را از دنیا بسوی محبوبات آخرت متوجه کرده حرص و طمع دنیوی ایشان را ختم کرد چونکه از همین حرص و طمع وضع معاشی انسان متاثر می شد

۲۔ دوم طرف اسلام این هدایت داد که محبت دنیا بنیاد تمام فساد انسانی است۔ اضاعت و اتلاف حق دیگران، دزدی، رهزنی، سود خوری، رشوت، خیانت و دیگر بی راهی ها اصل و بنیاد تمام این ها حب دنیا است۔ در حدیث شریف وارد است که :۔

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ۔ محبت دنیا بنیاد همه گناهان است۔ و در قرآن مجید ارشاد است :۔

فَاَمَّا مَنْ طَغٰى وَ آثَرَ کسیکه ظلم و سرکشی اختیار کرد حق دیگران را ضائع کرد الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا فَاِنَّ و دنیای فانی حقیر را بر زندگی محبوب و پائیدار آخرت الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی ترجیح داد یقیناً جای خود را در دوزخ تیار کرد.

الغرض این هدایات نقصان و تباهی معاشی را ختم کرده محبت مال را در دائرهٔ آن که بحد ضرورت باشد برقرار داشت.

۳- حُبّ مال که در معاشرهٔ انسانی منبع فساد است، برای امالہ و گردانیدن رخ آن بطرف محبت خداوندی مشق عملی نیز ضرورت است. لهذا اسلام چنین قوانین عملی عطا کرده است که از مشق عملی آن حرص و حُبِّ مال در وجود انسان مغلوب شود و دران عادت صرف کردن مال بر بنی نوع انسان پخته شود. برای همین ازروی قانون زکوة در اموال تجارت بشرط نصاب و گذاشتن سال دو نیم فی صد را برای طبقهٔ محتاج دادن لازم است. همچنان در پیداوار زمین اگر آب پاشی آن آسان باشد. دهم حصه و اگر آب رسانی آن مشکل باشد بیستم حصه حق فقرا و محتاجین است بطور لزوم. و برای کفارهٔ جرائم مخصوصه نیز اسلام قانون نافذ کرد که اگر کسی روزهٔ خود را قصداً افطار کرد یا که زن خود را گفت که تو برای من مثل پشتِ مادرم هستی درین هر دو صورت شصت مسکین را دو وقت طعام یا لباس دادن ضروری است و نیز اگر قسم خود را پوره نه کرد بلکه حانث شده طعام ده مساکین یا لباس آنها بر ذمهٔ حالف واجب است تا که کفارهٔ قسم آن گردد. همچنان اسلام در صدقات نافله ترغیب زیاد داد بلکه تا آن

درجه هدایت داد که هر چیز که از ضرورت زائد باشد بر محتاجین تقسیم باید کرد

وَ یَسْئَلُوْنَکَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ قُلِ الْعَفْوَ - می پرسند که محتاجان چقدر خرج کنیم، بگو چقدر که از ضرورت زائد باشد بر ایشان خرج کنید

شعبہ کائناتی انسان | انسان بلحاظ اینکه یک جزء مہم تمام کائنات است غور دران باین جهت نیز ضروری است - بلحاظ جزویت نیز آن را ذمه داریها و فرائض است که وی باعث تعمیر کائنات باید بود نه که باعث تخریب کائنات - انسان عصر حاضر سبب تخریب کائنات است اگر در تعمیر کائنات نیز حصّه گرفته است و می گیرد مگر تخریب آن بر تعمیرش غالب است خصوصاً درین دورِ ایٹمی که انسان جدید نه خاص برائے اہلاک انسانان بلکه برای ہلاکتِ عمارات و نباتات و فساد آب و ہوا سامان و اسلحه خطرناک تیار کرده است - فقط یک میزائیل برای ہلاکت ۳ کرور انسان کافی است - و یک بم جراثیمی که وزنش پانزده توله است مطابق تحقیق و انکشاف سائنسدانان برطانیه برای تباہی تمام کرهٔ زمین کافی است که از اثر آن جاندار برّ و بحر و ہوا و قوتِ نامیه زمین تمام تباه می شوند این ہمان حکمت تخریب است ؎

کشد گرد اندیشه پرکار مرگ ✲ همه حکمتِ او پرستار مرگ

تباہی یک ساعت دورِ سائنسی از تباہی ہزار ساله دور غیر سائنسی زیاده است لازمی نتیجه این تباہی انحطاط معاشی است بلکه ازین تباہی ذرائع معاش و انسانان که ازان ذرائع نفع می گیرند ہمگی تباه می شوند زمین قابلِ زراعت نمی ماند جراثیم در آب ہا خلط و منتشر شده زندگی انسان بخاتمه می رسد و عیش آن سلب می شود و آن اشیاء که مدار حیات انسان اند تماماً توده خاکستر می گردند -

ترقی مستقل وہ ہے جو روحانی ہوائے اکبر
اُڑا جو ذرۂ عنصر وہ پھر سوئے زمیں آیا

ترجمہ:۔ اے اکبر ترقی مستقل آنست کہ روحانی باشد، کدام ذرۂ عنصر کہ ببالا پرواز کند آں آخر بسوئے زمین می آید یعنی پائیدار نیست۔ بلکہ فانی و زائل است۔

وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا — شما مثل آن زن احمق مشوید کہ تاربہ محنت و محکم تافتہ، خود را کندہ ریزہ ریزہ می کرد

شعبۂ الٰہی انسان | انسان بالکل آزاد نیست بلکہ زیردست حاکمِ اعلیٰ کائنات است۔ چقدر سامان معاشی و غیر معاشی کہ در قبضۂ انسان است تماماً ازان حاکمِ اعلیٰ نزد وی امانت است۔ مطابق فرمان آن حاصل کردہ می شود و مطابق حکم آن صرف کردہ می شود۔ لہٰذا آں حاکم اعلیٰ در اکتساب و حصول رزق حدبندی قائم کردہ است تاکہ مفاسد نظام سرمایہ داری در معرض وجود نیاید۔ آن حدبندی این است کہ مال را بذریعۂ حلال کمائی کردہ شود نہ از راہِ حرام۔ تاکہ طغیان و سرکشی سرمایہ داری پیدا نہ شود۔ لہٰذا بذریعۂ این ارشاد کہ

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ مال یکدیگر را بناحق مخورید

دروازۂ حصول مال حرام را بند کرد خواہ آن بذریعۂ استعمار باشد یا استحصال بالجبر، یا رشوت، یا سود، یا بذریعۂ ظلم و خیانت، یا دزدی، دروازۂ ہمگی را بند کرد این تحدید و پابندی اکتسابی است در قانونِ اسلام۔ چونکہ مجموعۂ دولت ذریعۂ معاش تمام افراد انسانی است۔ اگر یک طبقۂ انسانی بنا جارہ مال خود

را زیاد کند یقیناً به همان تناسب و همان مقدار در مال طبقهٔ دگر کمی می آید زیرا که استعمال ذرائع ناجائز در میان دو انسان است نه در میان انسان و غیر انسان. وقتیکه به نزدیک طبقه از راه حرام مال آید بکدام انسان که این معاملهٔ ناجائز شده است همان مقدار مال ازان کم می شود که ازین معاشی توازن خراب می شود۔

حدبندی در انفاق اسلام دوم حدبندی در انفاق عائد کرده است که مال بناجائز صرف نشود که این را تبذیر گویند و نه بیجا و بغیر ضرورت صرف شود که این اسراف است، بلکه در خرج اعتدال را قائم داشته شود در قرآن مجید ارشاد است :۔

وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ط	شما در کارهای ناجائز مال را صرف مکنید،
إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا	که چنین اشخاص برادر شیطان اند،
إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ	و شیطان ناشکر نعمت
وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا	پروردگار است ۔

ملاحظه کنید که قرآن مجید برای این جرم چقدر الفاظ سخت استعمال کرده است۔

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً	تو در وقت خرچ کردن دست خود را
إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا	بگردن خود مبند که در ضرورت هم خرچ
كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا	نکنی و نه دست خود را زیاده بکشای که در
مَحْسُورًا ط	امور زائد از ضرورت خرچ کنی۔

در صورت اول به بخل مشهور شده رسوا و ملامت خواهی شد۔ و در صورت ثانی غریب و در مانده شده خودت حسرت خواهی کرد۔

درحدیث آمده است" الاقتصاد نصف المعیشة "میانه روی در خرج نصف زندگی را استواری کند۔

در دیگر حدیث وارد است که" البذاذة من الایمان ،زندگی ساده علامت ایمان است۔

خود آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم و خلفاء راشدین و دیگر صحابہ کرام کہ مقبول الٰہی بودند زندگی ساده به سر می کردند۔ حکمت وراز این ہدایات این است که اگر مال بر حرام یا بی محل صرف شود، انسان پس انداز کردن نمی تواند پس از کجا برای طبقۂ محتاجین خرچ می کند۔ وقتیکہ از دست صرف بیجا مال نماند پس طبقۂ غریب را چه طور خبرگیری کردن می تواند چونکه دست آن از خرچ بر فقراء خالی است۔ اسلام می خواہد که رخ دولت از صرف بے محل گشته در کار خیر و برائے غرباء و در اشاعت دین صرف شود۔ ہمیں کارہا است که از درست کردن این ہا در وضع معاشی توازن پیدا می شود و نیکی عام می شود که ازین تمام دنیا اصلاح می شود و آخرت سلامت می ماند۔ تفصیل صرف بیجاءِ اروپا گذشته است که اصلی سبب عدم توازن معاشی ہمان است۔

تقسیم دولت اسلام چنین قوانین وضع کرده است که دولت ہم در زندگی زیاده متحرک باشد و بعد از مرگ ہم۔ در زندگی قانون خمس، قانون زکوٰۃ، قانون عشر و نصف عشر و ربع عشر، قانون کفارات قانون صدقۃ الفطر، قانون ادای نذور، قانون اعطاء سائل و محروم و قانون اعطاء زائد از ضرورت۔ چنین قوانین اند که از نفوذ این ہا دولت تقسیم شده متحرک می ماند و سطح معاشی ہمواری شود۔ در دیگر ادیان عالم

وقوانیں انسانیہ نظر این نظام کامل یافتہ نمی شود۔ در قانون اروپا وقتیکہ انسان مرد اکبر اولادش وارث آن می شود، خواہ پسر باشد یا دختر گویاکہ یک مار از سرخزانہ دور باشد بجای او در مار دیگر آمدہ نشست۔ باقی ورثہ میت را صرف بقدر گذارہ دادہ می شود۔ در قانون ہندو منودرم شاستر فقط پسر وارث می شود نہ دختر۔ مگر اسلام در تقسیم وراثت یک نظام کامل قائم کرد کہ تمام اولاد از ذکور واناث، زنان نکاحی، والدین، برادر وخواہر، عمک وعمہ تماماً حسب ترتیب مقررہ حق دار شوند کہ اقسام ورثہ سہ است، ذوی الفروض۔ عصبات، ذوی الارحام وغیرھم من در مصنفہ اُردو خود "شرعی ضابطہ دیوانی" ایں را تفصیلاً نوشتہ ام۔ اگر ورثہ مذکورہ یکی ہم نباشد تمام ترکہ میت حق تمام مسلمانان می گردد کہ در بیت المال نہادہ می شود۔

ایں یک خاکہ مختصر است کہ در متعلق نظام معاشی اسلام پیش کردیم۔

اروپا و امریکا مسئلہ دین وآخرت را گذاشتہ صرف مسئلہ تقسیم نان را بدست خود گرفتند، لاکن نتیجہ آن تقسیم را در مقابلہ نظام معاشی اسلام نقل کردہ ایم زیراکہ اطلاع معاشرتی اقوام متحدہ است کہ نصف آبادی انسانان در گرسنگی و امراض مبتلا اند۔

قرآن حکیم اعلان کرد کہ

نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُمۡ مَّعِيشَتَهُمۡ۔

اسباب زندگی ومعاش انسان را ما تقسیم کردہ ایم۔

تفصیل ایں را الحال بیان کردہ ایم۔

امانووی در شرح مسلم در متعلق دورِ نظام معاشی اسلام تصریح

نظام معاشی مملکت اسلام ذمہ دارِ تمام ضروریات زندگی افرادِ محتاج است

ارشادِ قرآن مجید است :۔

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ	ترجمہ :۔ فراہم کردن ضروریات زندگی ہر جاندار و رونده بر ذمۂ خدای تعالیٰ است بیشک اللہ تعالیٰ روزی رسان ہمگی و صاحب قوت است.

اللہ تبارک و تعالیٰ درین دو آیات مقصد خود را اعلان کرد الحال کدام فرد یا جماعت کہ حکمران و فرمانروای مملکت اسلام باشد در اصطلاح اسلام آنرا خلیفہ گویند.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ	ترجمہ :۔ خدای تعالیٰ وعدہ کردہ است با ایمان داران و نکو کاران این امت کہ خلافت خود را در زمین با یشان عطا خواہد کرد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (سورۂ یونس)	ترجمہ :۔ باز شما را در زمین خلافت عطاء کردیم تا ببینیم کہ فرائض خود را چہ طور انجام میدہید

این سخن واضح است کہ کسیکہ نائب رئیس جمہوریا بادشاہ یا والی می شود بر آن ضروری است کہ مطابق فرائض نیابت غرض و مقصد آن حاکم اعلیٰ را تکمیل کند چونکہ جانشین آنست ورنہ مستحق نیست کہ آنرا نائب گفتہ شود زیرا کہ درین صورت او مجرم است. بنابرین حکمران اسلامی را فرض است کہ مذکورہ مقصد الٰہی را پورہ کند و ضروریاتِ زندگی تمام افرادِ محتاجِ رعیت را انتظام کند. خواہ کہ روزگار مہیا کند یا کہ از خزانہ سرکار انسان را حق بدہد دلیل بر مہیا کردن روزگار در ابن ماجہ مطبوعہ فاروقی صفحہ ۵۹

کرده است که عمر بن عبدالعزیز رضه برای تقسیم مال مردمان را طلب می کرد کس نه می آمد برای مال گرفتن ۔ تقسیم رزق کار خدا است مگر وقتیکه انسان ناقص این کار را بذمهٔ خود گرفت نصف دنیا بقحط مبتلا شد ۔ این طی شده سخن است که کاریکه والی یا ولو سوال کند آن را چپراسی هرگز انجام دادن نمی تواند ۔ پس قانون تقسیم رزق که کار خدا است آن را انسان که بدرجها از خدای پاک کم اهلیت دارد چطور انجام دادن می تواند ۔ وقتیکه اروپا مسئلهٔ تقسیم رزق را بدست خود گرفت در مردم این امید پیدا شد که اکنون نان زیاده می شود لاکن چه شد بقول اکبر؟

تھے فکر میں کیک کے سو روٹی بھی گئی
چاہی تھی بڑی چیز سو چھوٹی بھی گئی
اپنی تو ہوئی وہی مثل اے اکبر
پتلوں کے فکر میں لنگوٹی بھی گئی

ترجمه :- در فکر کیک بود که نان هم از دست رفت ۔ چیز بزرگ میخواست که خرد هم از دستش رفت ۔ اے اکبر! آخر آن قصه شد که بامید پتلون لنگ و ازار هم از دست رفت ۔

باب بیع مزاید بحدیث انسؓ است که یک انصاری محتاج از نبی صلی اللہ علیہ وسلم چیزی سوال کرد آنحضرت پرسیدند که درخانہ چیزی داری ؟ آن صحابی گفت آرے یک گلیم که نصف آن رازیر پای می کنم ونصف دیگر آنرا دربالا خود می گیرم ویک پیالۂ آب خوردن نیز دارم . آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که آنرا بیار چنانچہ آورد وآنحضرت آنرا نیلام کرد یک شخص گفت من یک روپیہ می خرم آنحضرتؐ فرمودند که کیست که برین زیادہ کند ؛ شخص دیگر گفت من بدو روپیہ می خرم . پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گلیم را برای آن شخص فروختند ویک روپیہ از آن را برای انصاری دادند که برین طعام خریدکن ویک روپیہ دیگر دادند که برین تبر خریدہ نزد من بیار ، چنانچہ آن صحابی تبر را خریدہ بخدمت آنحضرتؐ حاضر کرد . آنحضرت بدست مبارک خود در آن از چوب دستہ کردند وگفتند که بگیر وبرو در جنگل ہیزم بریدہ فروخت کن وتا پانزدہ روز نزد من میا . پانزدہ روز پورہ شد دہ روپیہ کمائی کردہ بود . آنحضرت فرمودند که برو برین غلہ ولباس خرید کن که این از سوال بہتر است ازین حدیث معلوم شد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحیثیت حکمران مملکت بہ بسیار اہتمام زیادہ برای آن صحابی روزگار انتظام کردند . کاروبار وروزگار ہر وقت وہر ملک وہر شخص مناسب آن باشد برای آن صحابی ہمین روزگار وکاروبار ممکن بود ازین یک قاعدہ کلیہ حاصل شد که از روی عمل نبوی در فرائض امیر مملکت این نیز داخل است که برای افراد بے روزگار وبے کار مناسب وقت روزگار وکاروبار آمادہ کند .

ذمّہ داری ضروریات حیات در مورد یک فرمانروای مملکت عائد می شود این نیز شامل است که ضروریات معاش افراد محتاج مملکت را مہیا کنند خواہ آن افراد مسلم باشند یا غیر مسلم . در کتاب الخراج ابو یوسفؒ فصل الکنائس والبیع والصلبان ص ۱۲۲ این فرمان فاروق اعظمؓ موجود است .

وَجَعَلْتُ لهم ايما شيخ ضعف عن العمل او اصابته آفة من الآفات او كان غنيا فافتقر وصار اهل دينه يتصدقون عليه طرحت جزيته وعيل من بيت مال المسلمين وعياله ما اقام بدار الهجرة ودار الاسلام فان خرجوا الى غير دار الهجرة ودار الاسلام فليس على المسلمين نفقة على عيالهم

ترجمہ: یعنی من برای غیر مسلم از افراد رعیت این مقرر کرده ام که آن کلان سال که قوت کار کردن نداشته باشد یا بر آن حادثه پیش آید و یا که دولتمند بود و محتاج شد که اہل مذہب آن بآن صدقه دادن آغاز کردند، جزیه از آن ساقط می شود و مصرف آن و عیال آنرا از بیت المال ادا کرده شود تا آنکه در مملکت اسلام سکونت پذیر باشد و اگر از دار الاسلام نقل مکان کرد پس خروج آن و عیال آن در ذمه بیت المال و خزانه سرکاری نیست.

ازین فرمان که در تمام مملکت اسلامی نافذ العمل بود معلوم می شود که ہرگاه خرج و نفقه افراد محتاج رعایائے غیر مسلم بر ذمه بیت المال است پس اخراجات رعایائے محتاج مسلمان بالضرور بر ذمه حکومت است.

این ہمان مقصد و منشاء الٰہی است در رزق رسانی که تکمیل آن در ذمهٔ مملکت اسلامی لازم است.

اشیاء مقبوضهٔ غیر شرعی را حکومت واپس سرکاری کردن می تواند

مثلاً اگر کسی را در صلهٔ غداری ملت اسلام و خدمات حکومت غیر اسلامی زمین یا جائیداد داده شود حکومت اسلامی را اجازت است که آنرا گرفته سرکاری کند در کتاب الخراج ص۶۵ درج است:-

وليس للامام ان يخرج شيئًا من يد احد الا بحق.

ترجمہ:- امیر مملکت را حق سرکاری کردن زمین کسی نیست مگر در صورت که حق خلاف آن مالک

باشد.

املاک عطائی جائز را نیز سرکاری کردن می تواند اگر بخلاف مفاد مسلمانان باشد
در ابن ماجه مطبوعه فاروقی ص۱۸۰ از ابیض بن حمال روایت است که آن از نبی صلی الله
علیه وسلم کانِ نمک را بطور عطیه طلب کرد و آنحضرت برایش داد. اقرع بن حابس
عرض کرد که من آن کان نمک را قبل از اسلام دیده بودم آن بمنزلهٔ آب جاری فائده
مند است که کسی به نزد آن برسد بآسانی نمک حاصل کردن می تواند. آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مالک کان را گفت که کان را واپس کن واپس کرد. و این شرط نیز عائد
کرد که بشخصی دیگر مده بلکه وقف اهل اسلام کن آ   ت۲ این شرط را منظور کرد.
در "انجاحه" شرح ابن ماجه است که این هم از احکام اخلاق آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود ورنه حاجتِ از آن پرسیدن هم نبود.

من کانت له ارض فلیزرعها او لیمنحها اخاه فان ابی فلیمسک ارضه
(متفق علیه)
ترجمه: کسی که زمین زائد باشد باید خود کاشت کند یا برادر خود را بدهد اگر انکار کرد پس باید
معطل کند زمین خود را.   رواه جابر (مشکوٰة باب المساقات والمزارعة ص۲۵۰ مطبوعه
مجیدی کانپور)

از این حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم حکم داده اند که کسیکه
زمین داشته باشد خود کاشت کند و اگر از ضرورت زائد باشد برادر خود را بدهد که دیگر
مسلمان بی زمین است. این یک قانون اخلاقی بخوشی و رضامندی است که درین
یک فائده برای زمین دهنده است که تا قیامت ثواب آن برایش میرسد. دوم فائده اش
این است که از این احسان آن مرد بی زمین با تمامی اولاد خود تا زیست ممنون
و مرهون منت این زمین دهنده خواهد بود و اخوت اسلامی مستحکم خواهد شد. لاکن
در گرفتن بالجبر چونکه مالک نیت دادن ندارد لهذا از اجر و ثواب صدقه محروم میماند و کسی

راکر داده شد از روی.

لا یحل مال امرأ مسلم الا بطیب نفسه.	ترجمه: - حلال نیست تصرف مال مسلمان مگر برضامندی وخوشی آن.

آن از رزق حلال محروم شد چونکه درین صورت یک فریق ظالم شد و دیگر مظلوم در میان ایشان عداوت نیز زیاده خواهد شد.

دخول فاتحانۂ افکار وتهذیب غربی در کشورهای اسلامی نو آزاد

ترکیه دخول فاتحانه افکار وتهذیب غربی اولاً از ترکیه آغاز شد که بعداً مصطفی کمال اتاترک بار نقایش آن را مزید ترقی داده ببام عروج رسانیدند و از سبب آن در صورت وسیرت، وآزادی نسوان، وطریق لباس وخوراک، و در افکار وتصورات اقوام ترکیه بالکل مثل مردم اروپا گشتند واز ثقافت وتاریخ ماضی و ذخائر علمی خود که برسم الخط عربی بود بالکل خود را بریده بے تعلق کردند. بعد از آن نوبت مصر آمد.

مصر مصر یک نقطۂ اتصال است درمیان تعلیمات شرقی وغربی. وان وجود جامع الازهر ودیگر وسائل وسیع نشر واشاعت آن یک کشورِ اسلامی یکتا شمرده می شود. ومالک آن نهر سویز است که نقطۂ اتصال ظاهری شرقی وغربی است. آن قابل این بود که دوم نهر سویز عقلی وفکری نیز جاری کند که ضرورت آن برای شرق وغرب از نهر سویز ظاهری زیاده تر بود ودرمیان هر دو ناحیۂ شرقی وغربی توازن قائم می شد. واز تبادلۂ اموال بذریعہ نهر سویز ظاهری تبادلۂ علوم بذریعۂ نهر سویز باطنی اشدّ ضرورت بود. همین نهر سویز باطنی مشرق را که در علوم طبعی وصنعتی پسمانده بود با مغرب همکنار می کرد. اگرچه مغرب باوجود ترقی یافته بودنش سرگشته وحیران واز اخلاق وروحانیت تهی دامن وبراه مایوسی وبدگمانی وخودکشی گامزن است. وبرای

تمام کشورهای اسلامی چنین نمونه تقدیم میتوانست کرد که از یک طرف ممالک اسلامی در علوم طبیعی و صنعتی با دولت های اروپا همسر می شدند، و از طرف دیگر بجذبات ایمان و یقین و کردار پاکیزه آراسته می شدند، مگر از تعلیم ملحدانه اروپا که از آتش غرور کم نیست بحفاظت بیرون شدن آسان نبود بلکه برای این یقین ابراهیمی ع در کار بود این قابل تعجب است که عرب با وجود مرکز ایمان و یقین و چشمهٔ تهذیب بودنش در عرب کدام ناقد جدید پیدا نشد. و عجم با وجود دور بودنش ازین مرکز مثل جمال الدین افغانی و اقبال و محمد علی جوهر مفکرین و ناقدین جدید را دارا شد. بلکه چقدر افراد عرب که از تعلیم گاه و دانشکده های غربی بیرون شده اند تماماً شاگرد و مقلد و خوشه چین تهذیب غربی و غرق شده در احساس کمتری یافته شدند. لهذا امید نهر سوئز علمی از ایشان پوره نه شده بلکه در مقابل افکار و تهذیب غربی شکستی خود را عملاً تسلیم کردند چنانچه در تصدیق این دعوا دکتور طه حسین که ترجمان ذهنیت جدید مصر و مدیر اخبار سرکاری «الاهرام»، است در کتاب خود (مستقبل الثقافة فی مصر)، ص۳۲ می نویسد که زندگی معنوی ما با وجود اختلاف مظاهر خالص مغربی است، و نظام حکومت ما نیز غربی خالص است. این نظام را ما از اروپا بالکل بحالت اصلیش نقل نموده گرفته ایم که درین ترددی از ما سر زده نشده است البته ما خود را فقط درین مسئله ملامت کردن میتوانیم که در آخود کردن این نظام ها و طریقهای زندگی سیاسی از تاخیر و سستی کار گرفته ایم. مذکور در ص۳۱ مینویسد که نمونه اعلی برای زندگی دینوی و مادی یک مصری زندگی مادی یک غربی است. در ص۴۱ درج است که ما را بطریقهٔ اروپا رفتار کردن می باید و سیرت و عادات آنها را اختیار کردن می باید تا که برابری آنها را کردن بتوانیم و از خیر و شر و تلخ و شرین و پسندیده و ناپسند تهذیب خبر دار شویم و در هر چیز رفیق کار و شریک حالی آنها گردیم. این حال آن طه حسین است

که الحال لسان حکومتِ مصر شمرده می شود ودر سنه ۱۹۴۹ء وزیر معارف مصر نیز بود در سنه ۱۸۸۹ء پیدا شد در خوردی ازبنائی چشم محروم شده بود، در مکتب قرآن مجید را حفظ کرد بعد از آن در جامعه مصریه بقیه تعلیم را بتکمیل رسانید ودرپیرس سند دکتوری وفاضلیت حاصل کرد. زنش فرانسوی بود.

(جمال عبدالناصر) سابق رئیس جمهور مصر که المیثاق الوطنی باب اول تحت عنوان نظرة عامةٌ می نویسد که چنین معاشرهٔ درکار است که حریت، اشتراکیت، واتحاد را اساس زندگی وجدّ وجهد را مقصد اعلی قرار دهد. ودرباب سوم منشور قومی، نوشته است که ریشه های مساعی مصر را در تاریخ فرعونی تلاش باید کرد که آن بانی اول تهذیب مصری وانسانی است. ازین انقلاب مصر کدام اثریکه در کشورها عربی رونما شده است این است.

شام وعراق | این هردکشور مرکز علوم وثقافت اسلامی بوده اند آبادی مسلمانان در شام نود فیصد است ودرعراق نود وسه فی صد. درین وقت در شام حکومتِ حزب البعث است که بانی آن میشیل عفلق عیسائی است این حزب درمنشور خود می نویسد که حزب البعث یک جماعت اشتراکیت پسند است وعقیدهٔ ایشان این است که اشتراکیت که از بطن اقوام عربی پیدا می شود یک نظام بهترین است که از سامانِ صلاحیت شمرده می شود. فقط درین دو ملک بے پردگی زنان واختلاط مرد وزن رواج تعلیم مخلوط درمیان زنان ومردان یافته می شود عناصر لادینی وبیزاری مذهب بر زندگی ایشان حاوی است هر دو حکومت خواهان نیشنلزم عربی (قوم پرستی عربی) واسکولرازم (لادینی) اند.

ایران | رضا شاه کوشش کرد که ملک را درمیدان تعلیمی ومعاشرتی معصر جدید منطبق کند. در سنه ۱۹۲۷ء نظام عدالتی وقانونی فرانس را در ملک نافذ کرد در سنه ۱۹۳۵ء

برقع را برای زنان ممنوع قرار داد. در همین سنه یک انجمن ادبی قائم کرد تا که زبان فارسی از الفاظ عربی پاک کرده شود. قانون تنسیخ زمین داری نافذ کرده حقوق ملکیت مالکان اراضی را ختم کرده شد (کشمکش اسلام و مغربیت ص ۱۳۶) البته اینقدر تصریح کرده شد که سرکاری مذهب ایران اسلام و فقه جعفری است. مجلس شورا را اختیار حاصل نیست که خلاف اصول اسلام یعنی فقه جعفری قانون وضع کند.

اندونیزیا آبادی اندونیزیا ۹۰ فیصد مسلمان است اندونیزیا در دستور ۱۹۴۵ء و ۱۹۵۰ء اعلان کرد که بنیاد این ریاست یقین بر خدا است مگر از رئیس جمهور گرفته تا یک نوکر ادنی این شرط نیست که آن مسلمان باشد البته برای ملازم و نوکر سرکاری، این ضرور است که برای اظهار وفاداری بنام خدای تعالی یا بنام محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورد. نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با نام خدای تعالی برای قسم یک مبصر امریکائی لوئی فشر پیش کرده بود بغلطی و قصداً چونکه قسم بنام غیر الله در اسلام جائز نیست. اکثر آبادی این کشور حکومت غیر اسلامی و غیر مذهبی را انکار کرده مخالفت کردند لاکن ارباب اقتدار چونکه دلدادهٔ تهذیب غربی بودند و ایشان بر تمام شعبهٔ زندگی حاوی بودند، لهذا انقلاب مذهبی ممکن نبود تا که بعمل آوردن می توانستند

تیونس تیونس در ۱۹۵۶ء آزاد شد بمجرد آزاد شدن رئیس جمهور حبیب بورقیبه به نقش قدم ترکیه رفتار نموده ثقافت فرانسوی را در ملک رائج گردن گرفت. تعداد ازدواج را تقیید کرد. زنان را در شریک شدن مجلس شوری و در اختیار کردن ملازمت و منصب آزادی حاصل شد. فی الحال صد زن در شعبهٔ و یک نیم هزار در دیگر دفاتر و هفت هزار در دیگر تجاوز ز منصوبه با کاری کنند. رئیس جمهور بورقیبه می گوید که اگرچه اصلاحات من پابند نصوص قرآن کریم نیست لاکن با روح قرآن منافی هم نیست.

چنانچه مصر جامع الازهر را برقرار و باقی داشت همچنان تیونس جامعه

زینونیہ رانیز محفوظ داشت. پروفیسر شاخت دریک مقالۂ جدید در مسائل قانون اسلامی جدید در متعلق تیونس می نویسد کہ تیونس باالآخر از ہمہ پیش تر محکمۂ اوقاف را ختم کرد چنانکہ شام و مصر ختم کردہ بودند، بعد از آن اختیارات عدالت شرعیہ راسلب کردہ شد، چنانچہ کہ مصر سلب کردہ بود و یک قانون جدید بنام مجلۃ الاحکام الشخصیہ، نافذ کردہ شد. اگرچہ قانون وراثت اسلامی را برقرار داشت ولے قوانین نکاح وطلاق را چنان بدل کرد کہ نوع آن را ہرگز شناخت نہ می شود. این مجلۃ الاحکام از قانون اسلام چنان مختلف است کہ مثل قانون دیوانی ترکیہ سیکولر سِوَل کوڈ، (مجموعۂ قوانین تمدن ولادینی) (کشمکش اسلام و مغربیت ص۱۲۶).

الجزائر الجزائر برای حصول آزادی دَہ لک جان را قربان کرد مگر بعد از آزاد شدن تہذیب غربی و سوشلزم را از خود کرد. بنیاد فلسفۂ حیات خود را بر قومیت وطنی نہادند. این است افکار تہذیب غربی در ممالک اسلامی نو آزاد کہ فاتحانہ داخل شدہ است. این عجیب واقعہ است کہ ہرگاہ در کدام ملک اسلامی در مقابلۂ اقتدار بیرونی جنگ آزادی جاری می شود تمام قائدین مسلمان بجز زبان مذہب بدیگر ہیچ زبان آشنا نہ می باشند و بدون نام اسلام دیگر نام ہیچ چیزی را نہ می گیرند و بہ نعرہ ہای اسلام سپاہی افواج جنگ آزادی را از قوت ایمانی بجوش می آرند وقتیکہ جنگ آزادی ختم شدہ ملک آزاد شود یک جنگ دوم بخلاف خود اسلام برای فنا کردن قوت ایمانی ناقابل تسخیر عوام بذریعۂ تہذیب والحاد غربی شروع می شود از آن سبب است کہ در ممالک نو آزاد حکومت مستحکم نہ می باشند بلکہ وقتاً فوقتاً انقلاب برپا می شود. باالآخر اقتدار بدست کسانی می آید کہ یقین ایشان بہ نسبت خدا و رسول و اسلام بر غربیت و تہذیب غربی زیادہ می باشد. مقصد بزرگ آزادی

نزد ایشان این است که آثار و معاشرهٔ اسلامی که از برکت آن در جنگ فتح حاصل کرده بودند بزودی ختم نموده بجای آن معاشره و طرز فکر غربی را نافذ کنند.

علاج برای این کشمکش اسلام و غربیت چنان مردان کار را انتظار باید کرد که ایشان فنون جدید و طبعی غربی را از خود کرده چنین قوت پیدا کنند که اسلام را درین فنون از ممالک غربی سبقت بدهند از طرف دیگر با این قوت مادی قوت روحانی خود را بذریعهٔ عقائد و اخلاق و اعمال اسلامی اضافه کنند تا که عوام برای نصب العین و مقصد اسلام حیات خود را در قربان کردن جان خود را بفهمند، بلکه برای این مقصد موت را بر حیات ترجیح بدهند تا که تنظیم ملت از وحدت فکری همیشه قائم ماند و افکار اجنبی درآن انتشار پیدا کردن نتوانند و نه کمزوری ایمانی بر ایشان طاری شود. کاش که از بت خانهای مغرب چند افرادِ ناقد و صاحب عزم و واقف اسرار حیات پیدا شده این کار را بانجام برسانند. ازین حد فاصل درمیان دو دریا که مجموعهٔ دین فطرت و قوت مغربی است، شرق و غرب هر دو را نجات حاصل خواهد شد و از معرکهای خونی پیدا کردهٔ دنیای غربی و از وازجذام اخلاقی و تهذیب آن انسان محفوظ خواهد ماند۔

اقبال مرحوم در متعلق تهذیب جدید خوب فرموده است.

تا به ته و بالا نگردد این نظام ؛؛ دانش و تهذیب دین سودای خام

کشورهای اسلامی و تهذیب غربی

این یک سوال مشکل است که تهذیب غربی در ممالک اسلامی چرا اینقدر فاتحانه کامیاب شد و از آن اسلام که یک دین فطرت است و ثمرهٔ چهارده صد سالهٔ آن درهم برهم شد؟

برای حل این سوال قبلاً این معلوم کردن ضروری است که تهذیب و ثقافت اسلامی را در تمام تاریخ خود سه معرکه بنیادی پیش آمده است۔

<u>تصادم اسلام با تهذیب ایرانی و رومی</u> اول معرکه آن بود که اسلام در صد اول هجری با دو طاقت عظیم دنیا که تهذیب های رومی و ایرانی بود تصادم کرد و در آن تهذیب اسلامی با دو تهذیب و قوتهای عظیم مشرق و مغرب نبرد آزما شد که آن تهذیب ایرانی و رومی بود. راجع باسباب مادی، آن هر دو قوت مذکوره از سامان بکلی مسلح بودند مگر در افکار و نظریات و تهذیب حیات ایشان جان نبود. اسلام فرزندان خود را آن استحکام اعتقادی و فکر و عملی بخشید که جواب آن به نزد دو قوت حریف اسلام نبود. ثقافت در اصل نام است به پختگی عقائد و افکار و سیرت و کردار را در مقابلهٔ جوش عمل و اولعزمی پیدا میشود و از آن هیچ قوم بمقابله ثقافت ایستاده شدن نمیتواند ثقافت عبارت از رقص و سرود و زندگی عیاشانه نیست که از آن اوصاف بلند مذکورهٔ انسان ختم شود، و صفت زنی و گریز از مشقت در جوش آید نتیجهٔ آن تصادم این شد که تهذیب اسلامی آن هر دو تهذیب را شکست داده علاقهٔ مقبوضهٔ ایشان را فتح نمود و آن علاقهٔ مقبوضه چنان از رنگ تهذیب و ثقافت اسلام رنگین شد که تا اکنون آن رنگ اسلامی فی الجملة باقی موجود است

<u>تصادم تهذیب اسلامی با تهذیب تاتاری</u> معرکهٔ دوم حملهٔ هلاکو و چنگیز بود

، با ثقافت اسلامی تصادم کرد و این معرکه در وقت بظهور آمد که اثرات ثقافت اسلامی در مسلمان بوجه عمق و پختگی باقی نمانده بود، علوم تا یک اندازه بود ولی قوت ایمانی کمزور شده بود، اعمال اسلامی از دست فسق و فجور، عیاشی و راحت پسندی صرف نامش مانده بود، البته فقط علوم و افکار اسلامی در ایشان باقی بود که بر آن یقین داشتند، و در مقابل ایشان چنین قوم بود که تعلیم یافته نبودند و از علوم و فنون خالی بودند کدام تهذیب فکری در ایشان نبود مگر بر جوش عمل و نصب العین خود یقین پخته داشتند که آن در مسلمانان آن وقت کم بود نتیجه این بر آمد که، یک قوم وحشی و غیر تعلیم یافته بر اقوام تعلیم یافته مسلمان غالب شده خشت حکومتهای اسلامی را از دیوارشان کندند، لاکن کدام عقائد و افکار پخته و علوم متعلقه آن که برای یک ثقافت مضبوط ضروری بود تاتاری ها از آن خالی بودند بالاخر نتیجه این شد که قوم مسلمان و تهذیب اسلامی اگرچه مفتوح معلوم میشد مگر بپایان تر فاتح گشتند وقتیکه تاتاریان ببرکت آن فتوحات به تهذیب و ثقافت اسلامی روشناس شدند از اثر تهذیب و ثقافت اسلامی در دل و دماغ ایشان تبدیلی نمودار شدن گرفت، و دشمن کعبه پاسبان آن گشت، تیمور و اولاد آن و ترک عثمانی خاندان های مختلف همین تاتاری ها بودند که اسلام را در علاقهای دور و دراز شائع کردند. و عظمت اسلامی را برقرار داشتند.

تصادم تهذیب اسلامی با تهذیب غربی | معرکه سوم که اسلام را در پیش آمد آن مقابله بود با تهذیب و ثقافت غربی که از نوزدهم صد عیسوی شروع شده تا الحال جاری است در تاریخ اسلام این شدید ترین مقابله است. تهذیب غربی عبارت است از آن افکار و تصورات که در تمام دنیا اهل مغرب آنرا شائع می کنند و آن، طریقهای که در زندگی ایشان عملاً یافته می شود. از نگاه عقل اگرچه این تهذیب بالکل غیر متوازن است، مگر در پشت این یک قوة سیاسی عظیم موجود است، علاوه

برین یک نظام تعلیم وسیع و ذخیرهٔ تصنیفات وتحریرات ودام های تصاویر وفلمها برای اشاعت این نیز موجود است درای برتری اقتصادی ومعاشی نیز است . این امور بالاچنین اشیاء اند که چشم ظاهر بینان را خیره می کند. علمبرداران این تهذیب از خود مسلمانان وازنژادنوایشان یک حزب بااثر وبااقتدار تیار کرده اند که آنان در فنا کردن تهذیب اسلامی از اهل مغرب زیاده سرگرم عمل اند. ونتیجهٔ همان است که ممالک نوآزاد اسلامی درمیان تهذیب وافکار غربی وتهذیب وافکار اسلامی مسلسل جنگ جاری است ، وهیچ مملکت اسلامی را استحکام نصیب نه شده است هر روز انقلاب جدید برپا می شود بظاهر خاتمهٔ این جنگ بنظر نه می آید تا وقتیکه فریقین جذبات را گذاشته قبکل اتحاد از تدبر وبصیرت عمیق گرفته حل صحیح این شکل را تلاش نکنند . هر دوجانب درمرتبهٔ افراط وتفریط اند راه راست راه اعتدال است . درارباب تعلیم قدیم صاحب تحقیق واعتدال بکثرت یافته می شود . لاکن در علمبرداران تعلیم جدید بسیار کم بلکه نایاب است . این بے راه روی برای ملت اسلام زهر قاتل است وبرای قوتهای استعماری زیاده مفید است . ایشان میدانند که ازین جنگ مسلمانان کمزور شده زیر اثر قوتهای استعماری می شوند وطاقت مادی هم مقابلةً در نزد مسلمان کم است . اگر مسلمانان چیزی دارند آن قوت روحانی ایشان است ازین جنگ آن هم کمزور می شود پس مسلمان برای قوتهای استعماری یک لقمهٔ تربی گردند .

حل اصلی کشمکش درمیان قدیم وجدید | برای حل اصلی ضروری اینست که هر دو طبقه در ذهن خود چیزی تبدیلی پیدا کنند طبقهٔ تعلیم یافتهٔ جدید از جذبهٔ تقلید مغرب باز آمده از عقل وبصیرت کار گیرند ، وجذبهٔ تنقید مغرب را در خود پیدا کنند وتحریف اصلی اسلام را گذاشته راه تحقیق اختیار کنند . بجای اینکه اسلام را از تحریرات دشمنان حاصل کنند در فهمیدن اسلام تا حد الامکان با این اندازه کوشش

کنند که اسلام چه می گوید و چه مطالبه می کند. چنین نباید کرد که قبلاً از اثرات افکار غربی یک رائی دل و ذهن خود قرار بدهند و بعداً اسلام را غلط سلط کرده بآن منطبق کنند اگر اسلام بآن رأی مقرر کردهٔ خیال غربی منطبق گردد پس در پردهٔ تأویل را اختیار کنند که در آن انکار اسلام باشد و یا ازلی بودن اسلام منکر شده آن را قانون وقتی قرار داده برای قانون وقتی بودنش سعی کنند. وجود عملی و خارجی چهارده صدسالهٔ اسلام که تاریخ بود و آن از علم و تقوی و کارنامه های مجاهدانهٔ آن اشخاص تیار شده است که هر فرد ایشان با عظمت که دارند نه برای چند مغرب پرست و بس، بلکه برای تمام اهل مغرب ثقیل معلوم می شوند نه اینکه حقیقت اسلام را فهمیده کرور ها اشخاص برجسته که از نتیجه آن اسلام از مراکش تا اندونیزیا و تا دیوار چین رسیده ظلمت جهل را سلب نموده و روشنی خود را منتشر کرده است غلط فهمیده شود و در مقابلهٔ آن بعد از چهارده صد سال چند ماسٹر مغرب زده که از دشمنان اسلام تعلیم حاصل کرده نام آن را اسلام صحیح نهاده اند در حالیکه قبل از چهارده صد سال هرگز نام و نشان نداشت. من حیرانم اگر ممالک غربی که در حالت نزع است با تهذیب خود و لوازمات آن در طوفان های دروجن غرق شود، ولی تهذیب و تمدن جدید بروی کار آید که از تهذیب ایشان بالکل مختلف باشد این حضرات بذریعهٔ تحریفی علمی خود بر تحریفات و کردار سابقهٔ خود با خط تنسیخ می کشند و یا که اسلام را دوم بازیچهٔ اطفال میسازند؟

خود بدلتے نہیں قرآن بدل دیتے ہیں ہوئے کس درجہ فقیہان حرم[1] بے توفیق

ترجمه: - اخلاق خود را تبدیل نمی کنند بلکه می خواهند که قرآن را تبدیل کنند دانشمندان مغرب چقدر بے توفیق شده اند که دین را تبدیل می کنند. در طبقهٔ تعلیم یافته عدم ر علمای حقیقی اسلامی را ضرورت نیست. البته این ضروری است که تعلیم یافته جدید بد گمانی را گذاشته در فهم و ادراک اسلام از ایشان کوشش کنند. چونکه برای هر فن ماهر و باریکی ها

[1] حرم مغرب)

شناس ضروری است که از خم و پیچ و مالها و ما علیها آن فن اطلاع داشته باشد نه برای اینکه علماء قدیم اجاره دار اسلام حقیقی باشند چونکه برهمنیت[1] و پاپائیت[2] در اسلام نیست زیرا این هر دو نظریهٔ نسلی اند و اسلام برین قائل نیست . و آن مهارت فنی و دقیقه شناسی نزد علماء قدیم یافته می شود نه جدید لهذا باید که دانشمندان هر دو طبقه باهم متحد شده غور کنند که اسباب که امروز در نزد اروپا موجود است کدام آن اسباب ترقی است و کدام آن برای روح اسلام مضر است ؟ و آنچه با ترقی تعلق ندارد ولی مباح است آن کدام است ؟ باین ترتیب فهرست اشیاء سه گانه تیار می شود .

(۱) اشیائیکه با ترقی تعلق دارند .

(۲) اشیائیکه تعلق با ترقی ندارند ولی حرام اند .

(۳) اشیائیکه با ترقی تعلق ندارند مگر مباح اند .

من در موضوع " ترقی و اسلام " یک کتاب تصنیف کرده ام از مطالعهٔ آن واضح می شود که نزد اروپا چنان اسباب ترقی نیست که اسلام و قرآن چهارده صد سال قبل حکم بآن نه کرده باشد . لهذا این گفته حتی فریب خوردهٔ مغرب که اسلام سد راه ترقی است ازین سبب ما مغربیت را برای ترقی اختیار می کنیم چنان دعوا غلط و بی اصل است که مثل دو ضرب دو (۲×۲=۵) مساوی پنج . پس برای حصول ترقی تحریف اسلام قدیمه را هیچ ضرورت نیست و نه حاجت اروپا ساختن آن است بلکه ترقی دادن همین اسلام ضرورت است ، تا که با اسباب مادی جوش عمل و رسوخ روحانی نیز پیدا شود . و از نظریات در آمد کرده از ممالک غیر اسلامی از قبیل سرمایه داری ، سود خوری ، آوارگی صنفی و طرز معاشرهٔ اخلاق کش را اشتراکیت و خدا بیزاری و از تباهی ملت را منظبط کرده شود . بی راه روی و انتشاری غربی وحدت فکری اسلام را پاره نکند اشیاء

---

[1] پیروی برهمن . [2] پیروی پاپای روم و غیر آن ۱۲

قسم دوم که از اجزاء تهذیب اروپا اند و با ترقی تعلق ندارند بلکه برائے ترقی و اسلام واقع مضر اند، ممالک اسلامی باید که در اخراج آن از تهذیب خود جهاد کنند. و قسم سوم که با ترقی تعلق ندارد ولی در اسلام مباح است اختیار کردن آن اجازت است. نتیجه این تحقیق مشترک این بیرون خواهد شد که گنهگاری اروپا که برای ترقی مضر است آنرا ترک کنیم و صنعت کاری ایشان که سبب ترقی است آنرا از خود کنیم که خود قرآن مجید برین حکم داده است. وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ. آن اشیاء که مسلمان از آن طاقت ور می شود مثل علوم و صنعت و حرفت اروپا که حاصل کردن آن برای مسلمان در حصول طاقت بالکل فرض است. اگر بمحض همین کلام اقبال مرحوم را مد نظر گرفته شود نیز جنگ قدیم و جدید ختم می تواند شد قوت مغرب نه از چنگ و رباب. نے ز رقص دختران بے حجاب نے ز سحر ساحران لاله روست : نے ز عریانی ساق و نے از قطع موست محکمی او را نه از لا دینی است :: نه فروغش از خط لاطینی است : قوت افرنگ از علم و فن است :: از همین آتش چراغش روشن است. افسوس که ما در ایجادات جدید نه کدام سائینسدان قابل پیدا کردیم، و نه مثل اروپا کدام شرکت اسلحه سازی تیار کردیم، و نه کدام فلسفی مشهور و ماهر درست کردیم تمام قوت ما در تحریف دین و در جنگ قدیم و جدید صرف می شود. و بجای صنعت و هنر اروپا تهذیب گنهگارانهٔ آنرا جزو زندگی خود گردانیده ایم و در این می کوشیم و همین را معراج ترقی می دانیم. بهرحال اگر تعلیم ممالک خارجی باین مقصد حاصل کرده شود که آن علوم فی الواقع سبب ترقی است در آن مهارت پیدا کرده شود و از فلسفهٔ الحادی و تشکیکی آن پرهیز کرده شود پس قوم و رعیت از قوت مادی و روحانی هر دو بهره ور خواهند شد. ما چقدر که در علوم مادی کوشش کنیم باز هم درین علوم بنسبت اروپا در درجهٔ دوم شمار می شویم لاکن اگر جذبهٔ دینی و روحانی ما محفوظ ماند و در اضافه کردن آن کوشش کنیم کمی مادی ما که آن ناگزیر است از قوت جذبهٔ روحانی تدارک آن را می توانیم کرد و مانند اسلاف خود با این قوت مادی کمزور و قوت روحانی و جذبهٔ ایمانداری دشمن که صاحب قوت مادی عظیم الشان باشد شکست دادن می توانیم چنانچه در جنگ ستمبر

سنہ ۱۹۶۵ء ما محض از تکیہ بر قوت ایمانی هندوستان کہ یک ملک صاحب قوت مادی فائق است آنرا شکست دادیم لاکن اگر ما یک طرف در قوت مادی کمزور باشیم و از طرف دیگر افکار ملحدانہ اروپا و نظریات ایمان سوز اشتراکیت کم و بیش قوت ایمانی کہ داریم، کمزور کند پس در این حالت حفاظت ملک چہ چیز خواهد شد خصوصاً در وقتیکہ نگہبانی تمام علاقہ های وطن از انتشار صرف بیک ذریعۂ واحد کہ اسلام باشد می توان کرد.

وحدت اسلامی | نہ صرف پاکستان بلکہ راز حیات و ترقی و حفاظت تمام ممالک اسلامی در قیام اتحاد اسلامی مضمر است. اگر در صورت موجودۂ امریکا تقریباً پنجاہ ریاست متحد شدن می تواند، و در شکل موجودۂ شوروی (روس) تقریباً از ۲۲ ریاست یک قوۂ متحدہ بوجود می آید، و در زیر نگرانی دولت مشترکہ هفت یا هشت مملکت با وجود اختلافات تہذیبی، مذهبی علاقائی و نسلی در تنظیم دولت مشترکہ با هم جمع شدن می تواند. تمام کشورهای اسلام کہ در دین و مذهب و اسباب تاریخی اتحاد دارند و در زمانۂ سابق در وحدت یک حکومت اسلامی (خلافت) منسلک نیز بودند آیا اتحاد یا دوستی مشترکہ ناممکن است کہ از ایشان بوجود آید علاوہ بر اینکہ باندازۂ زیادہ اتصال جغرافیائی نیز دارند، اگر مسلمانان از انقلاب زمانہ سبق حاصل کردند و یک وحدت قائم کردند کہ بلحاظ اندرونی تمام ممالک آزاد باشند و تدریجاً در امور خارجہ، دفاع، نصاب تعلیم، قانون، تجارت و در اصول اسلامی خود و ادر یک بانک مشترکہ و در دیگر امور مثل این در یک قوت مرکزی منسلک کنند این اتحاد اسلامی در تمام قوتہای عالم قوت اول نمبر خواهد بود و در امور عالم رای این بانیان اتحاد فیصلہ کن خواهد شد، بلکہ در بند کردن تصادم شعبۂ شرقی و غربی و باز داشتن از جنگ تباہ کن عالمگیر و قیام امن عالم یک قوت موثرہ ثابت خواهد شد کہ دلیل قوی برین شمارۂ عالمی است امر اول برای قوت فوقیت عددی است. مطابق روزنامۂ کوهستان ۲/دسمبر ۱۹۶۵ء شمارۂ عالمی مسلمانان در میان یک ارب و ۹۵ کرور است، مگر اصلی و صحیح عدد عیسائیت در تمام عالم ۵۲ کرور است تعداد پرستاران کیونش کہ این مذهب حکمرانان چین است

۳۶ کرور است پرستاران شنتو که مذهب حکمرانان جاپانی است تعداد ایشان ۹ کرور است، تعداد پیروان بودا ۱۵ کرور است هند و همراه اچوت اصلی تعداد ایشان ۲۸ کرور است (مذاهب عالم را ملاحظه فرمائید) امر دوم رقبه است رقبه تمام دنیا تقریباً ۱۳ کرور مربع میل است که به ۲۳ فیصد آن مسلمانان قابض اند و در باقی آن تمام مذاهب عالم شریک اند سوم پترول است پیداوار پترول در روس (شوروی) ۴ کرور تن است و در دنیا ده لک تن و خروج پترول در عالم ۴۱ کرور ۳۰ لک تن است. تیل پیداوار امریکا ۱۵ فیصد و از روس و چین ده فیصد و از مشرق وسطی ۷۰ فیصد است به نسبت پیداوار تمام عالم، (نوای وقت ۱۲ اپریل ۱۹۶۸ء) اگر تیل مشرق اوسط بند شود تمام نظام عالم درهم برهم می شود از همین سبب است که اقوام غیر روز و شب در کوشش اند که عالم اسلام متحد نشوند. حال خود عربان ببین که گاه اقوام دشمن برای تیز کردن جذبهٔ قومیت در میان ایشان انتشار پیدا می کنند و گاه باوجود دشمن بودن ملت اسلام در زنده کردن تهذیب های علاقائی می کوشند تا که اسلام را که ربط ایشان است بذریعه تهذیب کهن که آن بمنزله بُت باشد ختم کرده شود، اکنون برای مسلمانان فرض است که درین کلمات غور کنند ما در فرصتِ کم صرف یک خاکه مختصر پیش کردیم تا اهل نظر در آن غور کنند.

چون گهر در رشتهٔ او سفته شو ؛ ورنه مانندِ غبار آشفته شو،

اتحاد اسلامی پنجاه ریاست امریکا در یک وحدت است. تقریباً ۲۲ ریاست روس (شوروی) بشکل یک اتحاد است.

دولت مشترکه برطانیه تقریباً هشت مملکت مشتمل یک وحدت گشته است با وجودیکه درمیان اینها اختلاف مذهبی، نسلی و جغرافیای موجود است، آیا مسلمانان آسیا و افریقا که بر چندین ریاستهای کوچک و بزرگ مشتمل اند ازین ها یک اتحاد اسلامی تیار نمی شود؟ اگر این اتحاد اسلامی قائم شود برای امن عالم یک طاقت بیمثال

خواهد بود و تمام مسائل عالم اسلام بدون جنگ و خونریزی حل خواهد شد. آن اسباب که برای قوت ضروری است سوای همین اتحاد اسلامی مجوزه دیگر هیچ حکومت دنیا را حاصل نیست صرف انتظار وحدت و تنظیم است که بوقوع آید

قوتِ عددیِ مسلمانان از همه بیشتر فوقیت عددی است. مسلمانان را هنوز صحیح عدد خود معلوم نبود چونکه اعداد و شمار را بذریعه اروپائی ها می کردند که ایشان تا می توانستند مسلمانان را کم نشان دهی می کردند تا مبادا مسلمانان از اکثریت خود واقف گشته بیدار شوند، از همه قبل شکیب ارسلان کوشش کرد که صحیح عدد مسلمانان را معلوم کند. و عبدالله مسدوسی در مذاهب عالم نیز تعداد مسلمانان را درج کرده است مطابق اطلاع اخبار کوهستان مندرجه ۲۰ / دسمبر ۱۹۶۵ء تعداد مسلمانان ۹۵ کرور است و اصلی تعداد عیسائیان مطابق تحریر مذاهب عالم ۲ ۵ کرور است کینوشیان که مذهب حکمرانان چین است تعداد ایشان ۳۶ کرور است و شنتو پرستان که مذهب حکمرانان جاپان است تعداد ایشان ۵ کرور است و تعداد پیروان بوده ۱۵ کرور است، اصلی تعداد هندوان ۲۸ کرور و تعداد سیکان ۴۳ لک است و تعداد یهود تمام عالم یک و نیم کرور است (مذاهب عالم از مسدوسی) ازین موازنه بشما معلوم شده باشد که قوت عددی مسلمانان چقدر است؟ فقط از سبب قوت عددی روس و امریکا بهارت (هندوستان) را بر پاکستان ترجیح می دهند که آبادی بهارت ۴۵ کرور است و آبادی پاکستان ۱۱ کرور مگر ایشان صرف تعداد را می بینند اگرچه ۱۱ کرور شیر باشند و ۴۵ کرور شغال -

قوت پترول و تیل ۷۵ فیصد تیل تمام دنیا از شرق اوسط بدست می آید که از جمله ممالک اسلامیه است. اگر اروپا و امریکا و کشور های دیگر را داده نشود ایشان نه جنگ کردن می توانند و نه ترکت ها خود را جاری کردن، لهذا نظر همگی در بالای شرق

اوسط است و برای همین اسرائیل را آلهٔ کار خود ساخته اند.

فوقیت بلحاظ رقبه چیز سوم رقبه زمین است تمام دنیا ۱۳ کرور مربع میل
است که بر ۲۳ فیصد آن مسلمانان قابض اند و در باقی اقوام دیگر شریک اند. چیز چهارم
ربر است که برای مواصلات نهایت ضروری است ما پیداوار ربر از تمام دنیا در
اندونیزیا و ملایا زیاده است که از جمله کشورهای اسلامی اند.

اتصال جغرافیای این عجیب سخن است که اتحاد اسلامی مجوزه در تمام خطهای
آن از پاکستان گرفته تا ترکی و مراکش اتصال جغرافیای دارند البته اتصال دلها باقی
است که ذریعهٔ آن تعلیم اسلامی و فروغ دادن جذبهٔ اسلام است.

جذبهٔ شجاعت وجفاکشی فتح و کامرانی در جنگ مبنی بر جذبهٔ دینی است خصوصاً
که دین دین حق باشد و در آن روح توحید موجود باشد باین طور که فتح قطع نظر از اسباب
موقوف بر امداد خداوندی است که تمام نصرتهای علوی و سفلی آن با اهل حق است اگرچه در
تعداد و سامان جنگ از دشمن کم باشند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً،
كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ. ترجمه بسا جماعت کوچک است که غالب می آید بر جماعت بزرگ در میدان
جنگ اگر مشیت خدا با ایشان باشد، باز این جذبهٔ جهاد برای مسلمان بهر حال
کامیابی است یا فتح خواهد بود یا حیات فانی را بحیات باقی تبدیل کردن اگر شهادت نصیب
شد این جذبه هر فرد لشکر اسلام را از موت بیخوف می کنانند بلکه موت محبوب معلوم میشود و در
تصادم جبال دشمن و قوت آن لذت محسوس می کند.

عاشقی توحید را بر دل زدن ∴ وانگهی خود را بهر مشکل زدن
اگر بیمی نداری بحر صحرا است ∴ واگر ترسی بهر موجش نهنگ است

بسبب این جذبهٔ دینی قوت اسباب و مسبب الاسباب هر دو قوت در هر سپاهی جمع
می شوند که در مقابلهٔ آن اقوام که صرف بر اسباب اعتماد دارند هرگز ایستاده شدن نمی توانند

تاریخ قابل فخر ماضی | پیدا کنندهٔ زندگی و جوش عمل در یک قوم تاریخ سابق آن قوم میباشد، چونکه از تاریخ زندگی اقوام بدست می آید. تاریخ سابق اسلام در قربانی و جانفروشی یک تاریخ بیمثال است که دیگر قوم را نصیب نه شده است. اگر در مربوط کردن اہل اسلام با تاریخ ماضی آن کوشش کرده شود ہر مجاہد اسلام ہائید، وجن ہم می گردد چنانچه ہر واقعهٔ تاریخ ماضی برین گواه است.

جو دیکھی ہسٹری اس بات پر کامل یقین آیا ٭ جسے مرنا نہیں آیا اُسے جینا نہیں آیا

ترجمه) کسیکه تاریخ را مطالعه کرده است آنرا باین سخن یقین حاصل است که کسی را که طریق مردن معلوم نباشد طریق زندگی نیز معلوم نیست.

برای طاقت بیمثال گشتن ملتٔ اسلامیه بحمد اللہ این ہشت اسباب موجود است که ہیچ قوم دنیا را نصیب نیست مگر این قوت را انتشار ولامرکزیت ما تباه کرده است اگر یک مرتبه بشکل اتحاد اسلامی این قوت منظم شود تنگ و دو فیصله ہای روس و چین و امریکا و اروپا بدست اتحاد اسلامی خواہد آمد. اکنون ما خاکه مختصر اتحاد اسلامی را پیش می کنیم که آن ذریعه واحد است برای حل مسائل تمام عالم اسلام خواه آن حل کشمیر باشد یا قبرص مسئله عرب واسرائیل باشد یا مسئله نایجیر یا نقشهٔ آن حسب ذیل است.

مرکزیت | تمام مملکتهای اسلامی خواه نظام ایشان جمهوری باشد یا شاہی و خواه مغربی جمهوریت باشد یا دیگر قسم جمهوریت، خواه پارلیمانی نظام باشد یا صدارتی ہمگی در یک مجلس شوری مشترکه منسلک شوند. و از ہر مملکت حسب تعداد نماینده منتخب کرده شود. مگر در وکلاء و نمایندگان صفات ذیل را ملحوظ داشته شود.

۱۔ بر اسلام یقین پخته داشته باشد ۲۔ جرأت و شجاعت و تدبر. ۳۔ عاقبت اندیشی و ادراک سیاسی. ۴۔ پاک بودن از حرص مال و جاه و از مفاد ذاتی و خودغرضی ۵۔ بقدر ضرورت فهم اسلام و با خبر بودن از فریب ہا و نفاق دور حاضر. ۶۔

پابندی اعمال اسلامی.

اشتراک تمام کشورها در امور ذیل ضروری است

(۱) اشتراک در امور خارجه. دوستی دوست همگی، دشمنی دشمن همگی

۲. دفاع و شرکت های متعلقه دفاع از سرمایه مشترک ساخته شود.

۳. صنعت مشترک بر آن صنعت که در آن سرمایه یک مملکت کافی نباشد یا مواد خام میسر نشود در آن از تعاون یک دیگر کار گیرند.

۴. تجارت مصنوعات و تبادله اشیاء خام تا حد الامکان در زیر دست اتحاد اسلامی باشد و تدریجاً خود را قابل این کنند که از در آمد کردن اشیاء بیرونی خود را بے نیاز کنند.

۵. مطابق اصول اسلامی مملکت های مربوط اتحاد اسلامی بانک مشترکه داشته باشند و بدون ضرورت در ممالک خارجی سرمایه خود را نگذارند

۶. نصاب تعلیم تا حد الامکان یک باشد.

۷. قانون عدالتی در تمام ممالک اسلامی یک باشد.

۸. اگر ممکن باشد سرکاری زبان ممالک اتحاد اسلامی نیز یک باشد مناسب تر این است که آن زبان عربی باشد.

۹. با وجود آزادی تبلیغ کوشش کنند که هر آن تحریک که متصادم مقاصد اتحاد اسلامی باشد بر آن پابندی عائد کنند.

تمت بالخیر

اختتام ترجمه در ۲۰ رمضان المبارک ۱۳۹۳ھ مطابق ۸ اکتوبر ۱۹۷۳ء